

بیست اتهام

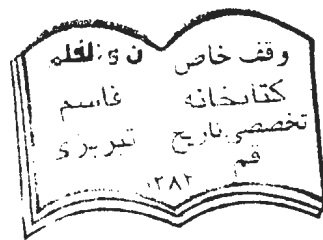
به

سازمان مجاهدین خلق ایران

بقلم: عماد شریفی

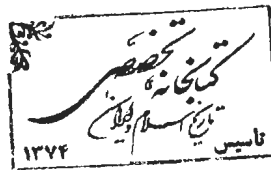
قیمت ۶۰ ریال

بیست اتهام



به

سازمان مجاهدین خلق ایران



بقلم: عمادشرفی

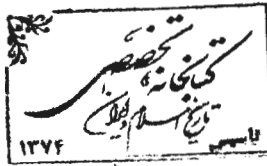
بسم الله الرحمن الرحيم

کتابیکه اکنون در دست شما است یا دداشته‌اشی
است که شادروان، فقید سعید، مرحوم عماد شریفی تهیه
کرده و قبلاً نیز بصورت ناقص منتشر شده است .
نویسنده فقید، مصمم بوداین یا دداشته‌ها تکمیل
و با تجدید نظر برای چاپ و انتشار در اختیار این موسسه
قرار دهد .

درست در روزها نیکه نویسنده محترم آغا زینہ تصحیح
و تکمیل این جزوه نمود، در یک تماس فکونین در نزدیکی
دلیجان بشدت مجروح و در نتیجه، دعوت حق را بیک،
گفت و در روز ۱۳۵۹/۴/۲۱ به جهان جاودانی شتافت .

ما ضمن طلب آمرزش برای آن فقید سعید، این
یا دداشته‌ها را بدون هیچ نوع دست خوردگی و حتی تصحیح
در اختیار خوانندگان گرامی قرار میدهم و امیدواریم
وسایله‌ای برای بهره‌مندی خوانندگان و شادای روح
نویسنده باشد .

انتشارات اسلامی - قم



امام:

(۱) اینها اعتقاداتی دارند که من نمی توانم تاییدشان کنم.

تهران - مدرسه ی علوی اسفند ۵۷

(۲) من تاکنون تاییدشان نکرده ام و انشاء الله هرگز تاییدشان نخواهم کرد.

تهران - مدرسه ی علوی اسفند ۵۷

(۳) اینها که اینقدر از قرآن و نهج البلاغه و صحیفه زیاد حرف می زنند و بعد خلاف قرآن را یک جور دیگری که باید معنی می کنند اینها را نمی توانیم ما خیلی رویشان مطمئن باشیم این بعضیهای عراق همین فقرات نهج البلاغه را که که امثال اینها استشهاد می کنند آنها هم در پلاکاردها می نویسند..... به اینها نمی شود اعتماد کرد.

قم - خرداد ۵۸

۴- اسلام خود مکتبی است غنی که هرگز احتیاجی بضمیمه کردن بعضی از مکاتب با آن نیست و باید بدانید که التقاطی فکر کردن خیانتی بزرگ با سلام و مسلمین است که ثمره تلخ این نوع تفکر در رساله های آینده روشن میگردد.

تهران - اول فروردین ۵۹

۵ - ممکن است من هی بگویم اسلام، هی بگویم فدائی اسلام و فدائی خلق و هی بگویم مجاهد اسلام و مجاهد خلق این حرفها را بزنم، لکن وقتی که اعمال من را شما ملاحظه بکنید که از اول من مخالفت کردم، در هر جا تفنگ کشیدم.

تهران - چهار تیر ۵۹

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

مردم محترم ایران، ملت مسلمان!
سازمان مجاهدین خلق ایران سازمان سیاسی نظامی
است و مدعی مبارزه مکتبی بر اساس ایدئولوژی اسلامی
است. این سازمان همه‌ی مبارزات اسلامی قبل از تاریخ
تاسیس خود را غیر مکتبی می‌شناسد، رهبران این سازمان
تاریخ تاسیس آن را سال ۱۳۴۴ اعلام داشته اند ولی برخی
از صاحب نظران معتقد اند که مقدمات تشکیل این سازمان
قبل از تاریخ فوق تهیه شده است.

شرایط خاص ایران پس از قیام خونین ۱۵ خرداد و کشتار
وحشیانه‌ی هزاران مسلمان بی سلاح در آن روز و پس از یاس
عمومی از کسانی که گمان میرفت در ایام تبعید امام خمینی
پرچم انقلاب را در احتزاز نگهدارند برای استقبال بی دریغ
از یک سازمان اسلامی و مسلح آماده بود - امام در تبعید
بود و برخی از روحانیون معتبر ایران روز به روز خاموش تر
میشدند، گروه‌های با صطلاح ملی فراموش شده بودند و نهضت

آزادی شکست خورده بود و رهبران در زندان بودند. در چنین شرایطی برخی از اعضای جوان نهضت آزادی به تاسیس این سازمان پرداختند و میتوان قاطعانه اعلام کرد که افرادی از گروه‌های دیگر نیز آن‌ها را کمک کردند تا مشوق آن‌ان بودند، رهبران نهضت آزادی پیش از این در کانالیزه کردن اسلام و توجیحات با اصطلاح علمی از مفاهیم اسلامی، گام‌های نخستین را برداشته بودند که البته غرض سوئی در میان نبود ولی نتیجه‌ی خوبی هم برای اسلام نداشت همراه با شکست نهضت آزادی و حاکمیت یاس بر سراسر ایران در اواخر کشتار خونین ۱۵ خرداد و تبعید امام خمینی، سازمان جدید التاسیس ((مجاهدین خلق)) با وجود برداشتن گام‌های به مراتب خطرناک‌تری در زمینه‌ی توجیحات با اصطلاح "علمی و انقلابی" از مفاهیم اسلامی، مورد استقبال عمومی واقع شد. کوشش رهبری سازمان در اختفاء مبانی اعتقادی خود از طرفی، و آمادگی فوق العاده‌ی شرایط سیاسی - اجتماعی برای پذیرش یک جنبش مسلحانه مذهبی از طرف دیگر، مجال تفکر را به مردم تشنه و روحانیون متعهد داد و ظواهر تقوی و تعبد به فرائض و مستحبات دینی که گاهی در سطوح پائین سازمان از خلوص نیت و واقعیت بهره‌مند بودند راه را بر هر نوع احتمال خلافی بسته بود.

به سادگی می‌توان گفت که هدف اصلی طراحان پشت پرده (اگر وجود داشته‌اند) یا رهبران سازمان، مارکسیسمزدن اسلام بوده است زیرا سازمان علی‌ای حال در این وادی قدم گذاشته و روز به روز پیش می‌رفت، برای رسیدن به هدف تعیین شده که ((زدودن زنگارهای قومی و طبقاتی از چهره‌ی اسلام بود)) (شرح تاسیس صفحه‌ی ۲۲ و ۳۰، و تبیین جهان‌ج‌ص ۶، و بسیاری از کتب دیگر سازمان) بدون آگاهی از مبانی مذهبی و فلسفه‌ی اسلامی هر روز قدمی به جلو گذاشته می‌شد و چون خود داری از هر گامی مستلزم بیهوده بودن گام‌های برداشته

شده تلقی می‌شد این راه تا نهایت ادامه یافت و قول الیاس خوری فلسطینی: «سازمان مجاهدین قدرت خود را در پیوند زدن بین اسلام و مارکسیسم بکار برد!!» کیهان ۵۸/۲/۳۱.

ظاهرا رنگ خطر قبل از دستگیری سال ۵۰ به صد درآمد ه بود زیرا از قرار معلوم چندتن از رهبران سازمان قبیل از اعدام خود علنا اظهار داشته بودند که مارکسیست هستند و ایدئولوژی اسلامی را قبول ندارند (مانند مشکین فام و عسکری زاده و علی میهن دوست) و نمونه‌های دیگر حاکی از اعلام پذیرش مارکسیسم در سال ۴۸ است، در آن زمان رهبری سازمان کناره‌گیری مهندس عبدی را ناشی از خصلتهای فردی و غیر انقلابی اعلام کرد ولی قرائنی در دست است که حاکی از اعلام مارکسیستی شخص مزبور در همان سال است - کتاب تحلیل آموزشی بیانیه‌ی اپورتونیستها که از طرف سازمان مجاهدین در بهار ۵۸ منتشر شده و حاوی تناقضات بحث‌انگیزی هست در صفحه‌ی ۵۳، در ضمن تشریح ایام روی کار آمدن گروه با اصطلاح ((اپورتونیستها)) چنین می‌نویسد:

((در همین اثناء یک تحلیل اپورتونیستی راجع به گذشته سازمان مخفیانه بدست سردمداران جریان اپورتو- نیستی می‌رسد.

گمان غالب بر این است که این تحلیل بایستی متعلق به یکی از اعضاء قدیمی و خارج از دور سازمان باشد که او نیز در خطوط اپورتونیستی کار می‌کرده)) سپس نویسنده حدس می‌زند که اساسا پس از مدتی رهبری اپورتونیسم را همان شخص در دست گرفته باشد.

علی‌ای حال پس از دستگیری سال ۵۰ برای مردم روشن شد که سازمان مجاهدین خلق حداقل عناصر غیر مسلمان را نیز در عضویت خود حفظ کرده است، اینکه در کتاب فوق الذکر مکررا ادعا میشود سازمان تا سال ۵۲ یعنی پس از قتل رضا رضائی حتی یک فرد غیر مسلمان هم نداشته است. ((صفحات -

۳۲- ۳۴- ۴۰- ۲۰۴- ۲۵۰، کتاب تحلیل آموزشی بیانی‌های اپور-
تونیهستا)) قطعاً هر منصفی را به صداقت کارگردانان کنونی
این سازمان مشکوک می‌کند زیرا گذشته از مشکین فام و
میهندوست و عسکری زاده امروز کسی شک ندارد که بهمن با زنگان
طبق اقرار خودش از سال ۴۸ و بنظر سایر اعضاء سازمان از سال
۵۰ مارکسیست بوده است.

همچنین آقای عباسی که با مفیدی در سال ۵۱ دستگیر شد
بطور رسمی و علنی مارکسیست بود و همچنین آقای احمدبنا
سازنوری که از سال ۵۱ در داخل زندان بود، و نظائر اینها
تازه آنچه نقل شد نمونه‌های علنی جریان است که قطعاً از
وجود نمونه‌های مخفی بیشتر حکایت می‌کند.

خوش بینانه‌ترین توجیهی که برای جریان‌ات فوق الذکر
میشود ارائه داده‌مین توجیه است.

گانالیزه کردن اسلام و ((منابع ایمان و دین توده‌ها را
با مفاهیم ما دیگر توضیح دادن)) جز این سرانجامی نمی
توانست داشته باشد، تفسیر خدا به ((سمت‌یگانه حاکم بر هستی))
((بعنوان نمونه ص ۲۲ شرح تاسیس)) یا ((تکامل)) یا ((خلق))
تفسیر توحید به ((واقعیت)) ((بعنوان نمونه پاورقی شرح -
تأسیس)) یا ((وحدت پس از مبارزه ی اضداد)) ((بعنوان نمونه
پاورقی صفحه ۷۱ و ۷۲- تحلیل آموزشی)) یا همانگی طبقاتی.
تفسیر عمل صالح به ((کار مناسب با زمان)) ((بعنوان نمونه
شناخت ص ۴۰ و سخنرانی ابریشمچی در فلسفه‌ی امام زمان))
که موهم قطع پیوند فیما بین ایدئولوژی و استراتژی و عدم
اصالت مبانی اخلاق در اسلام است ((تبیین جهان ج ۱ ص ۲۶))
تفسیر اصل بنیانی و همه جانبه‌ی تقوی به ((مبارزه با
امپریالیسم آمریکا)) تفسیر کفر و ایمان به پوشیدن چهره‌ی
حقیقت و حرکت در راه تکامل که هر دو را فاقد بعد ایدئولوژیکی
مینماید، تفسیر محکّمات و متشابهات به اصول ثابت و
متغیر و آنگاه متغیر دانستن آنچه در قرآن با مبانی مارکسیستی

قابل تطبیق نیست و از این راه بیش از نیمی از قرآن را مرحله‌ای دانستن و مقطعی شمردن و نیز تفسیرهای اینچنینی است که آهسته آهسته محتوای ایدئولوژیکی اسلام را به صفر رسانیده و مسلمان را به بن بست می کشاند .

سازمان مجاهدین خلق با فرض اینکه از اول هم سوء نیت نداشته باشد با کمال تأسف به این بن بست کشانیده شد و دختران و پسران جوانی که با عشق به اسلام سردردمان این گروه گذارده بودند از مسیر اصلی اسلامی فاصله گرفتند، تا اینکه در سال ۵۳ این سازمان بطور رسمی اعلام کرد ایدئولوژی مسأله‌رکسب را انتخاب کرده و افراد مسلمان خود را نابودیاخراج نموده است - این امر با عکس العمل بیارتندی از ناحیه‌ی گروه‌های گوناگون مردم روبرو شد و مجاهدین بکلی ((ایزوله)) شدند و ظاهرآ سرمداران مجاهدین خلق که از زندان جریان اپورتونیسیم را رهبری کرده بودند انتظار آنچنان عکس‌العمل تندی را از ناحیه‌ی مردم نداشتند آنان برای تجدید نفوذ خود در جامعه و امکان جذب نیروهای جوان و اداه مبارزه با صلاح ضدامپریالیستی خود، دو مرتبه تظاهربه مسلمانان را مورد بررسی قرار دادند تا با زهم‌درپوش اسلامی به سازمان خود امکان زنده ماندن بدهند ولی ابتداء در این امر اتفاق نظر داشتند، در سال ۵۶ ما شاهد سه‌بار تغییر موضع ایدئولوژیک سازمان بودیم تا اینکه بالاتفاق تصمیم گرفتند مجدداً بطور رسمی اعلام مسلمانانی کرده و از آیه‌قرآن در آرم خود استفاده نمایند، برای توجیه عمومی در آغازشان انقلاب اسلامی به مردم گفته شد که مدعیان کمونیستی گروه اندکی بوده اند که ((چپ نما)) و ((اپورتونیست)) بوده و آنها هم اخراج شده‌اند، اما حقیقت امر این بود که دختران و پسرانی که "سازمان پیکار در راه آزادی طبقه‌ی کارگر" را بوجود آورده اند قربانیان تجدید حیثیت سازمان مجاهدین خلق بودند که توسط چند حلقه‌ی "مسئولین" فدا شدند و گرنه سازمان

مجاهدین خلق از ایدئولوژی مارکسیستی خود دست برنداشته بود و تنها تاکتیک مناسبی که مورد بهره برداری مجدد واقع شده بود تظاهرات مردمی و گسترش تفاسیر مادی به مفاهیم اسلامی بود، البته رشد مذهبی جامعه و طلوع طلیعه انقلاب اسلامی ایران در اتخاذ تاکتیک کهنه‌ی "نفاق" "ایدئولوژیکی" نقش اساسی داشت.

از نظر سیاسی سازمان مجاهدین در آرزوی آن بود که به هر قیمتی برای الیوم آمریکا پیروز شود و این پیروزی هم متعلق به این سازمان و متحدین آن (سازمان چریک‌های فدایی خلق) باشد تا دیکتاتوری پرولتاریا را در ایران هم مجدداً تجربه کنند ولی انقلاب اسلامی ایران با اتخاذ تاکتیک‌های پیش‌بینی نشده و ناشناخته به سرعت برق سراسر مملکت را فراگرفت و ملت بطوریکه چاره آن را تا بی‌یاد نمود.

سازمان مجاهدین خلق که با تظاهرات مردمی هدف‌های خود را تعقیب می‌کرد مجدداً در بن بست واقع شد زیرا از طرفی ادعای مسلمانی مانع جبهه‌گیری علنی در برابر اسلام بود و از طرف دیگر انقلاب اسلامی مانعی در راه اجراء نقشه‌ها به حساب می‌آمد بدین طریق سازمان فوق اجباراً نفاق استراتژیک را به نفاق ایدئولوژیک افزود و در عمل نیز منافقانه برخورد کرد و چون مردم ایران با توجه به سوابق تاریخی خود با دقت متوجه حوادث بودند این "نفاق" از چشم مردم مخفی نماند، مجدداً سازمان مجاهدین موقعیت "قشری" خود را به نحو طبیعی از دست داد و "ایزوله" شد.

هم‌اکنون اعضاء این سازمان دوباره به زیرزمین خزیده اند و در تدارک بودجه‌های وسیع و اسلحه‌های فراوان و اعضاء جدید برای یک حرکت ضد انقلابی (و حتی مسلمانانه) علیه جمهوری نوپای اسلامی هستند و به خیال خود در فکر آخرین مرحله‌ی انقلابند و با وجود اینکه از هر نوع زمینه‌ی اجتماعی و پذیرش "خلقی" محروم شده اند و مردم آنها را "منافق" "نئومارکسیسم"

و متحد صمیمی فدائیان خلق می دانند .

رهبران کنونی این سازمان هنوز هم بطور کامل از حسد " از خود بیگانگی " خویش بی خبرند و شاید گمان می کنند که مسلمان بخش وسیعی از مردم همچنان محور انقلاب و مظهر آرمانها محسوب می شوند، زیرا در هنگام صدور اعلامیه های خود همواره " دست بالا " را میگیرند و از موضع " حاکمیت " فرمان می دهند، از زمین و زمان عیبجوئی میکنند، دین را تفسیر میکنند قرآن را معنی میکنند، اسلام مترقی را معین میکنند " مرتجعین " را معرفی می کنند، استراتژی می دهند، طرح ریزی می کنند، رئیس جمهور معین می کنند، به امام، دولت، شورای انقلاب، و مجلس خبرگان اولتیماتوم میدهند و درپوشش اینکه " شاه هم ما را راکسیست اسلامی می خواند " به همان روحانیت مترقی که " شاه هم آنها را مرتجع می نامید " تهمت ارتجاع می زنند و بالاخره " خلق " را " صغیر " می دانند و خود را " قیم " او می رانند و خوار باقیات الفاسدات رژیم متوفی آریا مهری .

اما واقعیتها خیلی قاطعند و بی اعتناء به همه ی این داد و فریادها خود را تحمیل می کنند، یکی از بدیهی ترین واقعیتها این است که مردم ایران مسلمانند و به امام خمینی به عنوان مظهر اسلام و نایب امام ایمان دارند و به هر حرکت انحرافی به چشم سوء ظن می نگرند و بتدریج آن را می کوبند و به محاکمه می کشند .

سازمان مجاهدین خلق یکی از این حرکت های انحرافی است که اکنون درد ادگانه عمومی خلق موردا تهام واقع شده و از نظر اخلاقی، سیاسی و ایدئولوژیکی محکوم شناخته شده است، مطالعه ی این اتهامات و تطبیق آنها با شواهد روزمره در ایران قضاوت انقلابی " خلق " ما را در جهت این محکومیت روشن می کند .

از نظر اخلاقی

۱ - سازمان مجاهدین خلق متهم است که با مردم بطور صادقانه برخورد نمی‌کند، دروغ می‌گوید، تناقض گوئی می‌کند، از اسلام دم می‌زند ولی با نیروهای ضدخدائی و ضداسلامی همکاری می‌کند، از امام دم می‌زند ولی در سراسر ایران تحت این عنوان که "امام معصوم نیست" امام را تضعیف می‌کند و اعتماد مردم را به رهبری متزلزل می‌کند، از آیه الله طالقانی دم می‌زند ولی برخلاف نظر او با دموکراتهای کردستان همکاری می‌کند اعلام می‌کند در فرمان دوم شرکت خواهیم کرد و بِنفع جمهوری اسلامی رای خواهیم داد ولی به کیفیت برگهای آن اعتراض می‌کند و آنرا موجب سلب ارزش حقوقی فرمان دوم تلقی می‌کند و سپس خود نیز عملاً شرکت نمی‌کند، (در چند شهر کنترل شده است) موافقین خود را با تبلیغات وسیع و گاهی دروغین، اسلام شناسان مترقی و متقی معرفی می‌کند گرچه مرتجعین با سابقه‌ای باشند که با رژیم گذشته سرسری داشته‌اند (مهدی ابریشمی) یا روحانی نمایان بد سابقه‌ای باشند که در گذشته رسماً حدود اسلامی را زیر پا نهاده‌اند (جلال گنج‌های) ولی مخالفین خود را به انواع تهمتها و دروغها تضعیف می‌کنند گرچه مردان قدس و فقاوت باشند، در انتخابات تقلب می‌کنند و وقتی از شکست انتخاباتی خود مطلع می‌شود رقبای خود را به تقلب متهم می‌کند و با علیه آنها به اعلامیه‌های دروغ و شایعه پراکنی های نامشروع متوسل می‌شود و در صورت امکان برای پیروزی در انتخابات قانون شکنی می‌کند و مانند انتخابات شورای شهر لنگرود کار را به رسوائی میکشاند، برای جلب توجه مردم و جذب نیروهای جوانی که به او معتقد نیستند دست به تشکیل گروههای جنبی می‌زند و تحت عناوین "انجمن دانشجویان مسلمان دانشکده....." و "انجمن دانش آموزان دبیرستان....." و "انجمن توحیدی....." و گروه مهاجرین....." و گروه ارشاد....." بی اعتناء به ضرورت وحدت همگانی در برابر امپریالیسم دست به فرقه‌گرایی و گروه‌سازی می‌زند

تا بتوسط این گروه‌های جنبی هم نیروهای بیشتری را "غیر مستقیم" در جهت دلخواهش بکارگیرد و بیدینوسبیله برای خود پرستیژ اجتماعی بوجود آورد تا در موارد ضروری با اعلامیه‌های متعدد سازمان را تقویت کند "نظیر جریان سعادت و پسر طالقانی و وو" و هم از شکل این نیروها در جهت انقلاب اسلامی جلوگیری کند در اثر این برخوردهای غیرمادقانه آن‌ها را از جارتنفر مردم را نسبت به خود بیشتر میکنند تا جاییکه به مراکز آن سازمان در همه‌ی شهرستانها حمله میکنند، آنگاه عوض ریشه‌یابی و انتقاد از خود ملت خشمگین را، مهاجمین، ساواکیها، بورژواها، مرتجعین و امثال اینها میخوانند و در اعلامیه‌های دروغین خود آنها را به پاره کردن قرآن و عکس امام متهم میکنند و در همه شهرستانها همین اتهام را تکرار میکنند که خود حاکی از دروغ گوئی سازمان یافته است (با وجود اینکه برخی از این مراکز نظیر مرکز مجاهدین در اهواز طبق گزارش رسیده عکسهای لنین و استالین وجود داشته ولی عکس امام نبوده است) و سپس به بهانه‌ی حمله به مراکز سازمان شروع به تصفیه حساب با مخالفین خود میکنند و آنها را تهدید مینمایند و متهم میکنند و علیه آنها شایعه پراکنی میکنند گرچه آنها هیچ نقشی هم در تخلیه‌ی سازمان ایشان نداشته باشند اینگونه اعمال به شکل واحدی در شهرستانهای گوناگون اتفاق افتاده است.

۲- سازمان مجاهدین متهم است که همواره نان بسته نرخ روز میخورد و به نرخ روز میخورد و به نرخ روز میفروشد. این بوقلمون صفتی را در برخورد با روحانیت به خوبی میتوان مشاهده کرد، در آغاز تا سپس خود چون به حمایت روحانیون نیاز مند است از همه‌ی بیکسان تجلیل میکنند تا جاییکه دکتر میلانی در زندان در برابر اهاننت به آیت الله حکیم موضع گیری می کند!! ولی پس از آنکه سازمان جای پای خود را محکم میکند به همه‌ی روحانیون و به خصوص به بخش انقلابی روحانیت کسه بیشترین احساس خطر را از ناحیه‌ی آنها دارد حمله می کند و

با تکرار جملاتی از قبیل اینکه "ما همدان کسی نیست که اعلامیه داده بلکه آن کسی است که جان داده است" (در داخل زندان شخصیت امام را تعقیب میکند و با این سخن که در همین زندان چهل خمینی موجود است، در برابر مرجعیت امام خمینی و ولایت اسلامیش علا-

مت سؤال میگذارد" حساب روحانیون دیگر روشن است، ابو ذر و ردا سپی در زندان قصر سما فریاد میکشده که "ما همدین

به محض پیروزی هر چه روحانی د رایران باشد جلوس سلسل خواهند گذاشت" و مسعود رجوی "تنها عضو کا در مرکزی اولیه ی سازمان مجاهدین خلق که به برکت عفو ملوکانه ((که احتمالاً بی حساب هم نبوده)) زنده مانده است در زندان اوین توسط آقای لاهوتی به آیه الله منتظری و آیه الله طالقانی پیام می فرستد که: راه ما از راه روحانیت جداست، جدائی سازمان از روحانیون تا آنجا پیش می رود که علی رغم فرمان امام با ما رکیستها همکاری میکنند و از صفوف مسلمانها فاصله میگیرد، در نوروز همان سال (۵۷) که مسلمین به فرمان امام از برگزاری جشن و سرور خودداری میکنند سازمان مجاهدین در مراسم عید با فدا ثیان خلق شرکت میکند (زندان مشهد) ولی در مجلس ترحیم مرحوم سید مصطفی خمینی و دکتر شریعتی حاضر نمی شود (زندان قزل حصار) و بالاخره تلگرامی را که از داخل زندان بتوسط مسلمانان بنام رهبران انقلاب اسلامی امام خمینی صادر میشود امضاء نمیکند (زندان قصر)، همه ی این جبهه گیریها تا روز عید فطر ادامه مییابد، پس از برگزاری نماز باشکوه عید فطر در سال ۵۷ که ملیونها نماز گزار در خیابانها باشکوه تمام در برابر رژیم غدار ایران صف متحد خود را نشان دادند سازمان مجاهدین احساس میکند که دوباره با دبا شدت تمام به پرچم روحانیت وزیده است، تاکتیکیها به سرعت تغییر میکنند سازمان مجدداً به آقا احترام میگذارد! از روحانیت مترقی حمایت میکند؟! برای کسب موقعیت در شرایط جدید آرم سازمان در کنار عکس امام منتشر

میشود، امام "پدر بزرگوار" میشود و سازمان مجاهدین "فرزندان آنحضرت"!! این شکل جدید حرکت با کمی فرازونشیب تا چند روز به سقوط رژیم ادامه می یابد، سازمان احساس میکند که کار رژیم تمام است، زمزمه آغاز می شود و به فکر استقلال می افتد و باز "اثبات" خود را در "نفی" روحانیت می جوید و بسا سقوط رژیم موضع گیری خشن در برابر دولت نوپای اسلامی شروع میشود، "ارتجاع"!! مورد حمله قرار میگیرد، برای تضعیف رهبری انقلاب از شیوهی بسیار قدیمی رژیم استفاده میشود (بزرگ کردن بیش از حد یک روحانی برای کوبیدن رهبری) با این تفاوت که رژیم به یکمرتجع بها میداد تا او را در برابر شخصیت امام سرپا نگهدارد ولی سازمان میکوشد یک روحانی آزاده را که خود به "پیروی از رهبری" افتخار می کرد شریک رهبری کند، با مرگ آیه الله طالقانی دوباره امام "پدر بزرگوار" میشود و آنان گوش بفرمان آنحضرت! این داستان ادامه دارد.

۳- سازمان مجاهدین خلق متهم است که همواره در قول و عمل متناقض بوده است آنچه را گفته عمل نکرده است و آنچه عمل نموده در گفتار معترف نبوده است، سازمان در مقام گفتار همیشه از تشکیل یک ارتش خلقی دم زده است ولی در مقام عمل با "سپاه پاسداران" که مظهر یک ارتش خلقی و مرکب از جوانان انقلابی و مسلمان ما است همواره درگیری ایجاد کرده و هر روز عذری تراشیده است یک روز آنها را "مرتجع" نامیده و روز دیگر "آمریکائی" و روز سوم "فالانژ" های بیسواد "و روز چهارم" ارتش هیتلری "ووووو و گوئی از نظر سازمان مجاهدین ارتش خلقی انحصاراً به ارتشی گفته می شود که همه ی سربازانش با ایدئولوژی مارکسیستی و تحت نظام خشن حزبی باشند، سازمان در مقام گفتار همیشه از شعار "جنگ مسلحانه با امپریالیسم" دم زده است ولی در مقام عمل وقتی نیروهای آمریکائی و روسی و عراقی و عناصر سازمانده

ساواک و چریکهای فریب خورده‌ی فدائی خلق با هم متحد شد ه
 در کردستان فتنه میکنند این سازمان نه تنها شعار جنگ
 مسلحانه با امپریالیسم را فراموش میکنند بلکه خود رسماً به
 این بولدزهای امپریالیسم کمک میکنند و با آنها همکاری
 مینماید سازمان همیشه در مقام گفتار تضا د اصلی را با
 امپریالیسم دانسته است ولی در مقام عمل همواره تضاد
 اصلی خود را در سراسر ایران با انقلابی ترین قشر روحانی و
 بازاری که در سقوط رژیم سهم موثری داشته اند قرار داده است
 و به این وسیله انسجام نیروهای انقلابی را علیه امپریالیسم
 تضعیف کرده است آیا در این مملکت هیچ روحانی مرتجع‌ی
 بجز اعضاء شورای انقلاب و منصوبین امام وجود ندارد؟!
 اگر این مردانی که سالها در زندان و تبعید رژیم شاه بوده اند
 مرتجعند پس روحانیت متعهد که همواره سازمان تظاهرات به
 پشتیبانی آنها میکنند کیست؟ آن روحانیت مترقی که مورد
 حمایت مجاهدین است کجا است؟ چه کسی است؟
 سازمان مجاهدین خلق در مقام گفتار مرتجعین را میکوبد ولی
 در مقام عمل از مرتجع ترین روحانی بعنوان کسی که "دارای
 نقطه نظرهای مترقیانه است" تجلیل میکند، آیا ملاک ارتجاع
 و ترقی هم آهنگی با مسائل دلخواه شماست؟
 سازمان مجاهدین خلق در مقام گفتار همواره سوز و آزی را
 میکوبد ولی در مقام عمل برخی از رهبران آن سازمان خود
 زندگیهای فوق العاده دارند آیا منزلت‌های ابریشجی عضو کادر
 مرکزی این سازمان در خیابان سقا باشی تهران چند هزار متر
 است؟ آیا کارخانه‌ی متعلق به ایشان چند ملیون تومان ارزش
 دارد؟ ۵۰ ملیون تومان؟ ۸۰ ملیون؟ ۱۰۰ ملیون؟... البته
 این مسائل برای کسانی که معتقدند "هدف وسیله را توجیه
 میکند" و کسانی که میگویند برای رسیدن به هر هدفی بیش از
 یک وسیله وجود ندارد و هدف انتخاب وسیله را در پی دارد مهم
 نیست انگس هم هم سرمایه دار بود و هم مخالف سرمایه داری!

ولی شما که خود اینچنین زندگی میکنید چگونه برای یک روحانی داشتن یک ماشین پیکان را عیب میدانید؟ چگونه دل برای طبقه‌ی کارگر میسوزانید؟

سازمان مجاهدین در مقام گفتار برای ارزیابی عمل بررسی مضمون یا جهت ایدئولوژیکی آنرا ضروری می‌شمارد (تحلیل بیانیه‌ی آموزشی ص ۱۳۴) ولی در مقام عمل از هر کسی که مطابق خواست این سازمان عمل کند تمجید میکند چه روحانی باشد و چه فدائی خلق و چه حزب دموکرات و چه عراق و از هر کس که برخلاف میل این سازمان قدمی بردارد انتقاد میکند و بیرحمانه متهم میکند چه زندانی اوین باشد و چه حجه الاسلام و چه شخص امام خمینی .

۴- سازمان مجاهدین خلق متهم است که همواره فرصت طلبی داشته است - از هر فرصتی که بدست آمده برای تحکیم موقعیت خود کوتاهی نکرده است با وجود اینکه قبل از عید فطر ۵۷ "مبارزه سیاسی را بادست خالی بی نتیجه میدانسته پس از عید فطر فرصت را برای ابراز وجود مناسب می یابد در همان تظاهرات شرکت میکنند و همواره میکوشد آرم داس و سندان خود را در پیشا پیش تظاهرات کنندگان بنمایاند و گاهی در اثر مخالفت مردم بقیامت دودسته‌گی متظاهرين وحتى از هم پاشیدگی تظاهرات حضور خود را تحمیل میکنند این فرصت طلبی تا بدانجا پیش میرود که در فراندوم بزرگ عاشورا که "خلق" برای "نفی" رژیم بپا میخیزد سازمان برای اثبات خویش به تشریح آرم میپردازد در همان روزهایی که "خلق" برای "نفی" شاه عکس امام خمینی را در هر کوی و برزنی نصب میکند سازمان برای اثبات خویش "آرم مخصوص خود را در کنار عکس امام منتشر مینماید .

در همان ایامی که مردم با شعار جمهوری اسلامی رژیمهای شرقی و غربی را "نفی" میکنند سازمان با چاپ پوستره‌های قلمی بزرگی که نشانه‌های مشت‌های گره کرده رهبران اولیسه‌ی سازمان برای تحقق جمهوری اسلامی است! شرکت تاریخی خود

را در این مبارزه "اثبات" میکنند در صورتی که رهبران نخستین سازمان نه "از جمهوری اسلامی" هرگز سخنی به میان آوردند و اندونه به "مبارزه‌ی سیاسی با مشت خالی" معتقد بوده‌اند -

در همان روزی که ما پس از ۱۵ سال تبعید به ایران باز می‌گردیم و ملت ایران ۶ میلیون نفر را با ۶۰ هزار کشته و یکصد هزار زخمی به استقبال اما خود می‌فرستد سا زمان تمام تلاش این است که با گردآوری چند خانواده‌ی وابسته به خویش "خانواده‌های شهیدای مجاهدین خلق" را به امام و امتی که دارای شصت هزار خانواده‌ی شهید است بینمایاند و در همان روز که ملتی بکجا به سخنانی معروف امام در مزار شهیدان انقلاب گوش میدهند سا زمان در تلاش این است که "پدرچهار شهید" با عرض خیر مقدم به امام دین امام و مردم را به سا زمان "چهار شهید" متذکر شود و وقتی از این فرصت طلبی جلوگیری میشود کار را به روزنامه‌ها میکشد و جاجا روح‌نجال و اتهام آغاز میشود .

در روز ۲۱ بهمن که مردم در هرکوی و برزنی سنگر گرفتند و مجاهدین خلق و فدائیان خلق در کمین‌نبارهای اسلحه‌اند که زودتر غارت کنند و در کمین را دیو و تلویزیون که اول اعلامیه‌ی خود را بخوانند، مردم در کارجنگ با رژیم و اینان در فکرمجمع غنائم !!!

جالب توجه است که در آنروز بیش از ۹۷۰ نفر کشته شده‌اند حتی یک نفر از این دوسا زمان نبوده ولی هر دوسا زمان فوق مدعی فتوحات نظامی خود شده‌اند .

فرصت طلبی پس از سقوط رژیم هم ادامه دارد به بهانه‌ی آموزش نظامی به جذب جوانان مسلمان و تشنه‌ی سلاح به خصوص دختران جوان پرداخته میشود، مسافرتها‌ی پیاپی مادرچهار شهید و پیدرچهار شهید به سراسر ایران آغاز میشود .

به بهانه‌ی کمک به دادگاه‌های انقلاب پس از نفوذ در آنها آرام سازمان بالای سر قضات دادگاه‌های انقلاب نصب میشود تا بتوسط دوربین تلویزیون در محاکمات علنی بهمه‌جا منتقل گردد قطعات پراکنده‌ای از فیلمهای چندتظارا که حاوی عکس و آرم دلخواه

است مونتازمیشود و بصورت فیلم واحدی حاکی از تظاهرات همه جاگیر با آرم داس و سندان !! به نمایش گذاشته میشود تا همگان که خود در تظاهرات فراوان شرکت داشته اند قبول کنند که سازمان مجاهدین در تظاهرات نقش اول را داشته است !!! (و آنها نمیدانستند) با وجود اینکه هرکوی و برزنی شاهد شهیدی است که در دوران انقلاب به خاک و خون طپیده اند، سازمان حداکثر فرصت طلبی را در نامگذاری دبیرستانها، دبستانها، دانشگاهها و دانشکدهها، و حتی کوچهها و خیابانها و اماکن مختلف بنام محبوبه‌ی متحدین و صدیقه‌ی رضائی و مهدی رضائی و سایر شهدای سازمان !!! میکنند و در همه جا مدعی میشوند که خلق خود به تحلیل شهیدان سازمان همت گماشته است؟! چگونه است که خلق از ۶ هزار شهیدی که در ایدئولوژی و استراتژی انقلاب اسلامی شهید شده‌اند فراموش کرده و در هر شهری چند موسسه را بنام صدیقه رضائی و محبوبه‌ی متحدین میکنند که نه ایدئولوژی آنها اسلامی بوده و نه استراتژی آنها؟! آیا سازمان مجاهدین خود در نشریه‌ی خیبری شماره‌ی ۲۱ و شماره‌ی ۲۳ منتشره دزخرداد ۱۳۵۶ از صدیقه رضائی بنام "رفیق صدیقه‌ی رضائی" نام نبرده و عکس او را با سربرهنه منتشر نکرده است؟! آیا این رفیق !!! مسلمان بوده است؟! آیا محبوبه متحدین مسلمان بوده است؟! یا اینها دختران مسلمان و معصومی بوده‌اند که به برکت سازمان مجاهدین خلق به انحراف ایدئولوژیکی و حتی مارکسیسم کشانیده شده‌اند؟! آیا مردم مسلمان ما خود با میل خود مدارس دخترانه‌ی خود را بنام این قبیل دختران کرده‌اند؟! اگر این مردم چنین اقدامی را انجام داده و حق داشته‌اند چرا وقتی دختران دبیرستان محبوبه‌ی متحدین تصمیم می‌گیرند نام دبیرستان خود را به "فاطمه" تبدیل کنند متهم به ارتجاع و کهنه پرستی و هزاران برجسب دیگری شوند؟! اگر ما بجای اعضای سازمان مجاهدین خلق بودیم همه مراکز فرهنگی و غیر فرهنگی را که بنام افراد سازمان نامگذاری شده بنام شهدای مسلمان و غیر سازمانی همان محل نامگذاری میکردیم تا احترام

خود را به شهدا ۶ خلق ۱۱۱ اثبات کنیم آیا این انحصار طلبی نیست که در یک محل صدها دختر جوان به شهادت رسیده باشد ولی سازمان مجاهدین خلق نام چند نفر اعضاء خود را بر مراکز همان محل تحمیل نماید وقتی مردم تصمیم به تغییر آن اسم ها می گیرند آنها را متهم با ارتجاع نماید ۱۱۱

از این قبیل زورگوئی ها و فرصت طلبیها فراوان است .

۵- سازمان مجاهدین خلق متهم است ، پس از سقوط رژیم منفور پهلوی اموال فراوانی را به یغما برده و از این طریق به بیت المال مسلمین مدمه زده است و چون این اختلاسها نوعا مخفیانه انجام گرفته و گاهی پس از آشکار شدن مدتی مورد انکار واقع شده تا به اقرار رسیده است معلوم میشود سازمان خود به غیر قانونی بودن عمل خود واقف بوده است آیا بیش از ۷۰۰ میلیون وجوه اختلاسی که نقدا از بنیاد پهلوی سابق ربوده شده در چه مصارفی خرج شده است ؟ و به چه دلیل ربوده شده است ؟ آیا ربودن بیش از شصت قطعه فرش متعلق به بنیاد مستضعفین که ۳۳ قطعه آن در برابر چکی بمبلغ چهار میلیون سیصد و پنجاه هزار ریال بفروش رفته و فتوکپی چک مزبور همراه با پرونده مربوطه هم اکنون در دادستانی انقلاب موجود است با چه مجوزی انجام گرفته است آیا اختلاس ۱۴۰ میلیون ریال او را قرضه بنیاد پهلوی که ۱۱۰ میلیون آن توسط آقای ابوالقاسم قائمی اعتراف شد با چه مجوزی انجام گرفته و کجا مصرف شده است ؟

آیا نماینده و عضو رسمی کادر مرکزی سازمان به صرف بیش از ۱۱ میلیون تومان از بیت المال در منافع گروهی اقرار و اعتراف ننموده است ؟ (امضاء در دادستانی مرکز موجود است)

آیا برادران ضابطی از اعضاء جنبش مجاهدین چند میلیون تومان فرشهای مسروقه را توسط پدرشان فروخته اند ؟ آیا از ۷۰ دستگاه اتومبیل مربوط به بازرسی شاهنشاهی سابق که توسط سازمان تصرف شده چند عدد به بیت المال مردم بازگردانید

شده ؟ یا این روش معقولی است که یک عضو رسمی سازمان را در حال فروش چکهای مسروقه دستگیر کنند و بجرم سرقت زندانی شود؟ جالب توجه است که سازمان مجاهدین نام این ربایندگی ها را "مصادره" میگذارد مگر با سقوط رژیم پهلوی این اموال شرعاً و قانوناً متعلق به ملت مستضعف ایران نبوده است ؟ یا سازمان مجاهدین اموال ملت را مصادره کرده است ؟ مگر ملت را دشمن خود میدانسته ؟ یا خود را قیم ملت و دولت موقت جمهوری اسلامی را غاصب میدانسته است ؟ آیا سازمان مجاهدین پس از انقلاب در دستبرد به بانکها و اموال خصوصی مردم شرکت نداشته است ؟ یا دستگیری آقای سعید متحیدین برادر محبوبه متحیدین عضو رسمی سازمان مجاهدین خلق ایران در حال سرقت مسلحانه از جواهر فروشی زمردیان در خیابان مصدق نزدیک میدان ونک (کیهان ۱۳۵۸/۸/۱۵ شماره ۱۰۸۴۹) به پرستش انقلابی سازمان کمک کرده است ؟ یا اطلاعیه رسمی سازمان مجاهدین در زمینه این سرقت در تاریخ ۵۸/۸/۱۰ برای توجیه این دزدی کافی است ؟ یا این نخستین سرقت مسلحانه افراد سازمان مجاهدین بوده است ؟ یا این آخرین مورد خواهد بود ؟ یا در شهرستانهای دیگر افراد سازمان به اموال عمومی و خصوصی تعدی نکرده اند ؟ مثلاً در شهر مشهد بکمک آقای احمدزاده چند میلیون مال عمومی صرف منافع گروهی شده است ؟ در سبزوار بکمک آقای رحیمی چقدر اختلاس شده است ؟ در اهواز ، آبادان ، قم ، کاشان و سایر شهرستانها چطور ؟ این سازمان بر اساس چه ضوابطی کار میکند ؟ احکام الهی را چگونه تفسیر میکند ؟ به چه حکمی پایبند است ؟ دست خود را در انتخاب وسیله برای رسیدن به هدفش تا چه حد بازمی بیند ؟ یا انکار مالکیت خصوصی مجوز سرقت اموال عمومی است ؟ این کدام اسلام است که سرقت اموال عمومی و خصوصی را تجویز کرده است ؟ این کدام اسلام است که اجازه سرقت کتب آیه الله شهید مطهری را از کتابخانه مسجد و دانشگاه را میدهد ؟

در این زمینه شواهد فراوان است و ما برای رعایت اختصار
و بعنوان مشتق از خروار توجه خوانندگان عزیز را به نمونه‌ای
از اطلاعاتی‌های ستاد مرکزی انقلاب جلب می‌کنیم :

۱- کمیته مرکزی اعلام داشت: چند روز پیش ما مورین کمیته
مسجد صاحب الزمان تعدادی بی‌سیم و تلفن صحرائی متعلق به
ارتش را کشف کردند .

ما مورین که بیک پیکان سبزرنگ مشکوک شده بودند در بازرسی
از اتومبیل مزبور تعدادی بی‌سیم و تلفن صحرائی بدست
آوردند. راننده اتومبیل بنا م حمیدرضا خادمی که از اعضا
سازمان مجاهدین خلق می باشد همراه وسائل مکشوفه که در
۲۵ کارتن جا سازی شده بود به کمیته مرکزی اعزام گردید. کیهان
۵۸/۷/۸ شماره ۱۰۸۱۹

۲- روز پنجشنبه ۵۸/۹/۲۲ ساعت ۹ بعد از ظهر واحد گشت
ستاد مرکزی انقلاب اسلامی به "دو" اتومبیل ژیان به شماره
- های ۲۹۳۵۱ تهران - ص ۴۸۱۸۹ تهران - س که در مقابل
بانگ ایران و هلند واقع در خیابان فلسطین قرار داشته و
دارای ۴ سرنشین مسلح بودند مشکوک میگردند به محض اقدام
واحد گشت بمنظور شناسائی، اتومبیلهای مزبور اقدام بفرار
مینمایند .

در ساعت ۱۱ همان شب خودروهای گشت موفق میشوند یکی
از ژیانها را که در مقابل خانه ای قرار گرفته بود شناسائی کنند
و برای پیگیری و تحقیق، منزل مزبور را زیر نظر میگیرند
لحظاتی بعد متوجه میشوند دو نفر ناشناس وارد منزل میشوند
که احتمالاً مسلح بوده اند. جهت تحقیق بمنزل مراجعه میکنند
که با عکس العمل ساکنین منزل روبرو میشوند و (ساکنین منزل)
شروع بتکبیر گفتن!! و جمع نمودن مردم مینمایند که با این کار
خود باعث ازدحام و تجمع مردم میشوند و در این زمان روشن
میشود که خانه مزبور متعلق به سرهنگ فراری "زیبائی" میباشد
که سازمان مجاهدین مدتی است آنجا را اشغال کرده است. در

این لحظه پاداران ستاد مرکزی انقلاب اسلامی با حکم نمایندگی دادستانی کل انقلاب جمهوری اسلامی جهت بازرسی منزل نامبرده مراجعه میکنند که با مقاومت روبرو میشوند و وعده‌ای از مردم که متوجه شده بودند منزل فوق مربوط به سازمان مجاهدین خلق میباشد به منزل حمله ور شدند و از دیوار منزل نیز برای جلوگیری از داخل شدن مردم شروع به پرتاب آجر و همچنین یک کپسول گاز اشک‌آور نمودند که منفجر نگردیدم‌اً مورین در این لحظه سعی در دور نمودن مردم از اطراف منزل کردند که از داخل منزل چند تیر هوایی شلیک شد که باعث تحریک مردم شد و دوباره به سمت ساختمان حمله کردند. . . . در ضمن چند نفری که از دیوار پشت منزل اقدام به فرار نمودند توسط مردم محاصره و مورد ضرب و تیر گرفتند

. در این درگیری تعدادی از اعضاء مجاهدین خلق و مردم در اثر پرتاب سنگ و آجر مجروح شدند که مجروحین به بیمارستان انتقال داده شدند .

سرپرست ستاد مرکزی انقلاب اسلامی ایران
محمدرضا مهدوی کنی

اطلاعات ۵۸/۹/۲۵
شماره ۱۶۰۲۷

۶ - سازمان مجاهدین خلق متهم است که پس از سقوط رژیم برای جلب نیروهای جوان گاهی از روش همان کسانیکه آنهارا پورتونیست نامیده استفاده کرده است ((آراستن دختران برای بدام انداختن پسران)) بسیاری از مراکز سازمان که توسط مردم اشغال شده از انواع لوازم آرایش زنانه بهره مند بوده است (چه تناسبی بین لوازم بزرگ خانمها با یک سازمان سیاسی - نظامی است؟ یک گزارش از سبزوار نشان دهنده احتمال جنایت‌های بیشتر است گزارش دیگری از کرچاکی از جنایت‌های مسلم است از جنبش‌ها هوا از اطلاع می رسد که وقتی در برابر سوالات

جوانی نمیتوانند پیاپی سخنانی بکنند و بدهند و تذکر میدهند که برای قانع شدنش باید مسئولین آگاه تری با او به بحث بنشینند و در جلسه بعد مسئول آگاه تر دختر جوانی بوده که زیبایی و آرایش خود را مکمل آگاهی خود قرار داده بوده است! گزارش چهارمی از شعبه این سازمان در رقم چندش آوراست و ظاهراً هر کجا که رویدادها در همین رنگ است - سرنوشت برخی از این دختران را با یاد از خود آنها پرسید و با از زمانی که الگوی "زن خود را رفیق صدیقه رضائی" تعیین کرده است (نقل از نشریه خبری سازمان شماره ۲۳ و ۲۱) بدون اینکه هرگز مردم را از کیفیت اخلاقی و روابط معاشرتی او آگاه کرده باشد. ما با احترام برخی از خواهران مسلمان و عقیفی که ندانسته گامهای نخستین را در جهت این سازمان برداشته اند در این زمینه افشاگری نمیکنیم

از نظریه‌سیاسی

از نظریه‌سیاسی نیز سازمان مجاهدین خلق عملکرد بحث‌انگیز و متهم‌کننده‌ای داشته است که ما به چند نمونه آن اشاره میکنم

۷- سازمان مجاهدین خلق متهم است که برای رسیدن به هدفهای سازمانی خود و تحمیل اراده خود بر "جمع" از سیاست اغفال گام بگام مردم استفاده می‌کند. با حرکت گام به گام خود عکس‌العمل مردم را تخفیف دهد، بعنوان نمونه این سازمان با شعار جامعه توحیدی کاخ خود را شروع میکند و در سال ۵۰ ((ص ۱۱۸ تحلیل آموزشی بیانیه اپورتونیستها)) شعار جامعه توحیدی بی طبقه را ارائه میدهد که مبین تبلور توحید در شکل بی طبقه است پس از مدتی کلمات تغییر موضع میدهند و شعار جامعه توحیدی بی طبقه به جامعه بی طبقه توحیدی تغییر می‌یابد که لفظ توحید را اینصورت فاقد بعد ایدئولوژیکی است و بفرض داشتن بعد ایدئولوژیکی جنبه روینائی خواهد داشت زیرا تقدم کلمه "بی طبقه" حاکی از زیربناء بودن اقتصاد است ولی اخیراً گاهی به لفظ "جامعه بی طبقه" اکتفا میشود

یعنی که جامعه توحیدی همان جامعه‌بی طبقه است. همین سیاست گام‌به‌گام در عمل هم‌شاهد می‌شود بعنوان نمونه در اصفهان سازمان مجاهدین خلق در آغاز عکس‌آما م‌و آیه الله طالقانی را در کنار هم منتشر می‌کند، سپس زیر هر دو عکس کلمه "رهبر" را مینویسد در مرحله سوم عکس‌آما م‌را کوچکتر از عکس آیه الله طالقانی چاپ می‌کند (که چون کنار هم چاپ شده بین شخصیت کوچکتری از امام باشد) و در آخرین مرحله تنها عکس آیه‌الله طالقانی را با کلمه "رهبر" منتشر مینماید (استفاده از سیاست گام‌به‌گام برای خنثی کردن شدت عکس‌العمل‌ها در برنامه آموزشی سازمان هم‌بچشم می‌خورد، تعلیمات گام‌هی از کتب مرحوم شریعتی شروع می‌شود، روی مواردی که به به روحانیت حمله شده تکیه می‌شود، آخوند بسم طرح شده و با شدت کوبیده می‌شود و سپس هر حکمی که مطابق مذاق سازمان نباشد بعنوان "اختراع آخوندها" رد می‌شود. کم‌کم از همدستی تاریخی روحانیت و دولت و ثروت" با استفاده از مثلث زرزور و تزویر" که عکس برگردانی از دین و دولت و مالکیت در تراز خود بیگانگی مارکس است یاد می‌شود و رابطه این سه امر بتوسط "مالکیت خصوصی" تحکیم می‌شود و در نتیجه مالکیت خصوصی کوبیده می‌شود و با تفسیر بر آیات نظیر "لله ما فی السموات و ما فی الارض" یا "لله خدائن السموات و الارض" مالکیت عمومی و اشتراکی تحت عنوان مالکیت خدا = خلق مشروعیت پیدا می‌کند. در صورتی که مالکیت فردی و اجتماعی از نظر اسلامی هر دو اعتباری و مشروط است و تنها مالکیت الهی است که مطلقاً است رفه رفه "جامعه بی طبقه" همان "جامعه توحیدی" میشود و و بدین طریق قدم بقدم راهی که از کتاب دکتر شریعتی آغاز شده بود به مارکسیسم منتهی می‌گردد همین سیاست گام‌به‌گام در بر خورد با مردم همیشه لازم مینماید زیرا برای سازمانی که هم به روش خود پایبند است و هم "خلق زانباله" - روی خویش می‌خواهد چاره‌ای جز این نیست - برای انتخاب

رئیس جمهور هم‌زمان مجاهدین از همین روش گام‌به‌گام استفاده میکنند در گام نخستین سا‌زمانی که پس از سقوط رژیم آشکارا علیه روحانیت قدم برداشته‌اند شرط برای احراز ریاست جمهوری اعلام میکنند که شرط اول آن روحانی بودن است اعلام همین شرط نخستین کافی است انسان را به تردید وادارد که چگونه سا‌زمانی که روحانیت را پایگاه ارتجاع میدانند چنین شرطی برای ریاست جمهوری ارائه میدهد؟ شرط دوم داشتن سابقه سیاسی روشن است. شرط سوم مورد تأیید امام بودن است شرط چهارم... شرط پنجم... پس از چند روز گام دوم برشته میشود و همان سا‌زمانی که رهبران آن در زندان تهران آیه الله طالقانی را (فاشیست) میخواندند ایشان را بعنوان کاندیدای رئیس جمهوری معین میکنند، شرایط پیشنهادی قبلی نه تنها برای کاندیدای مورد احترام عمومی منطبق است بلکه بر کمتر کسی جز او تطبیق خواهد کرد که ملام معلوم است که سا‌زمان اول کاندیدارانتخاب کرده و بعد شرایط را!! سپس گام سوم برداشته میشود و درود و دیوار ایران را عکس‌های آیه الله طالقانی در حالیکه زیر آن کلمه "رئیس جمهور" نوشته شده میپوشانند در برخی از شهرستانها مزورانه عکس امام و آیه الله طالقانی هردو پخش میشود و وزیر عکس امام کلمه "رهبر" و وزیر عکس آیه الله طالقانی کلمه "رئیس جمهور" نوشته میشود برای سا‌زمانی که هرگز به روحانیت اعتقاد قلبی نداشته چنین تبلیغات وسیع برای دور روحانی بزرگوار حیرت‌انگیز است در این ضمن کار مجلس خبرگان آغاز شده و اصل ولایت فقیه تصویب میشود و برای جلوگیری از پیدایش دیکتاتوری قدرت قانونی از رئیس جمهور بر رهبری سپرده میشود، سا‌زمان مجاهدین که بر اساس پیش‌نویس قبلی قانون اساسی بطور ما‌هرانه نقشه کشیده بودند تا اختیارات قانونی از دست رهبری خارج بوبه رئیس جمهور (که هر که باشد با فقدان قدرت قانونی خمینی کنار زدنش آسان است) واگذار شود و بکمک یک انتخابات آزاد ریاست جمهوری مردم ندانسته و تحت تأثیر محبوبیت آیه الله طالقانی "امام" را

از نظر قانونی "خلع" کنند، با قانون اساسی جدید مواجه شد که
شعار قبلی "رهبر خمینی رئیس جمهور طالقانی" طبق اصل پنجم
و اصل یکم و دهم آن به تحکیم قدرت قانونی "امام" میانجا مد
ورئیس جمهور هر که با شدتاً شیری در اختیار رهبری نخواهد
داشت. پس کار تمام است و نقشه‌ها نقش بر آب، تبلیغات بی‌پایان
می‌رسد و عکس‌های آیه‌الله طالقانی جمع می‌گردد و سپس مرگ
جانسوز آن "مرد بزرگ" ما را از مشیرمالک بی بهره می‌کند و
سازمان را از "سپر" !!

سازمان مجاهدین برای تحمیل اراده خود بر مردم گاهی
نیاز به سیاست گام بگام هم ندارد. از شیوه‌های دیگر هم می‌شود
استفاده کرد وقتی که مردم به پیروی از امام "تا کتیک مسلحانه"
را از مبارزات خود حذف کرده و میکوشیدند با تظاهرات آرام و جنگ
روانی رژیم را متلاشی کنند سا زمان برای تثبیت موقعیت سیاسی
خود و نجات "استراتژی مسلحانه" اش بصورت حساب شده ای در
تظاهرات رخنه می‌کنند و شعارهای از قبیل "تنها ره‌رهای جنگ
مسلحانه است" را به سرزبانها می‌اندازد و با نیمه شب "بچه‌ها"
را مأمور می‌کند به درو و دیوار شهر بنویسند "راه نجات مسلمین
مسلسل مجاهدین" تا هم خود و هم استراتژی خود را تثبیت کرده
و نظر خود را به "جمع" تحمیل کرده باشد.

روزی که زنان قم بمناسبت شهادت آیه‌الله مطهری دست به
تظاهرات زده و با شعار "مرگ بر کمونیست" از خیابان آستانه
می‌گذشتند ما شاهد تلاش چندتن از دختران عضو جنبش ملی محاهدین
قم بودیم که سرسختانه میکوشیدند شعار "مرگ بر کمونیست" را به
"مرگ بر صهیونیست" تبدیل کنند گویی که مردم ایران میدانند
که وجود مرحوم آیه‌الله مطهری برای چه کسانی بیشتر خطرناک بود
است؟

از این نمونه‌ها بیشمار است

هم‌سازمان مجاهدین خلق متهم است که برای تحمیل مقاصد
سیاسی خود از روش‌های اطلاعاتی نظیر سیا و ساواک و

کتاب استفاده کرده است در هر نقطه حساس مملکتی که توانسته
رخنه کرده و به اجراء نقشه‌های موردپسند خویش پرداخته
است در بعضی از کارخانه‌های مهم - بعضی از روزنامه‌ها، رادیو
تلوزیون، چند اداره دولتی، چند مرکز حساس نظامی و وو - در
این رخنه‌گریها از همه نیروهای موجود در دولت موقت جمهوری اسلامی بهره
برداری شده است ما بطور نمونه به ارائه مثنی از خروار اکتفا
میکنیم :

الف: با استفاده از صفا و صداقت آیه الله طالقانی آقای
احمد جلالی را بدرون شورای انقلاب میفرستند تا در حال غیبت
ایشان از جلسات از همه تصمیمات مطلع باشد .

ب: اکیبی مرکب از آقای زنگنه و مسعود عدل و محکم‌می
و کیانی و وو . . . را بدرون "تولیدارک" میفرستند تا برنامه‌های
رادیو را کالیزه کند .

ج: افرادی نظیر آقای معدنچی و حاجی خانی و حمید
جلالی را در جرم میفرستند تا گاهی بیانات امام را هم سا نسور
کنند !!

د: آقای جواد قدیری عضو سابقه سازمان مجاهدین خلق
در اداره دوم ستاد ارتش به انجام وظایف سازمان مشغول میشود
ه: آقای "حسین منتظر حقیقی" در "حزب جمهوری خلق
مسلمان" رخنه میکند تا آن حزب را به جبهه‌گیری در برابر حزب
جمهوری اسلامی و "امام" بکشانند .

و: آقای . . . در پناه پادشاهان مشغول انجام وظیفه سازمانی
خود هستند .

و بالاخره ما ناگهان متوجه میشویم که حتی در دفتر امام هم
آقای مهندس اشراقی مهره جاسوسی سازمان مجاهدین خلق هستند
و به ناچار به امام اطلاع داده میشوند تا میرده اخراج میگردد . از
این نمونه‌ها بسیار است ولی تعداد این نمونه‌ها علامت اهمیت
این سازمان نیست بلکه علامت تشکل سازمانی قوی و رهبری

این حرکت‌های ضد انقلابی بتوسط دست‌های مرموز و پشت پرده است - برخی از این رخنه‌گری‌ها در دادگاه‌های انقلاب از طریق دادپارو دادستان و با زجوانجام گرفته و به سرقت برخی از پرونده‌ها و رها کردن برخی از ضد انقلابیون و اختفاء برخی از متهمین تحت تعقیب منجر شده و گاهی هم پیاپی مدعیان حاسوسی مهم داشته‌است .

همچنین سازمان مجاهدین متهم است که مانند سازمان‌های اطلاعاتی - به تحسس و پیگیری در زندگی خصوصی مخالفین خود می‌پردازد و سعی می‌کند به نقاط ضعفی هر چند ناچیز باشد دست بیاورد و در مقام برخورد عوض این‌که سخن دیگران را بشنود نقاط ضعف دیگران را به بر رخ آنها بکشد چه مربوط به کاسه ماستی باشد در ۴ سال قبل یا "بزی" در ۴۰ سال قبل و چه این نقاط ضعف ریشه‌و اساسی هم داشته باشد یا نداشته باشد .

۹- سازمان مجاهدین خلق متهم است که برای تحصیل مقاصد سیاسی خود از روش احزاب سیاسی غربی و شرقی استفاده می‌کند و به تاکتیک‌های شیطان‌دست می‌زند یک روز در برابر ارتش نوپای اسلامی جبهه‌گیری می‌کند و خواستار انحلال بنیاد آن می‌شود " مراسم تشییع جنازه شریفی‌نیا ۵۷/۱۴/۶" نقل در اطلاعات - ۵۷/۱۲/۷ و روز بعد که از آنها مدارتس مایوس می‌شود آن‌ها را "برادران غیور ارتشی!!" می‌خواند یک روز به شهر بانی‌بعضی آنها گوناگون حمله می‌کند و روز بعد که شاهد بکارافتادن تشکیلات شهر بانی می‌شود برای جلب توجه پرسنل آن "سالروز شهادت افشار طوس رئیس شهر بانی مصدق" را برگزار می‌کند اطلاعات ۵۸/۲/۶ گرچه در سالروز شهادت مردان مسلمان و جانبازان غیوری چون صادق‌امانی و رضا صفارهرندی و محمدبخارائی لب فرومی‌بندد و حتی سالروز بنیادگذار قیام مسلحانه و مجاهد بزرگ اسلام مرحوم نواب صفوی را با سکوت برگزار می‌کند - در ضمن اعلامیه‌ها و بیانییه‌ها و سخنرانیها با روش مزورانه‌ای اما مرا تضعیف می‌کند و انقلاب را مورد حمله قرار می‌دهد و هدف‌های خود را تعقیب

میکند مثلاً پس از آنکه با مرا ما مدادستانی کل انقلاب اما کن
 دولتی را از دست گروههای غیرمسئول میگیرد و از آنجمله:
 ساختمان بنیاد پهلوی را از سازمان مجاهدین خلق مسترد
 میدارد اعلامیه سازمان مجاهدین منتشر میشود که در طبیعت آن
 نوشته است: هل من ناصرینصرنی یعنی که این سازمان بخاطر
 حکم دادستانی اکنون مثل حسین ابن علی مظلوم واقع شده و
 دادستان که مجری فرمان ما ما است در نقش عمر سعد ظلم کرده و شخص
 اما مکه فرمان را صادر کرده..... وقاحت و بیشرمی تا این حد
 در اعلامیههای مکرری سازمان تقاضای تصفیه ارتش و شهربانی
 و سپاه پاسداران را از عوامل ساواک و سیا کرده است یعنی
 سپاه پاسداران هم مثل ارتش و شهربانی که با زمانده رژیم
 گذشته است (اگر چه آنها هم تا حد بسیار زیادی تصفیه شده اند)
 از عوامل ساواک و سیا هانباشته است آیا این امر تا چه حد
 اعتماد عمومی را نسبت به سپاه پاسداران و ارتش متزلزل
 میکند؟ آیا در شرایطی که ارتش و سپاه پاسداران در کردستان
 دست اندر کار ریشه کنی یک توطئه بوده چنین سخن مزورانه ای
 در قضاوت عمومی نسبت به حوادث کردستان چه تأثیری میگذارد؟
 سازمان مجاهدین خلق در اعلامیه دیگری خطاب به سید
 احمد خمینی نگرانی خود را از خط مشی رهبری انقلاب در آینده
 اعلام میکند این اعلامیه در روزنامه های گنجان (شاید روزنامه های
 دیگر هم) منتشر میشود آیا این عبارات یک تاکتیک شیطانی برای
 ایجاد نگرانی در مردم و سلب اعتماد عمومی از ما نیست؟
 اگر این سازمان نگران توفیق خود در متابعت از ما م بود
 بهتر نبود تا اینکه نگران خط مشی رهبری در آینده باشد؟
 اگر قرار باشد امیریا لیسما ز قلم ما سوء استفاده کند آیا بغیر از
 این نحو استفاده میکند؟
 این تاکتیکهای شیطانی در جریان فوت مرحوم آیه...
 طالقانی به شکل وقیحانه تری خودنمایی کردند، بارها از دیو

و تلویزیون اعلام کردند که آیه‌ها... طالقانی در راه دفاع از سازمان مجاهدین بزندان رفته است. بگذارید ما برای اولین بار بمردم ایران اعلام کنیم که سازمان مجاهدین پس از اعلام مارکسیستی خود بدستور رهبران زندانیش که اینک هم رهبری سازمان را در دست دارند در کتاب ((اعلام تغییر مواضع ایدئولوژیک)) خود آیه‌الله منتظری و آیه‌الله طالقانی تجلیل کرده‌اند و آنرا نسبت به آنها حساس نموده و به دستگیری آنها وادار کنند. و بدین وسیله از ضد حمله نیروهای مذهبی در امان بماند سازمان مجاهدین خلق این سیاست را مدت‌ها با روشهای گوناگون ادامه داده که ما در موقع مقتضی افشاء خواهیم کرد. در مراسم فوت مرحوم آیه‌الله طالقانی نیز تا کتیکهای شیطانی بطرق گوناگون و مزورانه‌ای بکار گرفته شد تا "امام" تضعیف شود. به بهانه "شعار علیه ارتجاع و روحانیت را که بتوسط رژیم پیشین متهم با رجوع شده بود مورد حمله قرار دادند. بعنوان اینکه: ای پدر پس از توجه کسی از اسلام دفاع خواهد کرد؟ راه ما راه طالقانی است؟ و جملاتی از این قبیل وجود ما را زیر علامت سؤال قرار دادند و گاهی با بکار بردن کلماتی نظیر: پس از طالقانی خمینی تنهاست. هم طالقانی را تکیه گاه امام در انقلاب معرفی میکردند و هم به مردم اعلام میکردند که سایر کسانی که اینک در اطراف امام مشغول فعالیتند از آیه‌الله منتظری تا شورای انقلاب و مجلس خبرگان و و و و هیچکدام دوست و یار ما نیستند و - امام تنهاست؟!!

از این نمونه‌ها فراوان است

۱- سازمان مجاهدین خلق متهم است که از آغاز تأسیس خود در شرایط گوناگون و در گفتار و کردار همواره با فداثیان خلق همگام بوده است همزمان با آنها به جنگ مسلحانه پرداخته (در سال ۴۹) و همزمان با آنها استراتژی مسلحانه را ترک کرده (در سال ۵۵) و همزمان با آنها (پس از عید فطر) برای کنترل وضع در دوران انقلاب دوباره به شعار "استراتژی مسلحانه"

روی آورده (سال ۵۷) و همزمان با آنها در برابر انقلاب به موضعگیری خصمانه پرداخته است و بعد از این هم با شعارهای مرحله‌ای مناسب همواره آنها را تأیید کرده است.

اکنون روش سازمان مجاهدین خلق بگونه‌ای است که انسان گمان میکنند این سازمان خود را ستون پنجم فدائیان خلق در بین مردم مسلمانان ایران میدانند زیرا آنچه اینان انجام میدهند همان چیزی است که فدائیان خلق میخواهند مثلاً ما فدائیان خلق را به خانه خود نمی‌پذیرد و آنها تظاهرات خود را از پنجمین به جمع موکول میکنند و زمین چمن دانشگاه کفای میکنند و بدنبال حامی و پشتیبان میگردند ناگهان ما رهبری سازمان مجاهدین خلق را در کنار آنها می‌بینیم که دست در دست آنها گذاشته و ((پیمان برادری)) می‌بندد و علناً به "مام" دهن کجی میکند پس از آن در شرایطی که فدائیان خلق بی‌بها نه موهوم (ترس از بازگشت امیرالایسم) از تحویل دادن سلاحهای مسروقه خودداری میکنند و خطر جنگ داخلی و بازگشت امیرالایسم را تشدید میکنند مجاهدین نیز سخن آنها را تکرار و عمل آنها را تأیید مینمایند و خود نیز سلاحهای مسروقه را در انبارها و غن اندود نموده و ذخیره مینمایند و هنوز هم نه تنها آنها را تحویل نداده بلکه بر آن میافزایند.

در شرایطی که فدائیان خلق علیه ارتش شعار میدهند و میکوشند در برابرشان هیچ نیروی نظامی پانگیرد سازمان مجاهدین خلق هم در نامه‌ای به مهندس بازرگان اعلام میکند:

اگر ارتش را منحل نکنید مسئول همه خونهای خواهید بود که در آینده ریخته خواهد شد (یعنی اگر ارتش احیاء شد خونریزی میکند؟) و در اعلامیه مورخ ۵۷/۱۲/۲ طرح نهادن انتخابات فرماندهان توسط سربازان را که عوام پسند و نظام کش است ارائه میدهد در شرایطی که روزنامه (آیندگان) از خون مسلمانان کردستان و جوانان دیگر اسلام مرکب سیاه میسازد و به انقلاب میتا زد و در سراسر کشور مسلمان ما را از خود متنفر میکند سازمان مجاهد-

- این خلق برای چاپ روزنامه "مجاهد" با چاخانه "یادگار" که منتشرکننده همان روزنامه است پیمان می بندد و روزنامه اش را در آنجا به چاپ میرساند تا در مقابل پائین آمدن تیراژ روزنامه آیندگان کمک مالی کرده باشد؟ یا به جناحهای ما رکیست و ضد اسلامی کشور اعلام وفاداری نموده باشد؟ یا برهبران انقلاب و مردم ایران دهن کجی کرده باشد؟ پس زاینکه این روزنامه بدستور دادستانی انقلاب تعطیل میشود سازمان مجاهدین خلق با صدور اعلامیه ای به تعطیل آن اعتراض میکند و آنرا علامت ((انحصارطلبی مصداق قدرت)) میدانند در صورتیکه این سازمان در برابر تعطیل کارخانه های فراوانی که با تهدید فداثیان خلق انجام گرفته و موجب ادامه سلطه اقتصادی امپریالیسم میشود هرگز اعلامیه ای صادر نکرده است بلکه شواهدی در دست است که این سازمان در تعطیل کارخانه ها و رکشود کشاورزی دخالت داشته است، گزارشی از روستائی در دامغان و گزارش دیگری از یک کارخانه در قم موجود است) اگر از نظر سازمان مجاهدین تعطیل کردن کارخانه ها بقدر تعطیل آیندگان اهمیت نداشته و ارزش یک اعلامیه را نداشته است آیا کشتار جوانان و پسادارن شب در تهران و شهرستانها هم این اهمیت را نداشته است؟ آیا کشتن و سوزاندن ۱۸ پسادار جوان و سربریدن آنها روی تسخیر بیمارستان هم با اندازه تعطیل آیندگان اهمیت نداشته است؟ چرا سازمان مجاهدین خلق برای آنها اعلامیه نداده است؟ در شرائطی که فداثیان خلق در اعلامیه های خود علنا امام و شورای انقلاب و مجلس خبرگان را متهم با رجوع میکنند مجاهدین خلق هم کلمه "ارتجاع" را هم سنکرا میریالیسم قرار میدهند و به سوی هر دو نشان میروند و در شرائطی که فداثیان خلق هم صدابارا دیو لندن، امام را به حکومت "استبداد دینی" متهم میکنند مجاهدین خلق هم در روزنامه "مجاهد شماره ۲" در کنا رواژه استبداد کلمه ((بهر شکل)) را میگذارند که میباید خواننده استبداد دینی را فراموش کند!!

در شرایطی که فدائیان خلق با تحریکات قومی و نژادی در هر منطقه‌ای به آشوب سیاسی پرداخته‌اند و ما آن‌ها را آلت دست آمریکا می‌خواندیم و مردم از شدت خشم به مراکز آن‌ها حمله و ریشوندی می‌کردند. سازمان مجاهدین خلق از آن‌ها به "نیروهای مترقی" و از مراکز آن‌ها به "پایگاه‌های انقلابیون" تعبیر می‌کنند و همانند رژیم گذشته "مردم" را "مشتی‌آوباش" و "تخریک شده" و "رازل" مینامند. آیا معیار مترقی بودن و انقلابی بودن از نظر سازمان مجاهدین خلق (ما رکسیست بودن) است؟ آیا "انقلابی بودن" فدائیان خلق مربوط به کیفیت ایدئولوژی آن‌هاست؟ یا مربوط به خط استراتژیک آن‌ها؟ و آیا سازمان مجاهدین خلق که خود را نیز "انقلابی و مترقی" میدانند در کدامیک از دو اصل فوق با فدائیان خلق مشترک است؟ در ایدئولوژی؟ در استراتژی؟ یا هر دو؟!

در شرایطی که فدائیان خلق در کردستان دست در دست اسرائیلیان ((که چهار نفرشان دستگیر شده‌اند)) و عراقیان بعثی و سفیر سابق ایالات متحده و دمکرات‌های تجزیه طلب و عزالدین حسینی ساواکی گذاشته و با توجیه ((وحدت مرحله‌ای)) به نیروی شادی آوری برای امپریالیسم آمریکا تبدیل شده‌اند سازمان مجاهدین خلق بکمک آن‌ها شتافته و از نظر مالی و نظامی و تبلیغاتی فدائیان خلق را تقویت کرده و نیروهای دولت موقت اسلامی را تضعیف نموده است. دامنه این همکاری تا آنجا گسترش یافت که "قاسملو" دبیرکل حزب دمکرات در مصاحبه مطبوعاتی خود که در روزنامه انقلاب اسلامی ۵۸/۷/۱۶ شماره ۸۸ ص ۳ چاپ شده بود بطور علنی سازمان مجاهدین خلق را از حاکمان دمکرات‌ها نام می‌برد. این همکاری تا آنجا گسترش داشته که حزب دمکرات و ((کومله)) و فدائیان خلق در انتخاب ریاست جمهوری بطور رسمی از کاندیداتوری مسعود رجوی حمایت می‌کنند ((جمهوری اسلامی ۵۸/۱۰/۲۲ شماره ۱۸۴ و کیهان شماره ۱۰۹۱۰)) آیا چنین اعمالی با ادعای ایدئولوژی اسلامی و جهان بینی توحیدی

سازگار است ؟

گاهی نمونه‌های جالبی از کیفیت عمل یکسان سازمان مجاهدین و سازمان فدائیان دیده می‌شود که انسان را به وحدت هردو سازمان معتقد می‌نماید بعنوان نمونه به ۲ گزارش انتخاباتی اشاره می‌کنم گزارش اول از سبزوآراست حاکی از این است که یکی از هواداران سازمان مجاهدین خلق بجرم تقلب انتخاباتی (در انتخابات مربوط به مجلس خبرگان) دستگیر شده نامبرده ورقه انتخاباتی یک نفر "بیسواد" را گرفته و برای فریب او که می‌خواسته نمایندگان منتخب از طرف حزب جمهوری اسلامی را معین نماید نام ((منصوری زرگان)) کا ندیدای سازمان مجاهدین خلق را با کلمه حجه الاسلام نوشته است - گزارش دوم که از آبادان شعبه انتخاباتی حسینیه اصفها نیها بدست آمده حاکی از آنست که یکی از هواداران سازمان فدائیان خلق ورقه انتخاباتی ((یک بیسواد)) را گرفته و برای فریب او نام ((ناصر خاکسار)) کا ندیدای فدائیان خلق را با کلمه حجه الاسلام نوشته است این دو گزارش انتخاباتی که از دوشهر دور از هم گزارش شده‌اند - هنده این است که سازمان مجاهدین خلق و سازمان فدائیان از طرح واحدی برای تقلب انتخاباتی پیروی کرده‌اند و هر یک نماینده خود را بنام "حجه الاسلام" بمردم معرفی کرده‌اند تا به فریب "خلق" بپردازند - آیا این "شواهد" مکررانسانا نسبت به صداقت انقلابی این سازمان مشکوک نمی‌کنند؟

از این قبیل نمونه‌ها آنقدر زیاده است که مثنوی هفتاد و مسن کا گذشود"

-۱۱-

سازمان مجاهدین خلق متهم است که پس از سقوط رژیم شاهی در ایران هرگز از کارشکنی و سنگ اندازی در مسیر انقلاب تحریک به اعتماب و تحصن و کم کاری در ادارات و روستاها و غیره و بالاخره تضعیف قدرت نوپای اسلامی و شکستن اعتماد عمومی و ایجاد یأس و بدبینی کوتاهی نکرده است. هرگز اعلامیه ای نداده

(۳۴)

است که به "نوعی" درجهت تضعیف یکی از ارکانهای انقلابی
نکوشیده باشد. هرگز قدمی برنداشته است که صدها بار بیشتر از
تضاد دعائی با امپریالیسم به ضدیت با انقلاب نرسیده باشد
ما نمیدانیم آیا کسانیکه معتقدند تضاد اصل با امپریالیسم
آمریکا است کم کاری در کارخانه‌ها را چگونه مفید میدانند؟ آیا
این کار منجر به پائین آمدن سطح تولید و در نتیجه تسلط
اقتصادی امپریالیسم نمیشود؟ گزارشهای مکرری از شهرستانهای
گوناگون بدست رسیده که حاکی از کوشش (هواداران) سازمان
مجاهدین خلق برای ایجاد تحصن و کم کاری در کارخانه‌هاست
در یک کارخانه از کارخانه‌های معدودی که در قم کار میکنند وقتی
چند نفر از "هواداران" این سازمان را یکی از ادارات مربوطه
اجضا ر کرده و علت تحریکشان را جویا میشوند در جواب میگویند:
ما بکارگران توصیه میکنیم که زیاده کار نکنند زیرا خسته میشوند!
آیا این تحریکات بسودا امپریالیسم نیست؟ آیا پوشیدن لباس
روحانیت برای جلب توجه روستائیان و سپس تحریک آنها به
عدم کشت به بهانه اینکه ((خمینی آنقدر پول دارد که اگر همه بطور
مساوی تقسیم کنند زندگی همه تأمین میشود)) موجب پائین
آمدن سطح زیرکشت و الزامات نیا زمندی بیشتر به محصولات
کشاورزی آمریکای امپریالیست نیست؟ آیا اینگونه تبلیغات
مسموم از طرفی به تسلط اقتصادی امپریالیسم و از طرف دیگر به
تضعیف رهبری انقلاب که متهم به عدم تقسیم مساوی درآمد نفت
میشود منجر نمیشود؟ اگر در این مملکت کشاورز به بهانه ((پول
نفت)) و کارگر برای اینکه ((خسته نشود)) کار نکنند چگونه
میتوان همه روابط را با امپریالیسم آمریکا قطع کرد؟

سازمان مجاهدین خلق از طرفی با شعار ((قطع هر نوع
وابستگی به امپریالیسم میکوشد برای خود وجهه انقلابی کسب
کند و از طرف دیگر با کارشکنی در ادارات و کارخانه‌ها و روستاها
میکوشد چرخ اقتصادی کشور را به رکود بکشاند تا مطابق تحلیل‌های
سازمانی خودش انقلاب به شکست بیانجامد و زمینه تصاحب رهبری

انقلاب بتوسط جناح پرولتاریا!! (و نمایندگان آن) مساعد شود درست ما نندراننده ای که از طرف پاروی پدال گاز گذاشته و از طرف دیگر مانع حرکت چرخهای ماشین میشود، اگر قطع هر نوع رابطه با امپریالیسم لازم است قطعاً اینکارتوسط سطح بالای تولید و اقتصام دخوکفامکان پذیر است کشوری که دهها سال امپریالیسم در تمام زوایا صنایع آن رخنه کرده چگونه میتواند بدون بالابردن سطح تولید خود کفائی و بی نیازی از امپریالیسم در مرحله (غذائی) و سپس (صنعتی) برسد؟ آیا اگر با این شعار که امپریالیسم در پیچومهره های صنایع ما است این کارخانه ها را به تعطیل و رکود کشانندیم دیگر نیازی به امپریالیسم نخواهیم داشت؟ آیا آنوقت نیاید از سیرتاپیا زهمه چیز را از آمریکا و اروپا وارد کنیم؟ آیا شوروی که خود واردکننده مواد غذائی از آمریکا است میتواند پیا سگوی نیازه های ما باشد؟ و بر فرض که باشد آیا خود امپریالیسم جدید نیست؟

گذشته از اینها سا زمان مجاهدین خلق ایران در زمینه های دیگر کارشکنی را فراموش نکرده است، همانطور که قبلاً اشاره کردیم در مسئله با زسازی و تصفیه ارتش این سا زمان فراوان تخریب کرد. اعلامیه ها داد. تهدیدها نمود. علی رغم فرمان امام و گفتار مکرر رهبر انقلاب مبنی بر اینکها این ارتش ارتش اسلام است سا زمان مجاهدین خلق همچنان بعنوان (ارتش شاهاهی) از آن یاد میکرد و آنرا ارتش مزدور میخواندکیهان ۵۷/۱۲/۷ شعارسا زمان فدائیان خلق که ارتش ضد خلقی نابود گردد توسط مجاهدین تکرار شد (۱) و آنها بیبها نه اینکسر لشکرقرنی چنیسن و چنان است مانع انسجام نیروهای نظامی شدند و اعتبار سیاسی

(۱) اطلاعات ۵۸/۱۲/۵

نخستین رئیس ستاد ارتش جمهوری اسلامی را زیر علامت سؤال

قرار دادند و او را در حالیکه در برابر امپریالیسم به ساختن ارتش درهم ریخته ایران مشغول بود از پشت سر هدف رگبارتاهما قرار دادند تا اینکها بسوء استفاده از صداقت و حسن ظن آیه الله

طالقانی زمینہ خلع اور آمادہ کردند کیهان در ۵۷/۱۲/۸ از قول یکی از رهبران سازمان نوشت : از نظر ما ارتش بایستی بطور کامل منحل شود یک ارتش ملی از کلیه نیروها بوجود آید ولی همین سازمانی که طرفدار تشکیل یک ارتش ملی و خلقی بود پس از تشکیل سپاه پاسداران که مرکب از جوانان مسلمان و انقلابی و از جان گذشته ملت ایران است چون وجود آنها را مزاحم خود دید از طرفی شروع به رخنه در آن نمود تا از درون این جوانان مسلمان و مصمم را بر بیدار و از طرف دیگر آنها را بعنوان ناپیوسته و غیره مورد تهاجم تبلیغاتی آمریکا - فالانژیست و هیتلری و غیره مورد تهاجم تبلیغاتی قرار داد - آیا ارتش خلقی فقط در صورتی بوجود میآید که رهبری آنرا ((مارکسیستها)) بعهده داشته باشند؟

اگر قرار باشد کارشکنی های گوناگون این دو چهره ها را بشماریم صفحات زیادی را اشغال خواهد کرد - شما میتوانید به اعلامیه های منتشره از طرف سازمان مجاهدین توجه کنید تا ببینید هیچ کدام آنها خالی از تضعیف رهبری یا ارگانهای انقلابی نیست بعنوان نمونه چند اعلامیه از اعلامیه های این سازمان را بررسی میکنیم :

الف در اعلامیه منتشره در ۵۸/۸/۲۰ اینچنین میخوانیم :
ما قویا از تمام مسئولین رسمی کشور و بویژه شورای انقلاب خواستار آنیم که بیش از این هیچ درنگ و تردیدی روانداشته و تا افطار جمعه زنجیرهای سارت با روان بستگی به امپریالیسم آمریکا را بطور رسمی و قانونی از هم بگسلند زنجیرهایی که گسستن آنها در گام نخست در انقاعای همه قرارداد های ننگین و قطع رابطه و افشاء و سرکوبی دست نشانندگان سیا و ساواک تیلور مییابد .
یعنی این مسئولین رسمی کشور و بخصوص شورای انقلاب است که تاکنون تردید روانداشته و زنجیرهای اسارت بسار و بستگی به امپریالیسم را نگه داشته است !!؟

یعنی این مسئولین رسمی کشور و شورای انقلاب است که از افشاء دست نشانندگان سیا و ساواک وحشت دارد؟! یا از آنها

حمایت میکنند

در اعلامیه منتشره در ۲۳/۸/۵۸ تحت عنوان تلگراف فوری مجاهدین خلق به مجلس خبرگان چنین میخوانیم: سازمان مجاهدین خلق و... آرزو میکنند تا با یک تجدیدنظر انقلابی و قاطع در آخرین نشست خود به حد اقل انتظارات مرحله‌ای نسل انقلابی این میهن از یک قانون اساسی رهائی بخش ضد امپریالیستی و اسلامی لیبیک گویند با شد که باین ترتیب هیچ موردی برای تفرقه و جدائی اقشار مختلف از یکدیگر آنهم در این موقع حساس باقی نماند

یعنی قانون اساسی تا قبل از آخرین جلسه خود حتی حد اقل انتظارات مرحله‌ای مردم را هم برآورده نکرده است! یعنی قانون اساسی موجود عامل تفرقه و جدائی اقشار مختلف است! یعنی قانون اساسی ضد امپریالیستی نیست و حتی اسلامی هم نیست این جملات با وجود آنکه امام فرموده اند که در این قانون اساسی امرغیر اسلامی ندیده اند چه معنائی خواهد داشت مگر بین اسلام (امام) با اسلام مجاهدین چقدر تفاوت است؟ آخرین قسمت عبارت نقل شده طوری تنظیم شده که میفهماند اگر در این موقع حساس هرگونه تفرقه و جدائی بین مردم بوقوع پیوست مسئول آن اعضای مجلس خبرگان هستند.

در همین اعلامیه پس از نقل عبارت فوق خطاب به اعضای مجلس خبرگان مینویسد!... و حتی با صرف نظر کردن از نحوه انتخاب و ترکیب گروهی آقایان و طول مدت قانونی و کالتشان ((یکماه)) چنانچه موارد زیر در نص قانون مراعات نگردد از دادن رأی مثبت به آن معذور است. ما نمیدانیم گردانندگان واقعی سازمان مجاهدین خلق چه مقدار اطلاعات عمومی و بینش سیاسی دارند و آیا هنگام صدور این اعلامیه قانون اساسی را مطالعه کرده بودند یا نه؟ ولی تنظیم این اعلامیه ها حاکی از ضعف مدیریت و فرهنگ سیاسی است و از یک بحران عمیق اخلاقی در سازمان پرده برمیدارد. در این اعلامیه مدت قانونی و کالت وکلارا

یکماه دانسته و بطور ضمنی طولانی تر شدن آنرا غیرقانونی دانسته است؟ گوئی ملتی که این وکلارا انتخاب کرده در نظرش اینچنین بوده است که اگر بیشتر از دو ماه طول کشید دیگر این وکلا وکلاء ملت نخواهند بود؟ یا همین طور است؟ یا اینچنینیست برداشتهای مغرضانه‌ای در جهت واقعیت و حقیقت است؟ در جهت اما ما است؟ در قسمت دیگر این اعلامیه کلمه "توطئه" را که اما مبارها بعنوان مرز آزادی گروههای چپ یکا برده اند ((چندپهلوی)) توصیف کرده و بطور ضمنی اما مرا متهم به دغلاکاری سیاسی نموده است!!

در پایان اعلامیه بالاخره تنظیم کنندگان آن، طساق ت نیاورده اند و بطور ضمنی با این جمله که: در این میهن همیشه رهبری همچون ایشان بر سر کار نخواهند بود نشان داده اند که همه دعواها سرلحاف ملاست و همه اشکالهای حضرات به قانون اساسی مربوط به ولایت فقیه است و آنچه یکه قانون اساسی را از نظر آقایان غیرقابل امضاء کرده و آنرا نه تنها غیراسلامی بلکه قانونی امپریالیستی نموده اصل ولایت فقیه است!!

جالب توجه است که این اعلامیه‌ها در شرایطی با امام و مجلس خبرگان و قانون اساسی توهین میکنند که ناوگان آمریکایه بهانه نجات گروهگانه‌های آمریکائی بطرف خلیج فارس حرکت کرده است!!

ج - در اعلامیه منتشره در ۲۶/۸/۵۸ سازمان مجاهدین خلق ایران ضمن اظهار تأسف از عدم الغاء قراردادهای ننگین استعماری با امپریالیسم آمریکا و لاین قراردادهای موجب وابستگی ملت ایران به امپریالیسم شمرده (که البته این امر کلیت ندارد) ثانیاً توطئه‌های آمریکا را نتیجه عدم انجام مسئولیت از ناحیه دولت و شورای انقلاب دانسته است (باز هم حمله به شورای انقلاب؟) ثالثاً مدعی شده است که تظاهرات مردم پس از اشغال لانه حاسوسی بخاطر قطع وابستگیهای ایران به آمریکا بوده است (نه حمایت از دانشجویان در اشغال سفارت

وتقاضای استرداد شاه‌خائن) پس از اینها مینویسد: اما افسوس که هنوز مقامات مسئول این اراده مردمی را احابت ننموده‌اند و حتی موضع مریح‌روشنی نیز در قبال الغاء قراردادها و مصادیر سرمایه‌ها اتخاذ ننموده‌اند؟ یعنی مقامات مسئول (که در این زمان جزا‌عضاء "شورای انقلاب" نیستند) اینک رودر روی مردم قرار گرفته و حامی آمریکا هستند. سپس اعلام روزه سیاسی از طرف دانشجویان و اعلام تحریم کالاهای آمریکائی را از ناحیه مردم تناسبات با شرایط عدم هماهنگی و وحدت بین پائین (مردم) و بالا (مسئولین دولتی) دانسته و بلافاصله از این زمینه سازی چنین استفاده میکنند که: فی‌المثل در شرایط کنونی این شورای انقلابیست که با یستی با استفاده از اختیارات و امکانات حکومتی مرزهای ما را بروی آنچه نمیخواهیم از آمریکا وارد شود بسته و یا بعد از الغاء قراردادها و وابستگیها مردم را به روزه سیاسی و ریاضت انقلابی دعوت کنند! یعنی شورای انقلاب اختیار دارد امکانات هم‌دولتی جلو ورود آنچه نمیخواهیم؟ را نمی‌گیرد. ملاحظه میکنید که هر مطلبی از کجا و بهر دلیل باشد با هم بالاخره شورای انقلاب مورد حمله قرار میگیرد. در پایان این اعلامیه با سوء استفاده از کلام ما و آیه قرآن مردم را دعوت به تمرد و اخلال در برابر شورای انقلاب میکنند و سپس اعلامیه را با شعار نابود باد همه وابستگیهای اقتصادی - سیاسی - نظامی پایان می‌بخشد.

د - در اعلامیه منتشره در ۲۷/۸/۵۸ تحت عنوان تلگراف تبریک به امام و خلق کرد بطور زندانه‌ای خلیقهای بلوچستان و ترکمن را هم ضمیمه میکنند تا نشان دهد که همه این "خلیقا چیری جز خواست مشروع و انسانی نداشته‌اند و تاکنون به ناحق کشتار شده‌اند!!

در پایان اعلامیه چنین آمده است: امیدواریم برادران ارتشی و پاسدار و مقامات مسئول و در رأس آنها شورای انقلاب بدون فوت وقت و بدون هیچگونه مسامحه و ملاحظه کاری اجرای این دستور

اما مرا در صدر برنا مه های خود قراردادها اجازه ندهند خلقی که زخمهای ناشی از ۲۵۰۰ سال موردستم قرار گرفتن را تحمل میکند بیش از این دچارستم و برادرکشی شود .

یعنی تاکنون این ارتش و پاسداران و شورای انقلاب بوده اند که با مسامحه و ملاحظه کاری و عدم توجه به دستورهای امام (دربرنامه های خود) خلقهای کرد و بلوچ و ترکمن را موردستم و برادرکشی قراردادها اند و این مقامات مسئول و شورای انقلاب است که اجازه داده اند این ظلمهای ۲۵۰۰ ساله ادامه پیدا کند .

و با توجه با بین نمونه از اعلامیه های منتشره که به ترتیب تاریخ انتشار آوردم همه کس میتوانند قضاوت کنند که سازمان مجاهدین خلق چگونه همه نیروها و امکانات خود را اکنون صرف کارشکنی و تضعیف امام و شورای انقلاب کرده است جالب توجه است که علاوه بر اعلامیه های رسمی مجاهدین کسه نمونه های آنرا بدیدیم عده ای معتقدند این سازمان اعلامیه های غیر رسمی و فاقد آرم و امضاء هم منتشر میکند که در ضمن آنها آنچه را که از علنی گفتن آن وحشت دارد بطور مخفی بدهنهایم می اندازد ما هم به قرائنی در این زمینه دست یافته ایم که در زمان مساعدی افشا خواهیم نمود

اکنون جای آنست که توجه خوانندگان عزیز را بیک نکته جلب کنیم، چرا سازمان مجاهدین خلق این قدر برای الفاء قراردادها - های بین ایران و آمریکا دلسوزی میکند؟ چرا این قراردادها را ((وابستگیهای ننگین)) میخوانند آیا هر قرارداد موحد و وابستگی است؟ مثلاً قرارداد خرید گندم که اتحاد جماهیر شوروی با آمریکا منعقد کرده است و در یک سال ۳۰ میلیون تن گندم آمریکائی را خریده و مصرف کرده است موحد و وابستگی و اسارت شوروی شده است؟ یا فروش گاز با قیمت عادلانه به شوروی موحد و وابستگی نیست ولی فروش نفت با قیمت عادلانه به آمریکا موحد و وابستگی است؟ یا وارد کردن ابزار ماشین آلات ذوب آهن از شوروی موحد و وابستگی نیست ولی ورود ماشین

آلات کشا و رزی از آمریکا موجب وابستگی است؟ اگر این طور قراردادها موجب وابستگی باشد باید هملتی در انزوی سیاسی و اقتصادی کامل زندگی کند و مسلما چنین امری امروز عملی نیست و هرگز درست نبوده است شما مسلم بذا نید که سا زمانها فی نظیر فدائیان خلق و مجاهدین خلق هرگز منظورشان از لغو قراردادها این نیست که معاملات عادلانه و پایا پای قطع شود منظور چیز دیگری است - ایران در خاور میانه قوی ترین ارتش را داشته است این ارتش اکثریت قریب با تفاق ابزار جنگی خود را از آمریکا و آنهم از پیشرفته ترین سلاحهای امریکائی وارد کرده است با سقوط شاه اگرچه ارتش از حالت منسجم نظامی پیشین خود خارج شده ولی هنوز هم مشت پولادینی است که دهان همه دشمنان انقلاب را نشان می رود این ارتش در جریان کردستان گوشه ای از کارائی خود را نشان داده است و روز بروز به ارتشی با ایمان اسلامی بیشتر و پهنه نظامی قوی تر تبدیل میشود ایالات متحده که با اعتماده شاه پیشرفته ترین ابزارهای نظامی خود را به ارتش ایران داده در هنگام فروش تعهدت امین ابزاریدکی آنرا هم نموده است اینک امریکا بر سر دوراهی قرار دارد اگر خواسته باشد به پیما ن خود عمل کند باید ارتش ایران را که اکنون ارتش ضد امریکائی است روز بروز مجهز کند و استهلاکهای نظامی آنرا جبران نماید و اگر خواسته باشد این ارتش را با قطع ابزاریدکی ناگهان به ماشین پنچر شده ای تبدیل کند باید بطور رسمی قراردادهای منطبق بر موازین بین المللی خود را زیر پا بگذارد و این کار موجب سلب اعتماده سایر خریداران نظامی امریکا خواهد شد امریکا این چنین گرفتار شده و دنباله راه سومی میگردد .

سا زمان مجاهدین خلق و سا زمان فدائیان خلق با در فشار قرارداددن شورای انقلاب برای الغاء قراردادها یا در عمق وجودی خود اینک برای نجات آمریکا از مخمصه تلاش میکنند و ببها نه مبارزه با امپریالیسم کوشش در نجات امپریالیسم

دارند و یا برای اینکه این ارتش را با فقدان وسائل یدکی از سر راه خود بردارند عملاً بکمک ایالات متحده شتافته و آب در آسیای امپریالیسم میریزند بهر حال همه داده‌ها و فریادها و این دو سازمان برای الغاء قراردادها مربوط بهمین قراردادها و نظامی است و منظورها بی‌نابودی ارتش است.

۱۲- سازمان مجاهدین خلق متهم است که همواره رودر روی امام ایستاده و در ضمن بیانیها - سخنرانیها و عملکردهای خود همیشه خطی مخالف رهبری انقلاب را پیموده است و در هر حال تا آنجا که توانسته به تضعیف رهبری کوشیده است - روزی که رهبر انقلاب فدائیان خلق را به خانه خود نمیپذیرد آنها ضمن مبارزه با م (گرم و صمیمانه) خود با آنها رهبری را تضعیف میکنند و کسانیرا که در دانشگاه تهران با شعار حزب فقط حزب الله حرکت میکرده اندا خلاصه معرفی میکنند روزی که امام علیه مفا سدا خلاقی در ادا رات فریاد می زند و عوام امپریالیسم ((آزاد زنان آریا مهری را مانند زنان ثروتمند و قابل مبدست شیلی)) به تظاهرات خیابانی وادار میکنند سازمان مجاهدین با صدور اعلامیه‌ای تظاهرات کنندگان را تأیید میکند و طرح مسئله حجاب را محکوم میکند - روزی که رهبری انقلاب از تضعیف دولت موقت و ارتش منع میکنند سازمان مجاهدین "راه مخالف" را میپیماید روزی که رهبر انقلاب فریاد میزند که "امروز مسئله اصلی ما قانون اساسی است" و از همگان دعوت میکند که همه نیروی خود را برای تدوین و تنظیم یک قانون اساسی اسلامی بکار گیرند سازمان مجاهدین با طرح شعار ((تضاد اصلی امپریالیسم است)) افکار را از مسئله اصلی منحرف میکند و سپس در بیانیه ۵۸/۳/۱۷ خود برخلاف صریح نظر امام چنین مینویسد: بنظر ما اگر کسی بگوید تا پایان موفقیت آمیز مرحله بعدی انقلاب یعنی تا محو کلیه آثار استم امپریالیستی و وابستگیهای استعماری در همه سطوح نظامی - سیاسی - اقتصادی و فرهنگی و غیره نیازی به مواءمان و قانون اساسی جدید نداریم استدلال درستی است.

مرتجع و قشری و طرفدار سرما بیه دارو غیره میخوانند - در شرایطی که رهبران انقلاب از مردم میخواهد که مساجد را حفظ کنند و تجمع خود را در مساجد قرار دهند سا زمان مجاهدین با سرعت نسل جوان را ببها نه های گوناگون از مساجد جبری میکنند و در خلوت کردن مساجد پس از انقلاب نقش مهمی را ایفا میکنند - در شرایطی که امام برای جلوگیری از طولانی شدن تدارک مجلس موسسان و ممانعت از قدرت مجدد ضد انقلاب طرح فوری تبدیل مجلس موسسان به مجلس خبرگان را اعلام میکنند سا زمان مجاهدین در سطح روزنامه های کیهان و اطلاعات با استشهادیه جمله ((مجلس موسسان)) در بیانات قبلی رهبری (در پارسی و در روز و روز به تهران و غیره) میکوشد هم در راه تشکیل مجلس خبرگان سنگ اندازی کند و هم بطور ضمنی امام را متهم به دروغ و خلف وعده نماید - نمونه های مخالفت علنی سا زمان با رهبران انقلاب آنقدر فراوان است که شمارهاش چندان آسان بنظر نمی رسد قبل از پیروزی انقلاب هم این مخالفتها بوده است امام در سخنرانی خود در برابر جمعی از دانشجویان دانشگاه تهران در تاریخ ۵۸/۳/۲۳ میفرماید که (ظاهرا در سال ۴۸) سا زمان مجاهدین را از قیام مسلحانه منع کرده اند در صورتیکه میدانیم آنها فرمانا امام را نپذیرفتند و جنگ مسلحانه را استراتژی خود قرار دادند (نه تا کتیک) همچنین امام در نخستین مصاحبه خود با روزنامه لوموند که در نجف اشرف انجام گرفت در جواب سوءالی راجع به همکاری با کمونیستها می فرمایند: ما با کمونیستها همکاری نخواهیم کرد، من بهواداران خود گفته ام این کار را نکنند آنها ز پشت بما خنجر میزنند . در صورتیکه میدانیم سا زمان مجاهدین خلق هنوز هم بهمکاری و سپس با مقایسه و استشهادیه مجالس مؤسسان آریا مهری در زمان اقبال و شریف امامی میکوشد مردم را قانع کند که فتوایها در مجلس قانون اساسی رخنه خواهند کرد (جالب توجه است که سا زمان مجاهدین خلق در این اعلامیه که در ۵۸/۳/۱۷

منتشر کرده برای محو کلیه آثار رستم امپریالیستی و وابستگی‌های
استعماری در همه سطوح نیازی بقانون اساسی نمی‌بینند و
معتقد است که اول باید این آثار را محو کرد سپس به تدوین
قانون اساسی پرداخت ولی در اعلامیه مورخ ۵۷/۸/۲۳ از مجلس
خبرگان می‌خواهد که در نص قانون اساسی به‌الفاء تمام قرار
داده‌های ننگین استعماری و قطع همه وابستگی‌های امپریالیستی
تصریح کند (۱)

در شرایطی که رهبری انقلاب اسلام منهای روحانیت را
می‌کوبد سازمان مجاهدین خلق با شعار رمزورانه: اسلام منهای
روحانیت و روحانیت منهای اسلام هر دو باطل است رهبری را
تخطئه می‌کند و عملاً در سراسر کشور با روحانیون درگیر می‌شود و در
هر شهری و منطقه‌ای متعهدترین و مبارزترین روحانیون را زیر
ذره‌بین عیبجوی می‌گذارد و با اتهامات واهی می‌کوبد و آن‌ها را
صمیمانه خود با کمونیست‌ها و حتی دمکرات‌ها ادامه می‌دهد، آیا
سازمان مجاهدین خلق از هواداران امام نیست؟ یا از هوادان
امام هست ولی امام آن‌ها را از هواداران خود محسوب نکرد
و با آنها پیام نفرستاده است؟ و یا اینکه پیام ما ما را شنیده و
مانند اکثر ملت ایران متن مصالحه ما را در همان اوقات
خوانده اند اما مخالفت کرده اند؟ بهر حال آنچه مهم است این
است که سازمان مجاهدین که مدعی پیروی از اسلام انقلابی
است چرا عملاً با انقلابیترین رهبران اسلامی مخالفت می‌کند
در ایدئولوژی این سازمان چه نقطه ضعف‌هایی است که آن‌ها را دوش
بدش کمونیست‌ها و رودر روی امام قرار می‌دهد؟

۱۳- سازمان مجاهدین خلق متهم است که از هر فرصتی که
توانسته برای ((مسئله سازی)) در برابر حکومت نوپای اسلامی
استفاده کرده است پس از سقوط رژیم گذشته که دولت نوپای اسلامی
مانند نهال نورسته و شکننده‌ای در معرض خطرات گوناگون و
آسیب‌پذیری بیشتر بوده سازمان مجاهدین متناوباً ((مسئله))
درست کرده و هر روز در دست‌آورد هوی جدیدی بوجود آورده

است هنوز دولت با زرگان مستقر نشده بود که این سازمان همراه با فدائیان خلق لیستی از خواسته‌های عریض و طویل همراه با شانتاژ و تهدید برای دولت فرستاد و او را در فشار گذاشتند که اگر چنین نکنند آنها چنان خواهند کرد سپس برای شرکت در مراسم ((۱۴ اسفند)) سالروز مرگ دکتر مصدق این دوسالمان همراه با جبهه ملی و همه مخالفین اسلامیت انقلاب از هیچ‌کوشی خودداری نکردند تا انقلاب اسلامی ایران را بیک انقلاب ملی در ادامه نهضت ملی شدن نفت برهبری مصدق معرفی کنند و با علم کردن "مصدق مرده" در برابر "خمینی زنده" هویت اسلامی انقلاب و رهبری انقلابی امام را انکار نمایند، مجاهدین خلق زیرعکس‌های بزرگی از مصدق که زیر آن کلمه "رهبر ملت ایران" نوشته شده بود به راهپیمایی و سخنرانی پرداختند، نه عکس از امام بودند سخنی از وی و نه حتی تأییدی از رهبری انقلاب، هرگز. اساساً آن‌ها هو برای تضعیف رهبری درست شده بود با وجودی اینکه امام با رها مبدأ نهضت را ۱۵ خرداد اعلام کرده بود در آن روز همه سخنرانان (۳۰ تیر) را مبدأ دانستند و کسانیکه در تحلیل‌های درون سازمانی خود مصدق را یک "رفرمیست ملی‌گرا" معرفی میکردند آنروز کوشیدند از او یک "چریک پیر" بسازند و برای متزلزل کردن انقلاب مورد بهره‌برداری قرار دهند مسعود رجوی در سخنرانی خود بر مزار دکتر مصدق بطور رسمی دولت نوپای انقلابی را مورد حمله قرار داد و تهدید کرد که "زیر زمین" خواهد رفت یعنی که با انقلاب اسلامی و امام به جنگ چریکی خواهد پرداخت. چند روز بعد امام در یک سخنرانی شدیدالحن همه این بازیگران را سواکزد و ملت را نسبت به توطئه آگاه نمود و سروصداها فروکش کرد.

پس از مدتی "مسئله" پسر آیه‌الله طالقانی بوجود آمد - تحریکات مجدداً آغاز شد، مجاهدین خلق با وجود اطلاع از ضرباتی که نظاهرات خیابانی دانش‌آموزان به نهضت مصدق زده‌روزی دانش‌آموزان مدارس تهران را بسبب حمایت از آیه‌الله طالقانی

به خیا با نها کشیدند و این با زی خطرناک را در شهرستا نها هم
تکرا ر نمودند .

در شرائطی که ا ما مصریحا هر نوع تظا هرات خیا با نیرا ممنوع
کرده بود گروههای جنبی مجاهد هر روز بحما یت از آیه الله طالقانی
اعلامیه دادند و "مسئله" روز بروز بزرگتر شد، فدائیان خلق هم
بطور رسمی شرکت کردند- روزنا مه ها در رشد با دکنکی سهیم
شدند آیه الله طالقانی بزرگترین اشتباه سیاسی عمر خود را
مرتکب شد و عوض اینکه ما نند آیه الله منتظری و آیه الله مشکینی
از پسر مجرم خود تبیری کند (علی الخصوص که فرزند ایشان یک
ما رکیست متهم به قتل و متهم به شرکت در آتشافروزی گنبد بود)
بعنوان اعتراض به دستگیری فرزندش "قهر" کرد و از تهران خارج
شد بها نه کافی برای هیزم کشان جنگ افروز ما ده شد فدائیان
خلق ضمن حملات شدید خود به کمیته های انقلاب که تنها عامل کنترل
کننده در آن شرائط بودند دستگیری پسر آیه الله طالقانی را
توهین به رهبری قلمداد کردند یعنی که رهبر انقلاب طالقانی
است نه خمینی مجاهدین خلق هم ضمن حملات شدید تر به کمیته ها
ا ما م مسئولان امر را از درگیری با زوهای انقلاب بر حذر داشتند
(یعنی که مجاهدین با زوی انقلابند) و همه نیروهای نظامی
خود را در اختیار آیه الله طالقانی قرار دادند مسعود رجوی ضمن
اعلامیه ای که روزنا مه ها منتشر کرد فرامین فرمانده "جدید

((آیه الله طالقانی)) را برای همه نیروهای نظامی سازمان
(قطعی و لازم الاتباع)) شمرد اطلاعات ۵۸/۱/۲۷ یعنی مسعود
رجوی رهبر است و آیه الله طالقانی فرمانده کل قوی و نیروهای
نظامی سازمان مجاهدین ما ده جنگ !!! آیا با چه گروهی
میخواستند بجنگند؟ و بچه کسانی اولتیماتوم میدادند به
کمیته های ا ما م؟ به شورای انقلاب؟ به شخص ا ما م؟ آیا اساسا
جنگی در کار نبوده یا هدف ((مسئله سازی)) و تضعیف رهبری و ترزل
دولت مرکزی و شورای انقلاب بوده است اگر جز این است چرا
سازمان مجاهدین خلق در اعلامیه ای بمناسبت جریان آیه الله
طالقانی داده ۵۸/۱/۲۷ ناگهان تقاضای معرفی اعضای شورای

انقلاب را میکند؟ دستگیری پسر آیه الله طالقانی از ناحیه مسئولین کمیته چریکی به انتشار اسامی شورای انقلاب دارد آیا همانطور که بعد هم معلوم شده هدف جز این بوده است که با معرفی علنی اعضاء شورای انقلاب برای هر یک نقطه ضعفی جستجو شود و شورای انقلاب تضعیف گردد و گرنه ما شواهد مسلمی در دست داریم که در آن زمان سازمان مجاهدین از اسامی اعضاء شورای انقلاب مطلع بوده است - آیا سازمان مجاهدین که یک سازمان غیر مسئول است تا کنون اسامی کادر مرکزی خود را به "خلق" معرفی کرده که این انتظار را در شرایط حساس از شورای انقلاب دارد؟ چگونه است که خلق باید بدانچه کسی بر او حکومت میکند اگر چه آن شخص از طرف مردمی چون امام تعیین شده باشد آیا خلق حق ندارد بدانند یک سازمان که مدعی وکالت از ناحیه او است توسط چه کسانی اداره میشود؟ و چه کسی این حق وکالت "خلق" را با او عطا کرده است؟

آیا واقعا سازمان مجاهدین خلق دارای نیروهای نظامی آنچنانی است که آنها را بسیج کند و...؟ یا اینکه تبلیغات بوده است؟ آیا واقعا سازمان مجاهدین خلق را بر فرماندهی آیه الله طالقانی قرار داده بود؟ آنها که خود ادعا میکردند آیه الله طالقانی به نقطه نامعلومی رفته اند چگونه پیوسته جدید فرماندهی را با ایشان ابلاغ کرده بودند؟! آیا مسئله اصلی این بوده که سازمان خود را به آیه الله طالقانی بچسباند و از پرستیژ سیاسی - مذهبی ایشان استفاده کند؟! برای اطلاع مردم ایران لازم است بگوئیم که آیه الله طالقانی بعدها از این مقام رفیع فرماندهی کل قوای سازمان مجاهدین با تمسخر یاد میگرداند! گذشته از این سوءالات برای مسائل مهمتری مطرح است. سازمان مجاهدین با اعلام اینکه اپورتونیستها بآن سازمان و حیثیت مذهبی اولطمه زده اند و او مدت ها است که ادعای قطع هر نوع رابطه را با آنها نموده است و حتی در اعلام مواضع جدید خود ما رکسیستها را هم از همکاری با آن اپورتو -

نیستها برعذر داشته و این همکاری را بدتر از شرک و خدائنا سی آنها قرار داده و گناهنا بخشودنی شمرده است اکنون حای این سوال است که با این مقدمات چگونه همین سازمان برای دفاع از یک اپورتونیست (آیه الله طالقانی) اینچنین گریبانچاک میدهد؟ و نیروی نظامی بسیج میکند؟ و کوشش در بزرگ جلوه دادن هر چه بیشتر آن میکند - موسی خیابانی در روز ۵۸/۱/۳۰ در گورستان بهشت زهرا چنین میگوید: اطلاعات ۵۸/۲/۱ دستهای سمی دارند که این حادثه ((پسر آیه الله طالقانی)) کوچک و بی اهمیت جلوه دهند! اولی حضرت آیه الله طالقانی با مسافرت اعتراض آمیز خود دست بیک عمل انقلابی زد یعنی باید کوشید هر چه ممکن است حادثه را بزرگ کرد و از آن بهره برداری سیاسی کرد و کمیته های انقلاب را تضعیف نمود با لایحه پس از دو سه روز آیه الله طالقانی که متوجه سوء استفاده های حضرات و اشتباهات کتیکتی خود شده بودند بطور ضمنی با این اشتباه اعتراف فرموده چنین گفتند: من آنطور بنظرم رسید که این راه حل قضیه است اطلاعات ۵۸/۲/۱ و علی ای حال ایشان به محض ما م مشرف شد و جریان را به عرض اما م رساند اما م ایشان فرمودند: اشتباه کردید برگردید تهران، همه چیز بپایان رسید ایشان پس از یک سخنرانی در مدرسه فیضیه قم بتهران برگشتند و نیروهای نظامی سازمان مجاهدین هم بپادگانهای خود با زگشتند!!

وفدائیان خلق راهی کردستان شدند!!

پس از مدتی ((مسئله)) سعادت می مطرح شد آقای محمدرضا سعادت معروف به سیکو که روابط سریش با ما مورشوروی چند مرتبه کنترل شده بود با لایحه دستگیر گردید - اتحاد جماهیر شوروی بسیار مشتاق بود که از اسرار پرونده سر لشکر مقرب و علی دستگیری او مطلع شود سازمان مجاهدین خلق با سرعت پرونده - ها توسط آقای اکبر طریقی ((عضو سازمان مجاهدین)) و مطالعه آنها توسط آقای سعادت نتیجه را با اطلاع ما مورین امنیتی شوروی رسانید - جریان جاسوسی برملا شد و سعادت دستگیر

خریدید، هیا هوآ غا ز شدو ((مسئله)) بوجود آمدن علامیه های گروهای
 "جنبی" محددات منتشر شد و خانواده شهداء مجاهدین پرچم سیاه بر
 افراشتند و ما درجهای رشید به نوحه سرائی پرداخت .
 کمیته های انقلاب متهم به همکاری با سفارت امریکا شدند
 ردیابی و کنترل سعادتین آنچنان ما هرا نه انجام گرفت که
 سا زمان مجاهدین نمیتوانست با ورکنند این کارمشتی جوانان
 مسلمان و از جان گذشته باشد بناچار در تحلیل سیاسی خسود
 سفارت امریکا را در کشف توطئه مؤثر دانست غافل از اینکه
 ادعای دخالت سفارت امریکا خود مؤید وجود یک ما جرای حاسوسی
 از طرف شورویهاست و آنکهی سا زمان مجاهدین نمیدانست
 همان کسانیکه جاسوسان شوروی را ردیابی میکنند بزودی
 لانه جاسوسی امریکا را هم اشغال خواهند کرد و از جاسوس امریکا
 هم پرده برداری میکنند با لآخره در همه جای ایران شایع کردند
 که "مجاهد اسیر" شکنجه شده است شکنجه "مجاهد اسیر" آنچنان
 آب و تاب بی نقل میشد که انسان گمان میکرد ((عضدی و رسولی
 و تهرانی و سایر شکنجه گران ساواک با ستخدام کمیته های انقلاب
 اما مدرآمده اند)) (مسئله)) با شدت فراوان بتوسط روزنامه ها
 تعقیب شد و با لآخره معلوم شد که مقصود از شکنجه این است که
 آقای سعادتین در هنگام دستگیری مقاومت کرده و با هیا سو
 تصمیم به جمع کردن مردم و سپس فرار گرفته بودند بناچار مأمو
 ایشان را با خشونت بدرون ماشین انداخته اند و با ((یک لگد
 و احیاناً دو مشت)) "مجاهد اسیر" را به زندان برده اند ! عجب
 شکنجه ای ؟ ! چقدر زود سا زمان مجاهدین معنی شکنجه را فرا موش
 کرده است ؟ ! با لآخره تظاهرات خیابانی مجددات بر راه افتاد ،
 دختران و پسران دانش آموز برای راهپیمایی به طرفداری
 "مجاهد اسیر" تحریک شدند گروههای مخالف نیز بیکار نشستند
 و زمینیک رویا روشی در کوجه و خیابان فراهم شد که نتیجه هرچه
 بود بزیان انقلاب و نظم عمومی بود "مجاهد اسیر" اعصاب غذا
 کرد و ((خانواده های شهدای مجاهد اسیر)) درست معادل با زمانی

که امام هرنوع تحمّن را تحریم کرده بود به تحمّن پرداختند
(مسئله)) هرچه بزرگتر میشد رسوائی بیشتری به بار می آورد
زیرا بهر حال اتهام جاسوسی بود سازمان مجاهدین برای اینکه
کار را با آبرومندی به پایان برساند دست بدامن آیه الله -
طالقانی زد و ایشان طی یک اعلامیه بطور محرمانه ای از حضرات
خواستند که دست از بلوا بردارند (مسئله)) بپایان رسید
(خانواده های شهدا)) در تدارک "مسئله بهتری" به خانه های خود
برگشتند و (مجاهد اسیر)) هم دست از اتمام چهل و پنج روزه
برداشتند و ما مجدداً با این مسئله اشاره خواهیم کرد .

پس از مدتی (مسئله)) کاندیدا سازمان بعضی از اعضای
شورای انقلاب توسط حزب جمهوری اسلامی برای مجلس خبرگان
پیدا شد سوژه جدیدی بود بخصوص برای کسانیکه خود با همگوشهای
مشروع و نامشروع خود با اختلاف فاحشی در انتخابات شکست خورده
بودند (مسئله)) توسط آقای حاج سید جواد رهبر گروه جنبش
که یکی از ۵ گروه ائتلافی مجاهدین خلق بود به سطح روزنامه ها
کشیده شد و زمینه سازی برای ابطال انتخابات و کارشکنی در
"قانونیت مجلس خبرگان" آماده بود ولی ناگهان معلوم شد
آیه الله طالقانی که از طرف همه گروهها و از جمله سازمان مجاهد-
ین خلق کاندید شده اند نه تنها عضو شورای انقلاب بلکه رئیس
این شورا هستند و حضرات با آن همه ادعای تقرب به ایشان از
این امر اطلاع نداشته اند و یا ایشان آنقدر به حضرات اطمینان
نمیکرده اند که حضور و نقش خود را در شورای انقلاب با آنها بگویند
بهر حال (مسئله)) قبل از آنکه بصورت دست و پاگیری درآید
خاتمه یافت .

نمونه های متعددی دیگری از این (مسئله سازی ها) هست
که شماره همه آنها بطول میانجامد .

۱۴- سازمان مجاهدین خلق متهم است که (گروه فرقان) را
در ترورهای شومش علیه روحانیون و رهبران انقلابی تحریک و تشو
بیق کرده است و با ایجاد انحراف در افکار عمومی سعی کرده

ترورهای این کوتاه نظران ساده لوح را توجیه کند ما شواهد فزوانی که حکایت از رابط سازمانی گروه فرقان با سازمان مجاهدین خلق ایران میکنند در دست داریم که اکنون گوشه‌ای از آن را برای خوانندگان توضیح می‌دهیم .

الف : از نظرایدئولوژی گروه فرقان در انتشارات خود تحلیل‌های قرآنی منتشرش نشان داده است که بطور دقیق در خط سازمان مجاهدین خلق حرکت میکنند همان برداشتهای مادی از مفاهیم اسلامی را که ما سالها و بارها از زبان اعضاء سازمان شنیده ایم در نوشته‌های گروه فرقان می بینیم .

ب : از نظر استراتژی نیز گروه فرقان همان مسیری را طی میکند که سازمان مجاهدین ترسیم کرده است در رابطه با روحانیت مترقی موضع گیری یکسان است در رابطه با امام هم بطور دقیق همان برداشتهای درون سازمانی مجاهدین را دارد برای روشن شدن بیشتر مطلب توجه خوانندگان عزیز را بیک رازنهانی جلب میکنیم : در حدود سه هفته قبل از ترور استاد شهید آیه الله مطهری ما بتوسط شخصی که برای حفظ جانش از بردن نام او خودداری میکنم مطلع شدیم که کمیته‌ی مرکزی سازمان مجاهدین خلق در حدود ۲۲ نفر از روحانیون و ۱۵ نفر از غیر روحانیون را مانع راه انقلاب پرولتاریائی خلق تشخیص داده و محکوم با عدام کرده است آورنده خبر نام بیش از چند نفر از روحانیون و چند نفر از زبان ریبان را نمیدانست روحانیون نامبرده عبارت بودند از آیه الله مطهری، حجه الاسلام هاشمی رفسنجانی، حجه الاسلام لاهوتی حجه الاسلام ربیانی شیرازی ثقه الاسلام معادخواه و وو و بازاریان عبارت بودند از آقای مهدی عراقی - آقای حبیب الله عسکرا ولادی آقای اسدالله لاجوردی آقای محمد کچوشی و عده‌ای دیگر دوستان ما به سرعت بیشتر افراد نامبرده را از حقایق پنهانی آگاه نمودند و استاد شهید آیه الله مطهری از آن جمله بود - آیه الله مطهری بخوبی از جریان امر آگاه بود زیرا هنگامیکه از ایشان دعوت

میکنند که در کلاس درس در مدرسه صفائی قم شرکت کنید ایشان
 در جواب میگویند اگر تا روز موعود ترورم نکردند میآیم؟ ولی
 چون در برنا ما اعضای شورای انقلاب و سایر مسئولین همنسوز
 همراه داشتن محافظ مسلح گنجانیده نشده بود آنها خود از این
 امر با داشتن چند روز پس از جلسه فوق الذکر استا دب مقام رفیع
 شهادت رسید تقریباً هفته پس از شهادت استاد گروه فرقان
 لیست ۲۲ نفر روحانی و ۵۱ نفر بازاری محکوم با اعدام را بطور
 رسمی منتشر کرد که اساسی فوق الذکر بطور کامل در آنها دیده
 میشود: سازمان مجاهدین خلق چگونه میتواند ما را قانع کند
 که او بطور تصادفی کسانی را محکوم با اعدام نموده که "گروه
 فرقان" هم همانها را با اعدام محکوم کرده است؟ آیا در میان
 ملت ۳۵ میلیونی ایران حتی یک نفر پیدا میشود که این امر
 را تصادفی بدانند؟ آیا این تصادف است که سازمان مجاهدین
 خلق محکوم به اعدام کند و گروه فرقان حکم اعدام را اجرا نماید؟
 آیا این تصادف است که سازمان مجاهدین خلق مدتها علییه
 سر لشکر قرنی توطئه کند و پیرونده سازی نماید و را با انواع
 اتهامات متهم نماید و وقتی زمینه کار را از هر نظر آماده شد نگاه
 گروه فرقان به ترور او و بپردازد؟

آیا این تصادف است که سازمان مجاهدین خلق سالها علییه
 مرحوم مطهری به شایعه پراکنی و اتهام بپردازد و وقتی متوجه
 میشود که اوریاست شورای انقلاب را بر عهده دارد از شدت خشم
 بر خود می پیچد آنگاه گروه فرقان به ترور او دست میزند؟

آیا این تصادفی است که سازمان مجاهدین خلق از سال ۵۴
 به بعد هاشمی رفسنجانی را در داخل و خارج زندان با انواع تهمتها
 متهم کند و به شایعه پراکنی های گوناگون علیه او بپردازد و
 آنگاه گروه فرقان او را ترور کند؟

آیا این تصادف است که سازمان مجاهدین خلق در سراسر
 کشور علیه دکتر بهشتی به جعل و تحریف حقایق بپردازد و سپس
 نام از خانه مخفی گروه فرقان در کرچ بدست آید که در تدارک

ترورش بوده‌اند؟ برآستی چه گونه است که گروه فرقان همان کسانی را ترور میکنند که با سازمان مجاهدین خلق مخالف آشتی ناپذیرند؟ همان کسانی را که سازمان مجاهدین خلق آنها را مدت‌ها بعنوان مرتجع، آمریکائی، سرمایه‌دار، قشری و غیرمهم می‌کند و بعبارت دیگر چگونه است که نخست افراد مجاهدین خلق با شایعه پراکنی‌ها و جعل تهمت‌ها زمینه ترور این افراد را آماده میکنند و سپس گروه فرقان دست بکار میشود؟ چگونه است که آنها مدت‌ها هاشمی رفسنجانی را تهدید به ترور میکنند سپس گروه فرقان این کار را عملی میکند؟

استفاده از کارگروه‌های جنبی برای اموری که رسماً نمیتوان مسئولیت آنرا بعهده گرفت شیوه قدیمی همه گروه‌های سیاسی نظامی است.

برای سازمانی چون سازمان مجاهدین خلق که مدت‌ها در برابر چشم همه ملت ایران کتابها و پمپها را با آرم مخصوص در مراکز رسمی خود در شهرستانها بقیامت‌های بالابفروش رسانیده و نسا گهان با یک اعلامیه چندسطری انتساب آنها را بخود انکار میکند و برای سازمانی که سعید متحدین را با محافظ مسلح برای سرقت گسیل میدارد ولی پس از دستگیری از انتساب او را با وجود ۸ سال رابطه سازمانی علنی با مجاهدین خلق انکار میکند انکار ارتباط با گروه فرقان بسیار ساده است ولی ملت ما هم بسیار هوشیار است.

توجه به یکی دو نمونه از اعلامیه‌های سازمان مجاهدین پس از ترورها لازم است.

سازمان مجاهدین خلق در اعلامیه‌ای که به مناسبت ترور شهید قری صادر کرده مینویسد ((به اعتقاد ما علیرغم مسئو - لیت‌های سرلشکر مزبور در مقام ریاست ستاد ارتش، تا وقتی که فعالیت و حق طلبی آزاد سیاسی و حقوق جزائی در یک محیط دمکراتیک برای نیروهای مختلف امکان پذیر است اقداماتی از این قبیل "ترور" نمیتواند اصولی و بجای تلقی شود اطلاع -

یعنی مقبول مسئولیتهايش در مقام ریاست ستاد ارتش مستحق ترور شدن بوده است و دولت باید بداند که اگر آزادی سیاسی ما را از بین ببرد از این اقدامات ((اصولی)) باز هم خواهد دید .

اطلاعات از قول موسی خیابانی چنین می نویسد :
 ترور استاد مطهری را در نظریه بیکه با هیچ منطقی قابل توجیه نیست چه کسانی از این کار سود بردند؟ این بمعنی فراموش کردن دشمن اصلی بود . یعنی مرحوم مطهری هم دشمن بوده است ولی دشمن فرعی و پرداختن به کار دشمن فرعی خدمت به دشمن اصلی است !!

هنگامیکه در بین کارکنان رادیوتلوویزیون شایع میشود که آقای مهران ... عضو گروه فرقان است در جلسه رسمی کارکنان رادیوتلوویزیون تصویب میشود که نامبرده اخراج شود اعضاء سازمان مجاهدین خلق در رادیوتلوویزیون نظر آقای زنگنه و مسعود عدل و معدنچی و غیره همه نیروی خود را بکسار میگیرند تا از اخراج نامبرده جلوگیری شود و به سلامتی آقای احمد جلالی که توانسته بود حتی مرحوم مطهری را بفریبد و آقای قطب زاده که بگمان خودش توانسته حتی امام را بفریبد در این کار هم موفق میشوند و آقای ... نه تنها اخراج نمیشود بلکه در قسمت حساس ((تولید)) ارک مشغول انجام وظایف سازمانی خویش میشود . هم اکنون هم سازمان مجاهدین خلق و هم گروه فرقان منکر ارتباط سازمانی با یکدیگرند ولی این تشابه عملی و فکری را چگونه باید توجیه کرد؟ از این نمونه ها هم بسیار است .

۱۵- سازمان مجاهدین خلق متهم است که از سالها پیش با سوسیالیستها و امپریالیستها ی شوروی در تماس بوده است و هنوز روابط جاسوسی خود را حفظ کرده است و وحید افراخته همه انقلابیون ایران را ((عوامل شوروی)) معرفی میکرد و

با تکیه بر همین نوع روابط غیرقانونی بود که بعدها حتی انقلاب اسلامی ایران را یک ((انقلاب کمونیستی)) توصیف می نمود - پس از سقوط رژیم شاه با زهم طشت رسوائی دیگری از با م افتاد و با زهم ارتباط جاسوسی سازمان مجاهدین خلق با شورویها کشف شد و هماهنگ طور که قبلا گفتیم اتحاد جماهیر شوروی برای آگاهی از برخی پرونده های سیاسی و نظا می ایران و منجمله علل دستگیری سرلشکر مقربی ، از سازمان مجاهدین خلق استمداد کرد و این سازمان بتوسط اعضاء رسمی خود که با نقاب اسلامی از احساسات مذهبی مسئولین سوءاستفاده نموده و در کارهای قضائی انقلاب رخنه کرده بودند گزارش برخی از این پرونده ها را از طریق محمدرضا ساعدتی به ما مور شوروی داد - این دو سند توجه ما را بچند مسئله جلب میکنند نخست اینکه روابط جاسوسی سازمان مجاهدین خلق ریشه قدیمی دارد و دوم آنکه در این رابطه اپورتونیست و غیر اپورتونیست (که اگر این تقسیم بندیها واقعیت داشته باشند) یکسان است و سوم آنکه برای مجاهدین در این رابطه فرقی بین رژیم شاه و حکومت اسلامی امام وجود ندارد آنها در هر دو رژیم به جاسوسی خود ادامه داده اند و چهارم آنکه اگر عمل اپورتونیستها در آن زمان مذموم بوده باید اعتراف کرد که کسانی که اینک رهبری سازمان را در دست دارند عملی مذموم تر و پلیدتر انجام داده اند زیرا جاسوسی برای شوروی اگر بفرض محال در زمان شاه قابل توجیه بوده اینک بهیچ وجه توجیه مردمی و انسانی ندارد و بنجم آنکه سازمان مجاهدین خلق از مدت ها قبل در عملکردهای خود به اصول و احکام اسلامی پایبند نبوده است زیرا قرآن بطور صریح فریاد میزند یا ایها الذین آمنوا لاتتخذوا بطانه من دونکم و این سازمان رژیم شوروی را که از نظر سیاسی و مذهبی هر دو غیر اسلامی است محرم اسرار دانسته است پس از بر ملا شدن روابط جاسوسی ساعدتی سازمان در آغاز کوشید مسئله را مخفی نگهدارد (از قرار مسموع مسعود رجی بهمین

منظور با هادوی دادستان انقلاب تماس گرفت ولی نتیجه ای بدست نیامد (سپس کوشیدند از طرفی سعادت را بعنوان یک عضو معمولی (و نه عضو کار در مرکزی سازمان) قلمداد کنند و از طرف دیگر محتوای کار را در سطح صحابه مطبوعاتی با یک خبرنگار روسی بنزل دهند، آیا آقای فنیسکو خبرنگار شوروی بوده است؟ آیا آقای سعادت منبع خبر ایران بوده است؟ آیا خبرنگار باید از پرونده های محرمانه یک کشور کسب خبر کند؟ آیا منبع خبر باید هر نوع خبرنگار را در اختیار خبرنگار قرار دهد؟ آیا خبرنگار باید در گوشه اختفاء و با رعایت اصول جاسوسی کسب خبر کند؟ آیا خبرنگار باید ابزار جاسوسی نظیر عینک مخصوص را در اختیار منبع خبری قرار دهد؟ آیا منبع خبر در صورتیکه مورد سوء ظن واقع شد باید هنگام دستگیری داد و فریاد براه اندازد و کوشش در گریز داشته باشد؟

آیا بین خبرنگاری و جاسوسی فرقی وجود ندارد؟ اگر تفاوتی هست آن تفاوت چیست؟

آیا این واقعیت که پس از دستگیری سعادت طرحی برای کشتن او در داخل زندان مورد بررسی قرار گرفته تا هم اسرار مخفی بماند و هم پاسداران متهم به شکنجه تا سرحد مرگ شوند و از دو سو بهره برداری شود چگونه قابل توجیه است؟ آیا برای دستگیری یک بیگناه که صحابه مطبوعاتی انجام داده این همه نقشه و آنهم تهدید و جار و جنجال لازم است؟ اگر بدون هیچگونه شائبه و تهدیدی محاکمه سعادت انجام میگرفت و بیگناهی او ثابت میشد برای سازمان مجاهدین خلق که مدعی صحابه مطبوعاتی او است بهتر نبود؟ اگر فرضاً در این محاکمه تقلب میشد آیا آنوقت با اراک تقلب بهتر نمیشد برای ((خلق)) کار توضیحی انجام داد؟}}

عیب اساسی سازمان مجاهدین خلق که منجر به ایزوله شدن امروز آن شد در این است که ملت ایران را حتی با اندازه یک بز هم با شعور نمیشناسد آقای سعادت مدتها بتوسط سپاه پاسداران

کنترل شده و روابط پنهانی او کشف شده و در هنگام ملاقات
 محرمانه دستگیر شده و مدارک جاسوسی برملا شده و شخص متهم
 در بازجویی به خط خودش به جاسوسی اقرار کرده و دولت شوروی
 با سکوت خودش به گناه سیاسی خود اعتراف نموده ولی سازمان
 مجاهدین میکوشد بکمک شانتاژهای سیاسی و تهدید دولت نوپای
 اسلامی نه تنها خود را تبرئه کند بلکه کمیته‌ها و پاسداران و داد
 ستان انقلاب و قضات و دولت موقت و شورای انقلاب را متهم به
 غرض ورزی و سوء نیت نماید در صفحه ۲ جزوه‌ای که بعنوان
 سخنرانی یکی از اعضاء سازمان درباره سعادت منتر شده
 سخنرانی مزبور تهدید میکند که ((فعلا دفاع میکنم و بعدا حمله
 خواهیم کرد)) سازمان مجاهدین از چه کسی دفاع میکند؟
 از یک متهم به جاسوسی که هنوز محاکمه نشده و بی گناه اثبات
 نشده است؟ یا از کسی که واقعا جاسوس بوده ولی جاسوسیش از
 نظر سازمان قابل توجیه و قابل دفاع است؟
 سازمان مجاهدین به چه کسی حمله میکند؟ به دادستانی انقلاب؟
 به دولت موقت؟ به شورای انقلاب؟ یا بشخص امام؟ ما برای
 آگاهی بیشتر اعضاء سازمان مجاهدین اعلام میکنیم که جریان
 سعادت منتر اگر قابل دفاع بود اتحاد جماهیر شوروی که طرف قضیه
 جاسوسی است بدفاع از خود برمیخواست (گرچه ممکن است او هم
 دفاع از خود را به سازمان مجاهدین خلق موکول کرده باشد)
 و اگر قابل حمله بود با زحمات اتحاد جماهیر شوروی برای تهدید
 بحمله آمادگی بیشتری داشت. جالب توجه است که در یک دفاعیه
 سازمان مجاهدین رابطه خود را با مورجاسوس شوروی با
 ارتباطهای سیاسی الفتح و دولت‌های جهان مقایسه کرده
 است ((عجباً! سازمان الفتح تنها نماینده قانونی
 فلسطین در برابر حکومت اشغالی اسرائیل است آیا سازمان
 مجاهدین هم خود را تنها نماینده قانونی ملت ایران در برابر
 حکومت اشغالی امام خمینی؟! میداند؟! مذاکره نماینده الفتح
 با دول جهان مستلزم شناسائی حق حاکمیت الفتح و غاصبیت

اسرائیل است آیا ایران پس از انقلاب غصب شده است؟ آیا شما برای شناسائی حق حاکمیت خود بر ایران تلاش می کنید؟ آیا دولت موقت اسلامی مانند اسرائیل است؟ مسلماً اگر سازمان مجاهدین بمحض مطلع شدن از دستگیری سعادت‌تبی رابطه سازمانی او را انکار میکرد خیلی زود می توانست قضیه را لوٹ کند و این هم کار مشکل نبود آیا انتساب سعادت‌تبی به سازمان مجاهدین برای ملت ایران از انتساب سعید متحیدین که برادر محبوبه متحیدین همسر حسن آلاپوش است و با سازمان مجاهدین خویشاوندی نسبی دارد (نسب از دوسو دارد این نیک پسبی) روشنتر بوده است؟ هرگز!! پس همانطور که بمحض اطلاع از بر ملا شدن و دستگیری سعید سازمان انتساب او را بخود انکار کرد و مجازات انضباطی سازمان را هم برای او پیش بینی نمود!! همینطور هم اگر منکر و ابستگی آقای سعادت‌تبی بخود میشود قضا یا بهتر از آن حل میشود که با این همه شعار نویسی به در و دیوار و تحریک بتظاهرات و تحمن خانواده شهدا و تلگرافهای کذائی و تهدیدهای فراوان و....

آیا جاسوسی برای یک ابر قدرت بیشتر از یک سرقت مسلحانه قابل دفاع است؟

البته ما احتمال میدهیم که سازمان مجاهدین خلق پس از آنکه برای لوٹ کردن اتهام جاسوسی سعادت‌تبی آنرا ((یکی از ناجوانمردانه ترین و کثیف ترین توطئه ها نا مگذاری کرد)) و دفاع از آنرا ((دفاع از شرف و حیثیت خون شهدای سازمان)) (سخنرانی فوق الذکر) به شما آورد و همه تلاش خود را بکار برد و در آخر نیز نتیجه مطلوب نگرفت تجربه آموخت و هنگام دستگیری سعید متحیدین آن اشتباه را تکرار نکرد و از این ((سارق مسلح)) دیگر ((مجاهد اسیر)) نیا فرید :

پس از پیروزی انقلاب برای کنترل جاسوسخانه آمریکا یک کمیته مخفی پشت سفارت آمریکا تأسیس شد تا از طرفی بر کار آن جاسوسخانه نظارت داشته باشد و از طرف دیگر جلوگیری

از حملات حساب شده عوامل امپریالیسم به سفارتخانه را که ممکن بود بهانه‌ای برای ((مسئله سازی)) در شرایط دلخواه دشمن بدست او بدهد بگرد و نزدیکی قرار جاسوسان با این کمیته موجب شد که ما مورین همین کمیته در کنترل سعادت نقی‌ش مهم داشته باشند. سا زمان مجاهدین که از هروسيله‌ای برای مهم کردن مخالفین خود چشم‌پوشی نمیکنند پس از اطلاع از وجود این کمیته در پشت سفارت آمریکا به گمان خودش سوژه جالی بدست آورد و کوشید تا دستگیری سعادت را با اشاره آمریکا ثیها قلمداد کنند و امری امپریالیستی معرفی نماید و لذا بی توجه به مصالح سیاسی مملکت نه تنها وجود این کمیته را بر ملا کرد و آدرس دقیق آنرا برای آمریکا ثیها و غیرا آمریکا ثیها در روزنامه‌ها منتشر کرد بلکه کوشش مسئولین دولتی در پنهان کردن مسئله کمیته پشت سفارت را دلیل بر حقانیت خود و آمریکا ثی بود. ن پاسداران شمرده حتی ادعا کرد که جریان امر بتوسط اشاره شخصی مجهول الهویه‌ای از داخل سفارت هدایت میشده است!

از نظر ایدئولوژی

۱۶- سا زمان مجاهدین خلق متهم است که با استفاده از طریق گوناگون کوشیده است مارکسیسم را تقدیس کند و تنفر تاریخی و مذهبی ملت ایران را از مارکسیستها به وسیله ممکن از بین ببرد، ملت ایران از حادثه جنگل و سربریده میرزا کوچک خان خاطرات غم‌انگیزی دارد و هرگز فراموش نکرده است که لنین کبیر (با رضا شاه کبیر!) علیه کوچک خان همدست و همدستان شدند و او را نابود کردند. تنفر ملت ایران از ((بلشویکها)) بعدی بود که با وجود دیکتاتوری خون آشام رضا خانی هرگز روی خوش به مارکسیسم نشان ندادند و حزب کمونیست ایران برهبری ارانی بیش از ۵۳ نفر عضو نداشت پس از آن هم ملت ما شاهد بازیهای سیاسی حزب توده بوده است کارشکنی‌های این حزب را در راه حکومت ملی دکتر مصدق فراموش نکرده است و باز از همراهمان معاضدت استالین کبیر (با محدرضای کبیر!) برای

نابودی حکومت مصدق خاطرات کشنده‌ای دارد - هنوز بسیارند کسانی که دیده‌اند چگونه استالین از محاصره اقتصادی ایران توسط ایالات متحده آمریکا حمایت نمود و از خرید نفت مصدق خود داری کرد و از پرداخت بدهیهای خود بدولت ملی مصدق استکفاف ورزید تا آنکه پس از کودتا آنو جوه کلان را به اعلیحضرت همایونی مسترداشت. هنوز بسیارند کسانی که به خاطر پرداخت رند حزب کمونیست ایران چگونه خرید اوراق قرضه مصدق را تحریم کرد و با برآه انداختن تظاهرات روزمره غیابانی و تعطیل مدارس و تحریک بچه‌های دبستانی به شورش و بهم ریختن وضع سیاسی (که امروز هم طرفداران "خلق" به تکرار آنها پرداخته‌اند) زمینه سقوط مصدق را آماده کرد - این سوابق درخشان مارکسیسم در ایران وقتی با انقلاب خونین ۲۵ خرداد عجمین شدن سل جوان ملت ما را هم یکی از مارکسیسم جدا کرد و برای یک انقلاب رهائی بخش توجه عمومی را ب مذهب جلب نمود ۱۵ خرداد نقطه پایان حرکت‌های مارکسیستی در ایران و نقطه آغاز انقلاب رهائی بخش ملت‌های جهان سوم با استفاده از ایدئولوژی اسلام بود. پس از ۱۵ خرداد سازمان مجاهدین خلق تأسیس میشود و بطرق مختلف کوشش میکند تنفر تاریخی و مذهبی مردم ایران را از کمونیسم بزداید اولین کتاب رسمی سازمان در زمینه ایدئولوژی ((شناخت)) پایه‌های این بنا را میگذارد و آرم‌داس و صدان، انسا نرا به داس و چکش نزدیک میکند و سپس مارکسیسم بعنوان علم مبارزه به جوانان مسلمان ایران تزریق میشود و بینش مارکسیستی بعنوان بینش علمی معرفی میشود و برای پیشبرد (مارکسیسم) "علم" مورد استثما واقع میشود و بهانه ((اینکه ما نمیخواهیم اسلام را با چشم بسته بدون اطلاع از تمامی حرف‌های مکاتب دیگر انتخاب کنیم)) تقریباً کلیه آثار مهم مارکس - انگلس لنین و استالین در دستور کار سازمانی که مدعی مبارزه مکتبی بر اساس ایدئولوژی اسلامی است قرار میگیرد ((تحلیل آموزشی بیانه پورتونیستها ص ۱۳۵ و ص ۱۵۹ کتب دانشمندان اسلامی

هم با ندازه کتب مارکس و انگلس مورد مطالعه قرار نگرفته است؟ آیا ((مکاتب دیگر)) منحصر است به مارکسیسم؟! آیا ملت قهرمان الجزایر و ملت قهرمان فلسطین و سایر ملل قهرمانی که در طول تاریخ بشر با خون خود خط سرخ حیات انسان را رسم کرده اند تجربه انقلابی و مکتب انقلابی نداشته اند؟ و بدون مبارزه مکتبی پیروز شده اند؟ یا در همین مملکت نهضتتبا کو نهضت مشروطیت و نهضت جنگل جزء تجربیات انقلابی محسوب نمیشده است؟ یا کسانی که میخواهند طبقاً به شریفه فبشر عبادی الذین یستمعون القول ویتبعون احسنه گفتار گوناگون را بشنوند تا نیکوترین را انتخاب کنند نباید قبل قدرت تشخیص ((نیکوترین)) را داشته باشند تا گوهر اصلی و بدلی را از یکدیگر بشناسند؟ برای یک سازمانی که خود با رها به جانفِتادگی ایدئولوژی اسلامی در اعضاء خود اعتراف کرده است چگونه قدرت انتخاب نیکوترین پیدا شده است؟

سازمان مجاهدین خلق بطور انکارناپذیری عامل اصلی ترویج مارکسیسم در ایران بوده است و با استفاده از اصطلاحات مارکسیستی بجای اصطلاحات اسلامی فرهنگ مارکسیسم را در ایران منتشر کرده است برای تحلیل تاریخ و تفسیر سیاسی امروز مره بجای کلمات حق و باطل و ایمان و کفر و نفاق، مستکبر و مستضعف، تکاور و کنز و نفاق و اسراف و تبذیر و طغیان و... از بورژوازی کمپرادور و بورژوازی ملی و خورده بورژوازی و فئودالی و طبقه کارگر و طبقه کشاورز و طبقه سرمایه دار و... استفاده کرده است و بدین وسیله ملاک و معیارهای خشک مادی و اقتصادی را بجای معیارهای مادی و معنوی اسلام رایج کرده و ایدئولوژی را در عمل به صفر رسانیده است حتی در برخورد با کسانی که در سالهای ۵۴-۵۳ مارکسیست بودن خود را اظهار کرده اند بجای کلمه (مترمد) از واژه ((اپورتونیست)) که لنین در مقالات برای کمونیستهای مخالف خود بکار برده استفاده میکنند هم دگر و همیهای کمونیست هم از همین اصطلاح برای مخالفین

غیر مکتبی خود استفاده کرده اند. آیا بنظر رهبران کنونی
 سازمان مجاهدین خلق کسانی اعلام مارکسیستی کرده اند
 با مدعیان مسلمانی این سازمان مخالفت مکتبی ندارند؟
 آیا آنها را باید مخالف غیر مکتبی بحساب آورد؟ مگر سازمان
 مجاهدین خلق با مارکسیستها مکتب واحد دارند؟ آیا رهبران
 کنونی سازمان مجاهدین با بکار بردن کلمه اپورتونیست
 خواسته اند ادای لنین را در آورند؟ (جالب توجه است که سازمان
 مجاهدین در بنده ۱۰ از اطلاعیه تعیین مواضع جدید لقب اپورتونیست
 را یکبار بمخالفین مارکسیست خود داده و یکبار بمخالفین مذهبی
 خود) جانبداری از مارکسیسم و اصطلاحات آن در سازمان
 مجاهدین خلق بحدی ریشه دار شده است که مخالفین مذهبی خود
 را با دوواژه رسوائی آور (راست ارتجاعی) انگ میزند گوئی
 خود را (راست انقلابی) میدانند ولی جنایتکاران مارکسیست را
 ((چپ نما)) میخوانند گوئی که خودش چپ واقعی است و (چپ)
 اساسا نه خیانتکار میشود و نه ارتجاعی و آنها که خیانت کرده اند
 اصلا ((چپ)) نبوده اند بلکه (چپ نما) بوده اند آیا چپ واقعی
 با راست انقلابی یکی است؟ آیا ممکن نیست کسی هم کمونیست
 باشد و هم خائن؟!! آیا ممکن نیست کسی هم ((چپ)) باشد و
 هم ارتجاعی؟ آیا راست ارتجاعی فراوان است ولی ((چپ
 ارتجاعی)) محال است؟! سازمان مجاهدین خلق با زیرپا
 گذاشتن اصل تولی و تبری اسلامی که منکی بر آیات بی شمار قرآنی
 است عملا و علنا با مارکسیستها نرد عشق می بازد و ببهانه لزوم
 "وحدت نیروهای درون خلقی" علیرغم دستور صریح قرآن در آیه
 اول سوره ممتحنه و سایر آیات قرآن با دشمنان خدا و کسانی که
 "خدا" را ساخته ذهن بشردانسته و اساس دین را افیون توده ها
 میدانند پیمان دوستی می بندد و در راه پاسداری از آنها
 آنقدر پیش میرود که با رها مارکسیسم را از شرکت در حوادث خونین
 درون سازمان خود تبرئه میکند و این آنقدر ضروری می شمارد
 که در بند ۷ اعلام مواضع جدید خود بیان تکیه می نماید و در اغلب

کتابهای جدیدش تکرار میکند و اساساً کلمه (اپورتونیست) و (چپ نما) را برای آن اختراع کرده و مورد استفاده قرار میدهد که به ساحت مقدس (مارکسیسم) اهانت نشود))

۱۷- سازمان مجاهدین خلق ایران متهم است که برای اسلام- میزگردن مارکسیسم و مارکسیسمیزه کردن اسلام میکوشد و عبارت دیگر میکوشد مفاهیم مارکسیستی را با برجسب اسلامی به مردم ایران عرضه کند این مسئله گاهی بقدری نگرانکننده میشود که انسان را بیا دتوجیه لنین میاندازد که آن دره پسی تیردر کتاب مارکس و مارکسیسم ص ۱۸۴ از او نقل میکند که برای جنگیدن با مذهب وریشه کن کردن آن ((با یدمنابع ایمان و دین توده ها را با مفاهیم ما دیگر توضیح داد)) آیا سازمان مجاهدین خلق چنین رسالتی را در ایران بعهده نگرفته است؟ آیا تاکنون در چنین خطی قدم بر نداشته است؟ آیا برای تعریف مفهومی آیات قرآن و جملات نهج البلاغه و تفسیر ما دی آنها نکوشیده است؟

وقتی سازمان مجاهدین خلق با تظاهر بمذهب اقتصاد را زیربنا و فرهنگ را روبنا میدانند به اسلامیزه کردن مارکسیسم پرداخته است زیرا لازمه زیربنا بودن اقتصادانکار فطرت انسانی وانکار اختیار بشر وانکار اصول ثابت اخلاقی است لازمه زیربنا بودن اقتصادانکار فرهنگ مشترک انسانی در تاریخ وانکار وحی وانکار استمرار حقانیت اصول مذهب است و لازمه زیربنا بودن اقتصادانکار بعدخلیفه الهی انسان و اعتقاد به نسبیست حق و باطل است آیا همه این نتایج ما تریالیستی نیست؟ آیا مسئله ایناروا ز خودگذشتگی برای دیگرانوبالآخره انتخا ب شهادت یک اصل عالی اخلاقی نیست؟ و آیا تاریخ را همین از جان گذشتگان به پیش نکشانده اند؟ آیا از جان گذشتگی با اصل محوری ((منافع اقتصادی)) سازگار است؟ آیا رعایت ((منافع طبقه)) خودیک امر اخلاقی و فطری بشر نیست؟

جالب توجه است که پس از سخنان اما مدر حمله بکسانی که

اقتصاد را زیر بنا میدانند سازمان مجاهدین زیر بنا بود ن
اقتصاد را بعنوان یک اصل علمی در رابطه "با علم اقتصاد" معرفی
کرده است! آیا زیر بنا بودن اقتصاد مربوط به علم اقتصاد
است یا سیستم آن؟ آیا لازمه این سخن که زیر بنا بودن اقتصاد
یک اصل علمی است این است که اسلام و امام که منکر زیر
بنا بودن اقتصادند ضد علمی فکر میکنند و ضد علمی سخن میگویند؟
و آیا لازمه دیگرش این نیست که ما رکیسم که اقتصاد را زیر
بنا میدانند یک مکتب علمی است؟ آیا سازمانی که برای بقاء
خود مجبور به تحریف علم تا ریخ و مذهب و ووبا شد پیروز خواهد
شد؟ وقتی که سازمان مجاهدین خلق محکومات و متشا بهات رابه
آیات جاویدان و آیات مرحله ای قرآن تفسیر کرده و بر اساس
آن بیش از نیمی از آیات قرآن را مربوط به گذار از مرحله
بردگی به فئودالیت یا فئودالیت به بورژوازی قلمداد میکنند
و سپس نتیجه گیری میکنند که آن آیات قرآنی برای شرایط
مرحله ای امروز که گذار از بورژوازی به سوسیالیسم است کهنه
و منسوخ است دست به ما رکیسم میزنه کردن اسلام زده است که در نهان
یت به انکار همه مبانی مذهبی میانجامد این ما رکیسم است
که با انکار فطرت انسانی و با تکیه بر مراحل اقتصادی تاریخ
همه حقیقت ها را نسبی و مرحله ای میدانند. قرآن ((ما نزل علی
محمد) را ((هو الحق من ربهم)) میدانند حتی در رابطه با خدانه
در رابطه با ابزار تغییر پذیر تولید و بهمین جهت در تعریف
متقین میگوید: والذین یؤمنون بما نزل الیک وما نزل من
قبلک کسانیکه آنچه بر تو و انبیاء قبل از تو نازل شده ایمان
آرند" زیرا احکام الهی همواره احکام الهی بوده و هست و خوا
هد بود آنچه بر پیا میران گذشته نازل شد با آنچه بر پیغمبر
اسلام نازل شده یکی است و ایمان به قرآن مستلزم ایمان به
تورات و انجیل است زیرا قرآن مصدق لما بین یدیه من التوره
والانجیل است و پیغمبر بحکم و اتباع مله ابراهیم حنیفا پیرو
ابراهیم است و ابراهیم نیز بحکم و ان من شیعتہ ل ابراهیم پیرو

نوح است همه انبیاء و ائمه هدی در طول تاریخ همواره یک سخن را تکرار کرده و یک مسیر را پیموده اند و پس از آنها هم ناثان بر حق آنها از کلینی تا خمینی بهمان مسیر رفته اند احکام مذهبی از طرفی متکی بر فطرت انسانی است و از طرف دیگر منبعث از ناحیه الهی و هیچکدام از این دو مرحله‌ای نیستند همچنانکه در ذات الهی تبدیل و تغییر وجود ندارد فطرت انسانی هم بحکم ((لا تبدل لخلق الله)) نابود شدنی نیست .

وقتی که سا زمان مجاهدین خلق از لولادفع الله الناس بعضهم ببعض تضا دطبقاتی را استنتاج میکنند و با تقطیع آیات قرآن و جملات نهج البلاغه کوشش در استخراج اصول دین لکتیکاز آنها میکنند به اسلامیزه کردن ما رکسیسم پرداخته است وقتی که مانند منکرین ما وراء طبیعت وحی را به جهش معنی میکنند و مانند منکرین "معجزه" عمای موسی را با یدئولوژی موسی تفسیر می نمایند و مانند منکرین ((اما مت)) اولوالامر را ((فرما نروا بیان)) میدانند و مانند منکرین معا دبهشت و جهنم را در رابطه با همین دنیا دانسته و معا در اعود جا معه بی طبقه اولیه می شمارد و برای غیب و روح و ملک و جن و رحمت و غفران و ووو تفسیر مادی میکند به ما رکسیسمیزه کردن اسلام پرداخته است .

وقتی که سا زمان مجاهدین خلق با تفسیر بر آیه و الذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبیلنا ایما نرا نتیجه عمل معرفی کرده و استراتژی را بر یدئولوژی مقدم می شمارد به رو بنا بودن مذهب اشاره میکند و به اسلامیزه کردن ما رکسیسم می پرداختد ما با رها از زبان اعضاء رسمی این سا زمان شنیده ایم که گفته اند اسلام ما اسلامی است که در "عمل" بآن رسیده ایم ((ما اسلاما نرا از میان خون و آتش بدست آورده ایم)) ابوذر ورد اسپی در زندان با رها با اشاره به پایش میگفت ما ((عمل)) کرده ایم و اسلام را از راه ((عمل)) بدست آورده ایم و اجازه نمیدهم کسانیکه در ((عمل)) شرکت ندارند برای ما نسخه بنویسند (یعنی به ما حق اعلامیه نوشتن و امرونی کردن نمیدهم) باید گفت اولافدا ثیا نخلق هم در

عمل با شما خط مشی مشترک داشتند چگونه شما با سلام رسیده اید
و آنها به ما رکسیسم؟ آن گروه از مجاهدین هم که در سال ۵۳
بما رکسیست بودن خودا عتراف کردند مدعی شدند که در جریان
عمل بطور طبیعی بما رکسیسم رسیده اند!! چگونه دو بخش سازمان
مجاهدین خلق از یک ((عمل)) بدون نتیجه رسیده است؟ آیا به
نتیجه واحدی رسیده اید؟ و آن گاه شما نام آنرا اسلام گذا رده اید
و آنها ما رکسیسم؟ یا تفاوت اساسی بین اسلام شما و ما رکسیسم
آنها وجود ندارد؟

ثانیا کتا بهای سازمانی شما نظیر کتا ب شناخت؟ تکامل
وراه انبیاء راه بشر در زمانی نوشته شده که سازمان شما هنوز
دست به ((عمل)) نزده است و هنوز قدم بمیان خون و آتش نگذا
شته بود؟ آیا بین کتا بها هم اکنون رزش سازمانی خود را از دست
داده اند؟ یا بین آنچه شما پس از عبور از خون و آتش بدست آورده
اید با آنچه حنیف نژاد قبل از ((عمل)) نوشته اختلافی وجود
دارد؟ ثالثا اگر شما از ((عمل)) بایمان و اسلام رسیده اید چگونه
((عمل زدگی)) را علت پیدا ییش اپورتونیسیم ادر سازمان دانسته
اید؟ بند ۱۱ از اطلاعیه تعیین مواضع جدید

آیا شما همه ابعادا سلام را در ((عمل)) بدست آورده اید یا
بهمان اندازه که ((عمل)) کرده اید شناخته اید؟ اگر ایمان از
عمل بدست میآید چرا در قرآن همواره ایمان بر عمل مقدم است
چرا در قرآن حتی برای یکبار هم یا ایها الذین عملوا بجای
یا ایها الذین آمنوا گفته نشده است آیا تقدم عمل برایمان
تکرارا صالت ((پراتیک)) در ما رکسیسم نیست؟ آیا این مسئله
بانکار رزش ایمان نمیرسد؟ و آیا درهمین رابطه نیست که شما
فدائیان خلق را نیروهای مترقی میدانید؟

قابل توجه است که ابوذر و ردا سپی سرقرار تقی شهرام
((مارکسیست معروف)) میروند و برای اینکه این قاتل مجید
شریف واقفی بدست پلیس گرفتار نشود با انداختن خود به زیر
ماشین دست به خودکشی میزند ولی ببرکت سرعت عکس العمل

ما مورین سا واک تنها پای راست وی زیر چرخ ما شین رفتسه وانگشتان وی بسختی آسیب می بیند، ایشان معتقد است که از این ((عمل)) بحقیقت اسلام رسیده است! (وهم اکنون نیز در سخنرانیهای خود در گوشه و کنا ر مملکت بطور مداوم ((معصوم نبودن امام)) (و بقی ممتا ز مسعود رجوی)) را ب مردم تذکر میدهد! ما برای جلب توجه این ((عمل زدگان)) که ((عمل)) را نیز همچون ایمان کانالیزه کرده اند به سخن رهبرشان آقای حنیف نژاد در پاورقی شماره ۲۶ کتاب شناخت اشاره میکنم که گفته است: کلیه پرا تیسین ها شیکه فقط دم از عمل میزنند و مدعیینند که جریان عمل خود بهترین راهنمای شناسائی است و احتیاجی به تئوری نیست نوعی امپریست هستند!

البته ایشان حداقل در مقام گفتار فوق به ((بعد ایمان در انسان)) توجهی نداشته اند و الا قبل از آنکه نوبت به ((تئوری)) هم برسد ((ایمان)) وجود دارد که عامل و دار کنند ه بشر به تئوری سازی و سپس عمل است، عمل شکل اجرایی و تبلور خارجی ایمان است از ((عمل)) ایمان بدست نمی آید ولی بتوسط ((عمل)) ایمان تقویت میشود و تکامل می یابد بعد معنوی جهان هستی و از جمله انسان بر بعد مادی او همواره تقدم دارد بعد مادی انسان اگر با اختیار بشر در خدمت بعد معنوی قرار گیرد به حاکمیت (توحید) میرسد و الا به (تضاد) ضدتکاملی دچار خواهد شد و بهمین جهت اسلام عمل را در محدوده ایدئولوژیک آن ارزش یابی میکند نحل ۱۰۰ و هر عملی را که در خارج از محدوده ایدئولوژیک آن واقع شود مترقی نمی شمارد و عمل شخص کافر را چه (انفاق) باشد (۱۱۳ و ۱۱۴ آل عمران) چه ساختن مسجد (۲۸ و ۱۹ محمد) تباه میدانند.

گرچه در این زمینه سخن طولانی میشود ولی ما از خوانندگان محترم می خواهیم عذر ما را در طرح این بحث خارج از موضوع بپذیرند. سازمان مجاهدین خلق سازمانی است که مدعی پیروی از ایدئولوژی اسلامی است بنا بر این باید از گروهی

تشکیل شده باشد که به ایدئولوژی اسلامی آگاهتر از سایرین باشند و با یدهمواره در تعلیمات خود ایدئولوژی اسلامی را بر همه چیز مقدم بدارد چنانچه خود چنین ادعائی را داشته و در کتاب تحلیل آموزشی بیانیه پورتونیهها ص ۱۴۷ چنین میخوانیم: از آغاز تأسیس سازمان در سال ۲۴۴ آموزش ایدئولوژی پیوسته در صدر برنامه تعلیماتی قرار داشته و از اولویت خدشه ناپذیری برخوردار بود. همین مضمون در ص ۱۴۴ و ۲۱۵ کتاب فوق الذکر و در کتب دیگر تکرار شده است ولی این مسئله دروغ بزرگی بیش نیست که دروغگو خود نیز در اثر ضعف حافظه اش آنرا افشا کرده است در صفحات آخر همان کتاب به نقل از نخستین کتاب سازمان در سال ۱۳۴۴ (جزوه "مبارزه چیست؟") چنین میخوانیم:

نقص مبارزات گذشته را در نداشتن فرهنگ صحیح علمی برای مبارزه میدانیم و از این جهت برنامه خودسازی را در این مرحله از تاریخ، یک عمل مترقیانه و انقلابی میدانیم بشرط آنکه این عمل تا مدت نامحدودی ادامه پیدانماند که آنوقت عمل مرتجعانه و مضر بخصوص با زدارنده خواهد بود ما هیچ شروطی جز این (مطالعه و کار خودسازی برای تدوین تئوری) برای خود نمیدانیم.

بتصریح کتاب تحلیل آموزشی بیانیه پورتونیهها در ص ۱۲۰۶ این برنامه ((خودسازی)) تا ۳ سال بطول انجامیده است آیا سازمان مجاهدین خلق در آغاز کارش برنامه خودسازی خود را بر چه زمینه ایدئولوژیک آغاز کرده است؟ آیا خودسازی بدون ضوابط ایدئولوژیک امکان دارد؟ ولی چون در عبارت منقول از ((مبارزه چیست؟)) تصریح شده بود که هدف از این مطالعه خودسازی ((تدوین تئوری)) است میتوانیم از تئوری مدون سازمان پس از ۳ سال فوق الذکر منبع مطالعه را هم بدست آوریم از کتاب شرح تأسیس ص ۱۳۷ ستفاده میشود که در پانزده سال (۴۷ (پس از پایان سال خودسازی برای تدوین تئوری)) گسروه

ایدئولوژی سازمان به سرپرستی حنیف نژاد علی میهن دوست
 تشکیل میشود و نخستین کتاب خود را تحت عنوان ((شناخت))
 تدوین مینماید در این کتاب که در حدود یکصد صفحه بیشتر نیست
 ۲۰ صفحه به تعریف یک شناخت انعکاس که جز ما تریا لیسم
 میانجامد میگذرد و سپس ۵۰ صفحه در بیان اصول دیا لکتیک و شرح
 آنها میگذرد (از اصل هدفداری هم خبری نیست) و بقیه کتاب
 هم در تطبیق اصول دیا لکتیک بر شناخت صرف میشود در تعلیقات
 کتاب کوشش شده به هر قیمتی که ممکن است اصول دیا لکتیک -
 با مضای قرآن و روایات هم برسد کتاب تکامل و راه انبیا راه
 بشر پس از شناخت منتشر میشود (ما امیدواریم تحلیل مذهبی
 این سه کتاب را به خوانندگان تقدیم داریم) این سه کتاب میتواند
 زمینه ایدئولوژیک خودسازی را مشخص نماید ولی همین اید
 ئولوژی التقاطی هم در سازمان فرصت پیا پیاده شدن رانمی یابد
 زیرا درص ۳۶ کتاب تحلیل بیانیه چنین می خوانیم... دستا
 وردهای ایدئولوژی در کل سازمان چنانکه پیا پیاده نشده و حقیقتاً
 دوران تدارک عمل ۴۸ تا ۵۰ نیز فهم عمیق آنرا در همان سطوحی
 هم که پیا پیاده شد با اشکالات و محدودیتهای بسیاری مواجه گردیده
 بود - معلوم میشود تا سال ۵۰ ایدئولوژی سازمان برای برخی
 از افراد هنوز ناشناخته بود و برای بقیه هم با اشکالات مواجه
 بوده است در ادامه عبارت فوق الذکر چنین میخوانیم:
 به این ترتیب بعد از دستگیریهای سال ۵۰ دیگر در
 میدان عمل کمتر مسئول زبده و کار آمدی که دوره آموز-
 شایدئولوژی سازمان را بطور کامل گذرانده و بر تمام
 دستاوردهای ایدئولوژی سازمان احاطه داشته باشد
 وجود داشت البته در این هنگام یعنی قبل از فرار
 رضا رضائی از زندان موجودیت سازمان نیز زیر علامت
 سؤال بود .

از این عبارت فهمیده میشود که تا هنگام فرار
 رضا رضائی هم در سازمان برای ایده لوژی کسی پیدا -
 نمیشد. استسپس چنین می خوانیم:

پس از فرار رضائی نیز از آنجا که در آن مقطع موجودیت سازمان اساساً در میدان عمل تأمین میشد عجلتاً اقدام کار ایدئولوژی بتاخیر افتاد و سلسله‌ای از عملیات انقلابی در عین پیگیری مخوف پلیس شروع شد. که در ضمن با دستگیری‌ها و شهادت‌های پیاپی همراه بود و طبیعتاً کمتر فرصتی حتی برای پیاده کردن معمولی تعلیمات به جای گذاشت تا اینجا معلوم شد که از سال ۴۸ تا ۵۲ که بعد از فرار رضا از زندان بوده تعلیمات نه انجام گرفته و نه جا افتاده است پس از بهار سال ۵۲ که رضا کشته میشود گروه با صطلاح اپورتونیستها سردمدار شده و کار ایدئولوژی اسلامی پیاپی انجام می‌گیرد و بتصریح همان کتب در صفحه ۱۵۹ همزمان با قطع آموزش ایدئولوژی یکی سازمان مطالعات مارکسیستی آغاز گردید و در سال ۵۳ با اعلام مواضع میانجامد و سازمان رسماً اظهار مارکسیستی میکند. بر اساس اعلامیه‌ی نظامی شماره ۲۱ سازمان که بتاريخ ۲۷/۱۲/۵۷ منتشر شده، و تا آخر سال ۱۳۵۵ قدرت در اختیار آنها بوده است. ضمیمه‌ای این قسمت‌ها بهم نشان میدهد که سازمان از سال ۴۴ تا سال ۴۷ خودسازی کرده و از سال ۴۷ گروه ایدئولوژی را تشکیل داده که بکتاب شناخت و غیره انجام شده است از سال ۴۸ تا سال ۵۶ هم فرصت تعلیمات را نداشته است.

اگر این قسمت‌های نقل شده را بهم ضمیمه کنیم معلوم میشود که سازمان مجاهدین از آغاز تاسیس خود در ۴۴، تا ۵۶ (و طبیعتاً از ۵۶ تا کنون) فرصتی برای کار ایدئولوژی نداشته است و همواره در کار عمل بوده است و چون مدعی داشتن ایدئولوژی مترقی اسلامی است چاره‌ای ندارد جز اینکه منشأ ایدئولوژی خود را عمل‌بداند و الا ایدئولوژی بدون منبع و منشأ خواهد ماند. و لـــــــی

متاسفانه این کم توفیقی فقط شامل حال ایدئولوژی اسلامی و منابع آن بوده است و الا در زمینه ی مارکسیستی مطالعات بحد کافی بوده است. و سازمان از توفیقات کافی در این زمینه برخوردار بوده است در کتاب تحلیل آموزشی بیانیه اپورتونیستها صفحه ۱۳۵ چنین میخوانیم: تقریبا کلیه آثار مهم مارکس، انگلس، لنین و همچنین استالین که به فارسی یافت میشد در برنامه سازمان (چه دوره های سه گانه عمومی و چه دوره ی تخصصی) قرار داشت حتی المقدور با بحث و بررسی اخص در مورد شرایط ایران مطالعه میشده در صفحه ی ۱۵۹ نیز چنین میخوانیم مطالعه آثار منسخ مختلف نیز در برنامه آموزشی و تربیت ایدئولوژیک سازمان از پیش وجود داشت زیرا ما هرگز نمی خواستیم اسلامان با چشم بسته و بدون اطلاع از تمامی حرفهای سایر مکاتب و بخصوص آخرین حرفهای آنها انتخاب کرده باشیم اکنون باید سوال کرد اگر شما برای کار در ایدئولوژی فرصت نداشته اید چگونه آثار مارکسیستی و حتی آخرین نظریات نظریه پردازان مارکسیسم را مورد نقد و بررسی قرار میداده اید؟ و با چه ملاکهایی به نقادی مارکسیسم پرداخته اید؟ و اگر حقیقتا مارکسیسم را نقد میکرده اید چگونه ناگهان در داخل و خارج کشور از پوران بازرگان همسر حنیف نژاد، تراب حق شناس تا سمپاتهای نو پای سازمان اعلام مارکسیستی میکنند؟ معلوم میشود مطالعه آثار مارکسیسم در داخل سازمان شما برای نقادی نبوده بلکه برای آشنائی و تقنین تدریجی آن به جوانان مسلمان شما از طرفی مارکسیسم را بعنوان یک (علم) معرفی میکند با سوء استفاده او حدیثا طلبوا العلم و طلب العلم فریضه مطالعه آنها لازم می شمارید (ص ۹۹ و ص ۱۶۱ تحلیل

بیایند اپورتونیستها) و از طرفی مدعی نقادی آن میشوند
 آیا شما علم را نقد میکرده‌اید؟ شما از طرفی مارکسیسم
 را بعنوان یک (علم) معرفی میکنید و از طرفی ایدئولوژی
 خود را اسلام میدانید - آیا اسلام و مارکسیسم یکی است؟ یا
 اسلام شما غیر ((علمی)) است یا اسلام شما همان
 مارکسیسم است؟ جالب است برای فریب جوانان مسلمان
 مدعی میشوند که آنان مارکسیسم را بدو بخش علمی و
 فلسفی تقسیم نموده و بخش علمی آنرا محترم می‌شمارید
 اما بخش فلسفی آنرا مردود میدانید آیا اصول دین -
 لکتیکه جز مسائل علمی مارکسیسم است یا مسائل فلسفی
 آن؟ ما تریالیسم تاریخی چطور؟ سازمان مجاهدین خلق
 در مارکسیسم کردن اسلام تا آنجا پیش میروند که وقتی
 از رهبران آن میپرسند شما موضع خود را در برابر
 مارکسیسم بیان کنید جواب میدهند ما اسلام را در
 موضع راست نمیگذاریم و نقد راست‌گرایانه و ارتجاعی
 از سایر مکتبها نمیکنیم .
 آیا اینان اسلام را در موضع چپ میگذارند؟ آیا اینان
 از سایر مکتبها منجمله مارکسیسم نقد چپ‌گرایانه
 و مترقی میکنند؟ از پاپ کاتولیک‌ترند؟ آیا همین
 جواب مبین آن نیست که ایشان اسلام را از موضع مار-
 کسیستی بررسی کرده‌اند؟ آیا قرآن که منکرین خدا
 و معاد را مشرک معرفی میکند و اسلام را در موضع راست
 قرار داده است آیا اسلام که از شرک و کفر انتقاد میکند
 بنقد ارتجاعی و راست‌گرایانه پرداخته است؟
 آیا هرکس با مارکسیسم توافق فکری نداشت راست‌گسرا و
 مرتجع است؟

۱۸ - سازمان مجاهدین خلق متهم است که علیرغم همه ملاکهای
 اسلامی در ((آرم)) سازمانی خود از ملاکهای طبقاتی مارکسیسم

استفاده کرده است ما برای روشن شدن خوانندگان عزیزلازم میدانیم در این زمینه توضیح دهیم، براساس ماتریالیسم تاریخی همه ملت‌ها و جوامع بشری در طول تاریخ زندگی خود مراحل مشخصی را طی میکنند این مراحل عبارتست از ۱- جامعه بی طبقه اولیه ۲- جامعه بردگی ۳- جامعه فئودالیت ۴- جامعه بورژوازی ((سرمایه داری)) ۵- جامعه بی طبقه نهائی ((کمونیسم)) از نظر مارکسیست‌ها طی همه این مراحل بتوسط انگیزه منفعت طلبی و تضاد طبقاتی انجام می پذیرد یعنی طبقه محروم یک جامعه برای نجات خود از استثمار طبقاتی و رسیدن به حقوق مالی خویش با طبقه متمکن آن جامعه میستیزد و نتیجه این ستیز دائمی سیر صوری تاریخ و زود جا معیه مرحله جدید است البته معلوم است که در جامعه بی طبقه اولیه تضاد طبقاتی وجود نداشته تا باعث ورود به مرحله جدید تاریخی یعنی دوران بردگی شده باشد و در جامعه بی طبقه نهائی ((کمونیسم)) تضاد طبقاتی وجود نخواهد داشت تا جامعه را به مرحله دیگری وارد کند و اساسا مرحله دیگری پس از کمونیسم پیش بینی نشده است گوئی مراحل تکامل بشر با کمونیسم به پایا نمی رسد

مارکسیست‌ها در رابطه با جامعه بی طبقه اولیه میگویند پیدایش مالکیت خصوصی موجب پیدایش تضاد طبقاتی و ورود بنظام بردگی شده است ولی در این باره توضیح نمیدهد که در جامعه ای که هیچ نوع فرهنگ فردگرائی وجود ندارد چگونه رشد ابزار تولید به پیدایش مالکیت خصوصی و نظام طبقاتی میرسد آیا در جامعه بی طبقه آخری هم رشد ابزار تولید به پیدایش مجدد مالکیت خصوصی خواهد انجامید؟ یا فرهنگ انسان همانطور که مارکسیسم میگوید روبرونای نظام اقتصادی حاکم بر جامعه است فرهنگ حاکم در نظام بی طبقه فرهنگی اشتراکی بوده و رشد ابزار تولید در چنین جامعه ای باید بتقویت مبنای اشتراکی جامعه بنیاد مدنه انهدام آن زیرا هیچ زمینه فکری برای مالکیت خصوصی در شرائط بی طبقگی وجود ندارد مارکسیسم همه خصائل

زشت انسانی نظیر حرص، آرزو، فزونی طلبی و نظائر اینها را زائیده
 از خود بیگانگی بشر در نتیجه مالکیت خصوصی میدانند بنا بر این
 چگونه میتوان قانع شد که رشد ابزار تو لید در شرایطی که هیچیک
 از این خصائل فردیت وجود نداشته موجب پیدایش مالکیت
 خصوصی و انهدام نظام اشتراکی شده است و چگونه میتوان تضاد طبقاتی
 را عامل انتقال بشر از مرحله بی طبقه ادعائی اولیه به دوران
 بردگی دانست اگر پیدایش طبقه که مقدمه تضاد طبقاتی است
 خود نتیجه مالکیت خصوصی است در آن جا معادعائی مالکیت
 خصوصی وجود نداشته تضاد طبقاتی هم وجود نداشته تا عامل حرکت
 تاریخ باشد و اگر نخست تضاد طبقاتی بوجود آمده و سپس جامعه
 وارد مرحله بردگی شده باید سئوال کرد که قبل از دوران بردگی
 طبقات متضاد جامعه چه طبقاتی بوده اند ما رکیسم در اینجا
 مسئله ((تضاد طبقاتی)) را اجبارا کنار میگذاریم و فقط به (ابزار)
 تکیه میکند و در همین جا است که قهرا "تضاد" را در جامعه بشر امر
 عارضی میدانند ذاتی و چون (تکامل) ذاتی جوامع بشری است
 پس بطور قهری باین بن بست کشیده میشود که تضاد "همیشه"
 عامل تکامل نیست (اگر چه گاهی زمینه تکامل است در جامعه
 بی طبقه نهائی هم چون بهر حال تکامل توقف ندارد قهرا تضاد
 طبقاتی عامل تکامل نخواهد بود ((زیرا طبقاتی در کار نیست))
 و قهرا با زهم " ابزار " تولید تنها کارگردان تاریخ بشری است
 بنا بر این ابزار تولید از نظر ما رکیسم در سه مرحله تاریخی
 بکمک رشد تولید و بهم زدن روابط تولیدی و ایجاد تضاد طبقاتی
 عمل میکنند از اینجا به نقش پراهمیت (ابزار) در ما تریالیسم
 تاریخی پی میبریم - در ما تریالیسم فلسفی هم ما رکیسم برای
 خلقت انسان عامل اصلی را ((ابزار)) و کار با آن معرفی میکند
 این سخن غیر علمی از آنکس مشهور است که: کار انسان را خلق
 کرده است ما اکنون در این مقال نیستیم که بپوچی ترهات این
 فیلسوف نماها را اثبات کنیم ولی بهر حال خوانندگان ما
 در یافتند که ((ابزار)) از نظر ما رکیسم هم خالق انسان است

وهم‌رشددهنده انسان اکنون با یدبه اصل مقصود نزدیک شویم از نظر ما رکسیسم ابزار تولید در طول تاریخ تکامل پیدا میکنند و با تکامل خود جامعه را هم‌کمال می‌بخشد در شرائط حاکمیت فنو دالیسم بر جامعه ابزار کشا ورزی ((داس)) سمبل طبقه انقلابی تاریخ ((کشا ورزی)) و عامل حرکت تاریخ است در شرائط حاکمیت سرمایه داری ابزار صنعتی ((چکش)) سمبل طبقه انقلابی تاریخ ((کارگر)) است و عامل رشد تولید جمعی و مبارزه با مالکیت فردی و بالاخره حرکت تاریخ است البته چون بنظر ما رکسیسم جامعه علی‌ال‌حال یا در مرحله کشا ورزی است و یا در مرحله صنعتی و نمیتواند در یک زمان هم در مرحله فنو دالیته باشد سرمایه داری و در هر دو مرحله ((بی‌شرو و انقلابی)) معرفی میشود پس نمیتوان در شرائط واحد و زمان و مکان واحد هم داس و هم چکش را سمبل انقلاب دانست اگر جامعه در مرحله فنو دالیته است ((داس)) سمبل انقلاب است و طبقه "کشا روز" هم انقلابی و لسی اگر جامعه در مرحله صنعتی است ((داس)) دیگر نقش ارتجاعی خواهد داشت و کشا ورز هم نقش انقلابی سپری شده است بلکه زمان ((چکش)) است و انقلاب صنعتی و در چنین شرائطی از نظر ما رکسیسم تنها طبقه ((کارگر صنعتی است)) که با تولید جمعی خود زمینه زوال مالکیت فردی را فراهم آورده و نقش داس انقلابی دارد بنا بر این نقش (داس و چکش) با هم در پرچم اتحاد جماهیر شوروی و آرم سازمانهای کمونیستی امری است که از نظر ما تریالیسم تاریخی قابل توجه نیست .

ولی از آنجا که هدف جلب توجه توده‌های محروم جامعه و سوء استفاده از فقر را کم‌بر آنها است ((داس و چکش)) در کنار یکدیگر سمبل انقلاب معرفی میشود در آرم سازمان چریکی فدائیان خلق هم همین ((ابزار)) برای جلب توجه برخی از محرومترین انسانهای جامعه بکار رفته است سازمان مجاهدین خلق با تغییر دادن ((چکش)) به ((سندان)) که آن نیز با عتراف خود ش سمبل طبقه کارگر است مدعی است که یک ((آرم)) اسلامی دارد

و از قرآن بیعت میکند برای توجیه این آرم که حاکی از پذیرش ماتریالیسم طبقاتی تاریخی است میگویند که چون در قرآن خداوند بستمضعفین وعده پیروزی داده و امر و طبقه کارگر و کشاورز مستضعفین زمان ما هستند ما از این دو سمبل استفاده کرده ایم این تفسیر و این توجیه قبل از همه چیز قدمی در راه مارکسیزم کردن اسلام و اسلامیزه کردن مارکسیزم است نتیجه استدلال مجاهدین این است که آرم پرچم اتحاد جماهیر شوروی و فدائیان خلق هم یک آرم اسلامی است زیرا متکی بر طبقه مستضعفاست برای روشن شدن خوانندگان محترم ما توجه آنها را به نکاتی جلب میکنیم:

۱- در قرآن هرگز طبقه مستضعف را بطور مطلق و بدون قید و شرط و ارث زمین معرفی نکرده است بلکه به آنان که با جهان بینی توحیدی و ایدئولوژی اسلامی و پیروی از پیامبر ان الهی به عمل صالح ((کار متناسب با ایمان)) دست بزنند وعده پیروزی میدهد در صورتیکه در بینش مارکسیستی طبقه کارگر بمقتضای ویژگی طبقاتی پیروز است در این رابطه مذهب بعنوان ((افیون توده ها)) و عامل توجیه کننده استثمار باید مقدمه نابود شود تا این پیروزی تحقق یابد بنابراین از نظر مارکسیسم بالندگی پیروزی در ویژگی طبقات است در صورتیکه از نظر اسلام بالندگی و پیروزی در ویژگی ایدئولوژی است نه در موضع طبقات بهمین دلیل در برخی از آیات تأکید میکند که هر مستضعفی پیر و زنیست بلکه مستضعفی که دارای این ویژگی باشد به پیروزی میرسد به چند نمونه از آیات مربوطه توجه کنید:

وعداللهالذین آمنوا منکم و عملوا الصالحات یستخلفنهم۔
فی الا رض کما استخلف الذین من قبلهم ولیمکنن لهم دینهم
الذی ارتضی لهم سوره توبه آیه ۵۵

خداوند به کسانی از شما که ایمان آورده اند و عمل صالح ((کار متناسب با ایمان)) انجام داده اند وعده پیروزی داده است .

قال موسى لقومه استعينوا بالله واصروا لالارض للهـ
يورثها من يشاء من عباده والعاقبه للمتقين ۱۲۸
قالوا وذيينا من قبل ان تأتينا ومن بعد ما جئنا قال عسى
ربكم ان يهلك عدوكم ويستخلفكم فى الارض فينظر كيف تعلمون
۱۲۹ الاعراف

و اورثنا القوم الذين كانوا يستضعفون مشا رق الارض ومفازيها
التي باركنا فيها وتمت كلمه ربك الحسنى على بنى اسرا ئيل
بما صبروا ودمرنا ما كان يصنع فرعون وقومه وما كانوا يعرشون اعراف ۱۳۷
ای موسی به بنی اسرائیل بگوئید که از خدا کمک بخواهید
و پایداری کنید خداوند بندگان را وارث زمین قرار داد
و پیروزی از آن متقین است بنی اسرائیل از رنجهای خود
شکوه مکنید و موسی آنها نسبت به پیروزی امیدواری میکند
خداوند بنی اسرائیل را که مستضعف بودند بخاطر اطاعت
از امر موسی در پایداری (عبودیت الهی و تقوی) وارث
کران تا کران ارض مقدس نمود و آثار فرعونیان را نابود
کرد. بر اساس تحلیل قرآنی تاریخ گروهی از بنی اسرائیل
که مستضعفین نظام استکباری فرعون هستند پیروز میشوند
نه هر مستضعف آن زمان مسلما کسی ادعا نخواهد کرد که
همه ملت مصر در نظام فرعونى مستکبر بوده اند؟ زیرا تنها
طبقه خاصی از فرعونیان بوده اند در راس مخروط جامعه
قرار داشتند و بقیه مستضعف بوده اند) پس چرا قرآن سایر
مستضعفین مصر را در انقلا ب و ثمرات آن شریک نمیداند
آیا جز این است که این گروه خاص بخاطر ایدئولوژی خود
از امر خدا و رسول خدا به پیروزی رسیده اند؟
آیات منقول از سوره ی اعراف بخوبی نشان میدهد که

که منظور از الذین استضعفوا در آیات اول سو ره قصص نیز هر مستضعفی نیست بلکه بنی اسرائیل است که ویژگی ایدئولوژی آنها در ادامه راه ابراهیم و اطاعت از موسی پیگیر مشخص میشود این منظور از دقت در همین آیات روشن میشود آیات مزبور چنین است :

ان فرعون علا فی الارض و جعل اهلها شیعا یستضعفون طائفة منهم یدبح ابنا هم ویستحیی نسا هم انه کان من المفسدین و نریدان من علی الذین ایستضعفوا فی الارض و نجعلهم ائمه نجعلهم الوارثین و نمکن لهم فی الارض و نری فرعون و هاما نوجنود^{هما} منهم ما کانوا یحذرون ۲۰ آیات ۴ تا ۶ سوره قصص .

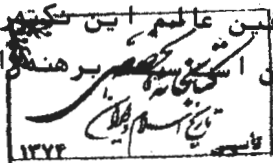
سازمان مجاهدین خلق با جدا کردن آیه ۱۵ این سوره از آیات قبل و بعد آن و نیز با چشم پوشی از آیات سوره اعراف که در همین زمینه تاریخی است الذین استضعفوا را به مطلق مستضعفین تفسیر کرده است تا بتواند نقش ایدئولوژی را در این پیروزی ندیده بگیرد و پیروزی را به ویژگی طبقاتی مستضعفین مربوط نمایند ((جزوه تشریح آرم از انتشارات جنبش ملی مجاهدین قم ص ۲ و موارد متعدد دیگر)) .

۲- از نظر قرآن مستضعف هر کسی است که قدرتمندان و مستکبرین در پی ضعیف کردن یا ضعیف نگه داشتن او باشند چه کپرنشین حاشیه خلیج باشد و چه حامل میدان راه آهن تهران چه کارگر کارخانه و چه کشاورز روستا، مستضعف^۱ مستضعف است و هر مستضعفی اگر بایدهو لوی ضد استضعاف ضد استکبار اسلامی مجهز شود پیروز است و بهمین دلیل قرآن هرگز روی طبقه خاصی از مستضعفین تکیه نکرده است ولی از نظر مارکسیسم در شرائط کنونی تنها یک طبقه خاص از مستضعفین که طبقه کارگر صنعتی است میتواند به پیروزی برسد زیرا این طبقه بر اساس شیوه خود که کار دسته جمعی در کارخانه است روح سوسیالیستی و جمعی پیدا کرده و بتضاد با مالکیت خصوصی برمیخیزد چون تولید جمعی متناسب است با مالکیت جمعی نه با مالکیت خصوصی بنابراین تنها همین

نوع خاص کارگر میتواند انقلاب سوسیالیستی را آغاز کرده و
 با انجام برساند نه هر کارگری و نه هر مستضعفی براساس این منطق
 کارگرانی که بطور متفرق کار میکنند و مستضعفین که
 کارگر نیستند بخاطر فقدان روح جمعی "کار نمی‌توانند انقلاب
 رهاشی بخش سوسیالیستی را شروع کنند و نمیتوانند آنها را با انجام
 برسانند بلکه تنها میتوانند بکمک نیروهای که همسان
 کارگران صنفی میباشند برخیزند و بطور جنبی در انقلاب
 کنند چکش و سندان آرم" کارگر صنفی است نه آرم هر
 کارگری که در کار ساختمانی و قالببافی و ماهیگیری و پیلهوری
 شرکت دارد و چکش و سندان نیست، این فقط گروهی خاصی
 از کارگران را مشخص میکند که با تولید جمعی "با اعتقاد
 مارکسیسم زمینه "مالکیت جمعی" و کمونیسم را فراهم میآورند.
 گرچه در کشوری چون ایران ۳ میلیون کپرنشین و زاغه-
 نشین از حاشیه خلیج فارس تا گودهای جنوب تهران زندگی
 کنند بمراتب گرسنه تر و بیچاره تر از یک کارگر صنفی
 روز سیاهشان به شب تار متصل گردد.
 آیا سازمان مجاهدین که در آرم خود این تقلید را از
 گروههای مارکسیستی و پرچم شوروی مشروعیت بخشیده است
 از این نکات غافل است؟ یا دانسته و آگاهانه به توجیه
 شرعی مبانی مارکسیسم همت گماشته است؟
 قابل توجه است که "آرم" سازمان مجاهدین خلق اصول
 مکتبی مارکسیسم را بهتر مجسم میکند و نقش زیر بنائی
 اقتصاد و مادیت حرکت تاریخ را روشنتر میکند قابل توجه
 زیرا بازوی انقلاب را بر سندان کارگر تکیه داده و اساسا
 دست انقلاب از درون سندان بیرون آمده و سپس اسلحه و،
 داس را بلند کرده است این ویژگی را هیچیک از سایر
 سازمانهای مارکسیستی در آرم خود نیاورده اند و سازمان
 مجاهدین براساس اعلامیه خود در اطلاعات ۲۴/۱۰/۵۷ بین
 نکته عنایت بخصوص داشته است. آیا از نظربینش اسلامی

دست انقلاب از سندان ابزار کار بیرون میاید؟
 آیا در فلسفه اسلامی "ابزارکار" زیر بنای انقلاب و حرکت
 تاریخ است؟ در این آرم سندان زیر بنای بازوی انسان
 و اسلحه انقلاب و داس کشاورزی و ستاره پیشتاز و بالاخره
 قران واقع شده است آیا این نقش زیر بنائی برای ابزار
 نسبت به همه چیز و حتی مذهب نشاندهنده فرهنگ اسلامی
 است؟ پس ما رکسیسم چیست؟ تفاوت مذهب و ضد مذهب در
 کجاست؟ تعجب آور است که جنبش ملی مجاهدین قم در،
 صفحه سوم جزوه ای که برای تشریح آرم منتشر کرده است
 این داس و سندان را دلیل صدق محتوای توحیدی و اصالت
 ایدئولوژی اسلامی سازمان معرفی میکند! در صورتیکه در
 همان جزوه یک صفحه بیش از این مطلب انبیا را رهبر،
 مبارزات ضد برده داری معرفی کرده است آیا ایدئولوژی
 اسلامی در عصر بردگی با آرم داس و سندان به جنگ برده-
 داران رفته است؟ یا اسلام شما تنها در اسم با اسلام
 پیامبران مشارکت دارد؟!!

در همان جزوه اینچنین میخوانیم: "بازوی مسلح و تفنگ
 نشانه اعتقاد سازمان به مشی مسلحانه بعنوان مناسب-
 ترین شیوه برای مبارزه با دشمن اصلی یعنی رژیم و حامیان
 امپریالیست آن است اینک که یکسال از سقوط رژیم شاه
 میگذرد و همه کس و حتی اعضاء خود سازمان مجاهدین خلق
 تصدیق میکنند که روش مبارزه غیر مسلحانه ملت ایران
 تحت رهبری امام متناسب ترین شیوه برای سقوط رژیم
 بوده است عجبا سازمان این چنین تکیه شدید بر مشی
 مسلحانه میکنند که خود در سال ۵۵ - ۵۶ به نفی استراژی
 مسلحانه در ایران معتقد شده و همراه با چریکهای فدائی
 این استراژی را در تمام مدت دو سال آخر عمر کنه گذاشته
 است!! انقلاب ایران بهمه مستضعفین عالم این تکیه را
 نشان داد که در برابر گلوله ممکن است برهنه برهنه



سپر کرد و پیروزی انقلاب ایران بدنی ثابت کرد که با ایدئولوژی اسلامی خون بر شمشیر غلبه میکند! این زاوش همهٔ ابنیاء الهی بوده است، مذهب از زور بعنوان آخرین وسیله برای از بین بردن دشمنان بشریت استفاده میکند نه بعنوان اولین آن. سازمان مجاهدین خلق یا سعی استراژی را نفهمیده یا از مذهب اطلاع ندارد یا در ادعای مذهبی بودنش صادق نیست انقلاب ایران ۱۶ سال، بدون اسلحه ادامه داشت و به پیروزی رسید، خنده آور است که مجاهدین خلق و فدائیان خلق برخورد های مسلحانه ۲۱ بهمن ۵۷ را آنقدر مهم جلوه میدهند تا با اصطلاح خودشان ثابت کنند، که بالاخره استراژی مسلحانه پیروزی انقلاب را تضمین کرده است آیا اگر در طول یکسال او ج انقلاب یکروز برخورد مسلحانه شد این برخورد "استراژی انقلاب" است؟ اگر این سعی استراژی انقلاب است پسر تاکتیک یعنی چه؟ تفاوت استراژی "خط مشی انقلابی" و "تاکتیک" حرکت های مرحله ای " در کجاست؟ وانگهی این چگونه استراژی مسلحانه ای است که انقلابی شماست و برخورد مسلحانه بین دو قشر از ارتش رژیم دشمن یعنی نیروی هوایی و گارد شاهنشاهی انجام میگردد؟ این چگونه استراژی مسلحانه است که از حدود هزار نفر کشتار در آنروز حتی یک نفرش مربوط به فدائیان خلق و مجاهدین خلق نبوده است؟ آیا شما انقلابی نبوده اید یا حرکت مسلحانه آنها ربطی به انقلاب نداشته است؟ یا حرکت مسلحانه آنها متعلق به انقلابی بوده است که بر اساس معیارهای آن انقلاب شما، انقلابی نیستید اگر استراژی مسلحانه از افتخارات شماست ممکن است یک نفر " حتی یک نفر " از ۶۰ هزار شهید از انقلاب و یا یک نفر " حتی یک نفر " از یکصد هزار ناقص العضو و مجروح انقلاب را، نام ببرید که عضو سازمان شما باشد.

از اجزاء دیگر آرم سازمان مجاهدین ستاره است :
ستاره هم مانند داس و سندان جز مشترک همه آرمهای مربوط
به گروههای مارکسیستی است و سازمان مجاهدین هم با
توجه باین نکته آنرا در آرم سازمانی خود جاداده است
در صفحه ۵ جزوه تشریح آرم چنین میخوانیم : ستاره یک
علامت بین المللی است و برای نشان دادن و تاکید بر نقش
عصر پیشتاز است که در آرم و پرچم تمام جنبشها و سازمانهای
انقلابی " پیشاهنگ " بچشم میخورد . با توجه به برداشت
سازمان مجاهدین از کلمه " انقلابی " مسئله کاملاً روشن
است برای یک سازمان مذهبی چه ضرورتی دارد از یک علامتی
که به تصریح خودش در همه گروههای مارکسیستی دنیا چه
روسی و چه چینی رواج دارد استفاده کند .
تأسف آورتر اینکه برای توجیه این اقتباس نامشروع به
تحریف قرآن دست بزند و بگوید : قرآن در سوره طارق به این
ستاره درخشان سوگند یاد کرده و با عظمت خاصی از آن
نام میبرد !؟

آیا قرآن بهمین ستاره که علامت عنصر پیشتاز در فرهنگ
مارکسیسم است سوگند یاد کرده است ؟ .
حالا برای اینکه خواننده محترم بداند که سازمان مجاهدین از
کلمه (پیشتاز) چه برداشتی دارد و برای پیشتازان گروه خود چه ارزش و قائل
است بدو قسمت اشاره میکنم :

در نامه ای که این سازمان برای تشریح آرم خود در روزنامه
اطلاعات مورخ ۵۷/۱۰/۲۴ فرستاده است چنین میخوانیم :
" ستاره علامت پیشتازی است " کسانی که پیشتاز گرایانند
شمع وجود خود را در راه خلق سوزاندند تا با نورشان راه
را برای دیگران روشن نمایند به مصداق " الا ان مثل آل
محمد (ص) کمثل نجوم السما " در این عبارت بطور مجمل
باین مطلب اشاره شده است که ملاکه " پیشتازی " سوختن در راه ((خلق)) است
و آل محمد هم یکی از مصداقهای این ستارگان پیشتاز

هستند و هر شخص دیگری هم که در ستارگان پیشتاژگان
 -بیانه جان در راه ((خلق)) داده باشد نظیر آل محمد ص
 ومصدق دیگر این ستاره خواهند بود " چه مسلمان وجه
 "مارکسیست" با این تفاوت که آل محمد در آن زمان
 پیشتاز بوده‌اند و اینان در این زمان ، اگر در این
 تفسیری که ما از جملات فوق‌کریم‌کوچکترین تردیدی‌اریده
 قسمت دوم توجه فرمائید درجزوه " تشریح آرم " منتشر
 از جنبش مجاهدین قم صفحه ۵ و ۶ اینچنین میخوانیم :
 ((ارزش‌دلیران پیشتازی چون بدیع زادگان ها ورضائیه
 و شامخیها و ... که درفضای خفقان ومرکزای گذشته "
 درخشیدند در این بود که باضربه زدن و کوبیدن پایه‌ها
 پوشالی رژیم شکست‌پذیری‌آنها اثبات‌کرده وبن‌بست
 مبارزه را شکستند آنها شمع وجودشانرا سوزاندند تا
 همچون نجم ثاقب مشعلی فراراه انقلاب‌رهائی بخش‌خلق
 شوند . حضرت علی (ع) در خطبه ۹۹ نهج‌البلاغه امامان
 پیشتازان جامعه آنزمان را به ستارگان آسمان تشبیه
 میکند که با ناپدید شدن یکی ستاره دیگری آشکارمیکردند))
 در این عبارت همانطور که ملاحظه میکنید امامان پیشتازان
 جامعه معرفی شده‌اند و رضائیها و شامخیها پیشتازاین
 زمان اگر چه شامخی حتی در سال ۴۸ هم در زندان دویی
 نماز نمیخوانده و صدیقه رضائی با اعتقادات مارکسیستی
 و...گسته‌شده‌است ورضا رضائی

جالب توجه است که بنا به مثل معروف بین دعوانرخ‌معین
 شده و انقلاب اسلامی ایران را مدیون رضائیها معرفی
 کرده است زیرا آنها شکست‌پذیری رژیم را اثبات کرده
 واین بست مبارزه‌را شکسته‌اند !! آیا سازمانی که در
 طول ۵ سال دو مرتبه کادر مرکزی آن دستگیروکشته‌شده
 و نظامش از هم پاشیده است شکست‌پذیری رژیم را ثابت
 کرده است ؟ نخستین کادر مرکزی مجاهدین در سال ۵۰ و

دومین کادر آن در سال ۵۵ به‌توسط ساواکه شناسایی و دستگیر و کشته شدند. آیا این نشان‌دهنده شکست‌پذیری رژیم بود یا علامت شکست‌پذیری استراتژی مجاهدین در ایران! اقصاوت بسا خوانندگان است.

تنها قسمتی از این آرم که رنگ اسلامی به آن داده است آیه فضل الله المجاهدین است ما برای روشن شدن حیل‌سه شیطانی این سازمان در انتخاب این قسمت از آیه تمام آیه ۹۵ از سوره نساء را نقل می‌کنیم.

لا یستوی القاعدون من المومنین غیر اولی الضرر والمجاهدون فی سبیل الله باموالهم و انفسهم فضل الله المجاهدین باموالهم و انفسهم علی القاعدین درجه و کلا وعد الله الحسنی و فضل الله المجاهدین علی القاعدین اجرا عظیما .

آنچه از این آیه استفاده می‌شود از این قرار است ۱- "مجاهد" از نظر اسلامی کسی است که جهادش "فی سبیل الله" باشد و چنین جهادی بحکم آیه ۱۹ سوره توبه تنها پس از ایمان بخدا و اعتقاد به معاد قابل محاسبه و مقایسه است ۲- منظور از "قاعدین" سازشکاران و تسلیم طلبان نیستند زیرا چنین کسانی را نمیتوان "غیر اولی الضرر" دانست و چنین افرادی نمیتوانند بحکم "و کلا وعد الله الحسنی" مشمول لطف الهی باشند - آیات بعد بما می‌گوید: حتی کسانی که بتوانند با هجرت خود به سرزمین دیگری بگریختن را از گردن خویش بردارند اگر دست بمهاجرت نزنند در عذاب الهی خواهند بود. منظور از قاعدین که در این آیه آنها را "مومن" دانسته و مشمول اجر کمتر و "وعده حسنی" معرفی کرده و با "مجاهدین" مقایسه نموده کسانی هستند که بذل مال و جان در راه خدا نکرده‌اند ولی باینکه ایمان داشته و باین راه معتقد بوده‌اند و هیچ ضرری هم از ناحیه آنها بمجاهدین نرسیده است مانند بعضی از کوته‌فکران

وترسوها و افراد مسن ووووو.....

۳- منظور از "مجاهدین" کسانی هستند که به ترتیب اهمیت با مال یا جان و یا با هر دو در راه "خدا" بکوشند که البته اینان نیز همگی یکسان نیستند .

۴ - برتری تفضیل مجاهدین بر قاعدین در اجر الهی است نه در مقام و منصب مادی و دنیوی - مناصب اجتماعی از نظر اسلامی وظیفه است نه "امتیاز"

۵ - اساسا این آیه در مقام مقایسه بین دو گروه از مومنین است که هر دو مورد "وعده حسنی" الهی هستند و هر دو "اجر" دارند (منتهی یکی در مقام اجر بردیگری برتری و فضیلت دارد) آیه هر گذر در مقام مقایسه بین مومنین و "کفار" و بیان کیفیت موضعگیریهای مکتبی و اسلامی در برابر دشمنان اسلام نیست ، قرآن در آیات دیگری این موضعگیریهای مکتبی و انقلابی را در برابر نیروهای فاسد و مفسد جامعه بیان کرده است

با توجه به خصوصیتی که در این آیه ملاحظه کردیم باید ببینیم سازمان مجاهدین خلق که به ادعای خودش در سال ۱۳۴۴ برای مبارزه با رژیم شاه و حامیان امپریالیستشان شروع بکار کرده چرا این آیه را در صدر "آرم" سازمان خود قرار داده است این سازمان در مقام ادعای نجات برای نجات ایران و جهان (اشاره به نقشه ایران زوداثره در آرم "از نوع امپریالیسم بوجود آمده بلکه بارها و بارها اعلام کرده است که برای نجات اسلام از قید و بند های پوسیده و ارتجاعی" - یا رنگارهای طبقاتی و یا تعیین قیام کرده است بنا بر این سازمانی که نجات جهان و نجات اسلام هر دو را وجد همت خود قرار داده است چگونه نتوانسته است آیه ای را که بیان کننده موضعگیریهای دو جبهه حق و باطل در برابر هم باشد انتخاب کند ؟ آیا قرآن چنین آیه ای را نداشته است ؟ سازمان مجاهدین در جزو تشریح آرم ص " قاعدین" رابه

"موافقان وضع موجود" تفسیر کرده است و مجاهدین را نیزهای طرفدار انقلاب بنا بر این تفسیر تمام کسانی که در زمان انتشار این جزوه (اوائل سال ۱۳۵۸) "موافق وضع موجود یعنی انقلاب اسلامی و رهبری امام و هر دو بوده اند جزء قاعدین محسوب میشوند! آیا تفسیر آیه همین است؟! آیا هر وضع موجودی بد است؟! در روزگاری که علی ابن ابی طالب عثمان را برکنار کرد و حکمران جامعه اسلامی شد و "وضع موجود" حکومت علی است آیا باز هم موافقین با وضع موجود جزء قاعدین هستند! و مخالفین وضع موجود جزء مجاهدین هستند؟! سازمان مجاهدین در جزوه دیگری که برای تشریح آرم خود منتشر کرده و آنرا در آخر کتاب شرح زندگی رضا رضائسی "مارکسیسم گمنام و مجاهد معروف" ضمیمه نموده قاعدین را به افراد "بی تفاوت، خانه نشین، گوشه گیر، بی خاصیت و بالاخره سازشکار و تسلیم طلب" تفسیر کرده است آیا رهبران سازمان مجاهدین خلق زحمت نگاه کردن و خواندن همه این آیه را در قرآن به خود نداده اند؟! کسانی که مدعی چند سال مطالعه مکتبی هستند قطعاً میدانند که در این آیه منظور از قاعدین دشمنان اسلام نیست، سازشکاران و تسلیم طلبان در برابر دشمن و حتی خانه نشینان و گوشه گیران هم که بعضی از آنها در آیه بعد مورد حمله قرار گرفته اند نیست. پس چرا دسته تحریف مفهومی و تفسیر برای قرآن زده اند؟ چرا کوشیده اند قاعدین را به نیروهای ارتجاع و مدافعان امپریالیسم تفسیر کنند؟! حتماً برای اینکه در این آیه صف آرائی دو نیروی حق و باطل را در برابر هم نشان دهند! اکنون باید دید چرا با وجود آیات دیگری که در قرآن مجید این صف آرائی را احتمالاً در شکل مبارزه ملی نه مکتبی مجسم میکند سازمان مجاهدین این آیه را انتخاب کرده و کوشیده با تفسیر برآی خود چنین برداشتی را بر آیه تحمیل نماید؟ پاسخ این پرسش هم علت انتخاب آیه و هم علت تحریف آنرا روشن میکند.

حقیقت این است که این آیه تنها آیه مشهوری است در قرآن که "مجاهدین" را در بردارد و سازمان مجاهدین برای استفاده از اشتراک لفظی "مجاهدین" در آیه و نام سازمانی خود این آیه را در پیشانی آرم خود نصب کرده است!!
در حقیقت این سازمان که نام خود را "مجاهدین" گذارده با نصب این آیه در آرم خود کوشیده است به مردم مسلمان ما بفهماند که "مجاهدین" این سازمان همان مجاهدینی هستند که قرآن آنها را با "فضل الله المجاهدین" مورد تقدیر قرار داده است به این ترتیب سازمان مجاهدین حتی در آرم خود دست به سوء استفاده از مذهب و قرآن و احساسات مذهبی جامعه زده است

جالب توجه است که این سازمان همواره آرم خود را مبین موضع ایدئولوژیک مکتبی خود اعلام کرده است، البته که چنین است که در آرمی سندان (ابزار تولید صنعتی) پایه آنها تشکیل دهد و دست و سلاح "عمل" بر آن تکیه نماید و سپس نوبت به مذهب برسد که روی آنها قرار گیرد معلوم است که چه چیز زیر بنا و چه چیز رو بنا تلقی شده است!! و معلوم است که این آرم از چه مکتبی حکایت میکند!! این آرم بتمام معنی ایدئولوژیک و مکتبی است ولی مکتب ماتریالیسم و ایدئولوژی مارکسیسم لنینیسم انترناسیونالیسم!!!

برای یک سازمان مسلح اسلامی که میخواهد بابت مکتبی اسلام در برابر دشمنان این آئین انسانی یعنی همه مشرکین و کفار که امروز در نقش سیاسی امپریالیسم و نقش اقتصادی کاپیتالیسم و کمونیسم ظاهر شده اند صف آرایی کند آیات قرآنی فراوان است مانند

۱- فقاتلوا ائمه الکفر انهم لا ایمان لهم لعلهم ینتھون
توبه ۱۲

۲- قاتلوا الذین لا یؤمنون بالله ولا بالیوم الآخره توبه ۲۹

۳- وقاتلوا المشركين كافة كما يقاتلونهم كافة توبه ۳۶
۴- فقاتلوا التي تبنى حتى تفي الى امر الله حجرات ۹
در تمام این آیات "وظائف آنها" به یک نبرد مسلحانه
مکتبی و اسلامی در برابر دشمنان خدا و خلق دستور داده شده
است آیا این آیات برای یک سازمان مسلح اسلامی مناسب
نبوده است؟

۱- سازمان مجاهدین خلق متهم است که در اصول ایدئولوژیک
خود علیرغم تظاهر به اسلام و مذهب به توجیه و تبیین
ماتریالیسم فلسفی و ماتریالیسم تاریخی پرداخته و با
تغییر دادن عبارتها و اصطلاحات لازمہ اصول کمونیسم را با
اصطلاحات جدید عرضه داشته است و در حقیقت این سازمان
خط اسلامی کردن مارکسیسم یا سوسیالیزه کردن اسلام را به
تکامل نهایی رسانیده است، در نخستین کتاب سازمان
خود "شناخت" اساس معرفت و ادراک را بر "انعکاس
طبیعت در انسان" نهاده است که خود بنیانی مادی است
و جز به ماتریالیسم منتهی نخواهد شد زیرا اولاً این
تنها امور مادی است که قابل "انعکاس" در ذهن است
امور معنوی و متافیزیک از خدای جهان گرفته تا وحی
انبیاء و ایمان انسان هیچکدام انعکاسی نیستند - ثانیاً
شناخت انعکاسی تحت تاثیر جهان متغیر و متحول خارجی
شناختی نسبی خواهد بود در صورتیکه مذهب متکی بر نوعی
ارزشهای انسانی و فطری و حقائق مطلق در جهان و انسان
است " فطره الله التي فطر الناس عليها لا تبديل لخلق
الله " ثالثاً پذیرفتن شناخت انعکاسی بمعنی قطع رابطه
بین انبیا و مبدا عالم از طریق وحی است - زیرا بنا
بر این تحلیل انبیا نیز در رابطه با شرایط خاص حاکم
بر جامعه خود شناختی داشته و کوشش نموده اند و گذشت
زمان و نابودی آن شرایط بمعنی تمام شدن نقش آنها و
پایان عمر اندیشه های آنهاست چنانچه کتاب شناخت نیز

از انبیا به عنوان انقلابیون دوران بردگی نام میبرد که بالطبع همین طور که اصل مرحله بردگی سپری شده است نقش انقلابی این انقلابیون هم به پایان رسیده و اینک نوبت به انقلابیون دیگر رسیده است عبارت کتاب شناخت در این زمینه قابل توجه است :

در حدود ۳۵۰۰ سال قبل از میلاد در نواحی مختلفی از خاور - میانه شمال آفریقا، ایران، قفقاز، هندوستان، چین، ... سیستم بردگی حاکم بود. ... اکثر انبیا در این دوره ظهور کرده و با سیستم بردگی مبارزات پیگیر داشته اند، به دنبال مبارزات طولانی برده ها که نمائیا برهبری پیغمبران و برخی مصلحین دیگر که از انبیا الهام گرفته بوده سیستم بردگی بتدریج حاکمیت خود را در اجتماعات از دست داد و بالاخره جای آنرا فئودالیسم گرفت .

"شناخت" صفحه ۳۳

همانطور که ملاحظه میکنید نقش اکثر انبیا، انقلاب بر علیه بردگی بوده است تا تاریخ وارد مرحله فئودالیسم شود البته معلوم نیست بقیه انبیا چه نقشی داشته اند زیرا به تصریح مدرک فوق الذکر در دوران فئودالیسم و بورژوازی دیگر اثری از نقش انقلابی انبیا بچشم نمیخورد . قسمت دیگری از عبارت همان کتاب را میبینیم. جنگهای بردگی بوسیله این دهقانان (که مورد ستم فئودالها بوده اند) صورت گرفته تا ... فئودالیسم جای خود را به سیستم جدید یعنی "بورژوازی" داد. و این امر در نتیجه مبارزات دهقانان و صاحبان حرفه و صنایع دستی که بسرعت رشدی کردند انجام گرفت (در دوران سرمایه داری) آزادی نسبی کارگران ... تقریباً از بین رفته و کارگران شدیداً عا ستین وابسته شدند و عصر جدیدی بنام رنجهزان در تاریخ شروع شد . جنبشهای انقلابی کارگری برهسپوری انقلابیون بزرگ معاصر در باره ای از بخشهای جهان سرمایه

داری برآه افتاد . شناخت صفحه ۳۴

همانطوریکه ملاحظه میشود در این عبارات ماتریالیسم منع " انکار نقش ماورائی و متافیزیکی انبیا و وحی" و ماتریالیسم تاریخی " اعتقاد به مراحل اقتصادی تاریخ و نقش زیر بنایی ابزار تولید " یکجا پذیرفته شده است از کتاب " شناخت " نخستین کتاب ایدئولوژیک و نوشته‌ی "محمد حنیف نژاد" بنیان گذار سازمان گرفته تا "تبیین جهان" که سخنرانیهای آقای مسعود رجوی و آخرین ماهیت گروهی سازمان مجاهدین خلق است نتنها اصول دیالکتیک پذیرفته شده بلکه همواره بعنوان تنهاروش صحیح شناخت عرضه شده است در کتاب شناخت صفحه ۲۵ چنین میخوانیم :
صحیترین و کاملترین متد شناسی امروزه متد شناسی دینامیک " دیالکتیک" است این متد محصول تکامل دانش بشری از ابتدای تاریخ تا امروز است .

نتیجه و محصول تلاشها و موفقیتها و شکستهای میلیونها انسان در طول هزاران سال تکامل تاریخ بشر بوده و انسان بدنیاال متد های گوناگونی که مرتباً از بین رفته اند باین شیوه شناسایی دست پیدا کرده است این متد تصویر از جهان و پدیده‌های آنرا به بشر ارائه میدهد .
سپس اصول شناسائی دینامیک را که چیزی جز اصول دیالکتیک مارکس نیست بتفصیل توضیح میدهد و در حدود نیمی از کتاب را به شرح آنها محدود میکند ، در این عبارات اصول دیالکتیک بعنوان ره آورد تمدن بشری از "ابتدای تاریخ" تا "امروز" معرفی میشود ، روشن است که انبیا در اواسط این این خط تکاملی بوده اند و مراحل اولیه این شاهکار فلسفی بشر را میشناخته اند که گرچه در زمان خودشان جالب بوده است ! ولی اکنون نابغه‌ای چون مارکس عالیترین مراحل این اندیشه را پیموده دیگر سخن از انبیا گفتن چیزی جز ارتجاع و واپس گرایی نیست آقای مسعود رجوی

در "تبیین جهان" شماره ۱۴ صفحه ۲۰ همین سخن را باین صورت بیان میکند اگر عاقلترین (ابتدایی ترین) صورت معنی دیالکتیک را پذیرش تضاد و وجود متضاد در بطن یک پدیده‌ی واحد بگیریم "قدیمیترین" رد پاهای دیالکتیک را باین صورت در ادیان باستانی مشرق زمین جستجو کرد

بنابر این روشن است که "نوترین" رد پاهای دیالکتیک که الزاما کما ملترین هم خواهد بود در مارکسیسم وجود دارد و با وجود این "کما ملترین" تنها مرتجعین هستند که هنوز هم دم از انبیا میزنند و "انقلابیون معاصر" را تکفیر میکنند!

اگر رهبران سازمان مجاهدین تاکنون جزات و شهادت آنرا نداشته اند که به این نتیجه منطقی کلمات خود اعتراف کنند نخستین قدمهای آنرا برداشته اند، زیرا بر اساس این نظریه که "قدیمیترین رد پای دیالکتیک در ادیان مشرق زمین وجود دارد" نباید هیچ تضادی بین مذهب و مارکسیسم قائل شد زیرا آن دو در یک خط تکاملی قرار گرفته اند و هر یک متکفل یکی از مراحل آن بوده اند آقای علی میهندوست در دفاعیات خود چنین میگوید: همه شاهدهیم که چریکهای فدایی خلق با ایدئولوژی مارکسیسم راهگشای مبارزه مسلحانه شهری شده اند.

ما خدا پرستیم اما مارکسیسم را رد نمیکنیم، این امپریالیستها و مرتجعین و به قول اوزگان امپریالیسم فرانسه بود که دید کوری را چه اتحاد قرآن و مارکسیسم داشت.

رئیس با تمسخر) این دو مکتب ضدهم هستند. آیا در قرآن راجع به آدم ربانی هم هست علی (با کمال قاطعیت): بله و ادامه داد هر گاه استثمارگری یافتید گردنشان را بزنید تا خون جاری گردد و همچنین آرم ربانسی کنید (سوره محمد تا ۵)

این قسمت از دفاعیه علی میهندوست مانند بسیاری از

قسمت‌های دفاعیات مجاهدین خلق بتوسط سازمان سانسور شده تا "خلق" به طرز تفکر این گروه آشنا نشود در این قسمت آقای میهندوست قرآن و مارکسیسم را متحد دانسته و "کافران" به "استثمارگران" معنی کرده است تا شاهدی بر آن اتحاد ادعایی باشد و جمله فشدوالوثاق را آدم ربانی تفسیر نموده است تا هدف بتواند وسیله را توجیه کند غافل از اینکه کفر در قرآن در برابر ایمان قرار گرفته و بعد ایدئولوژیکی دارد در صورتیکه استثمار یک عمل فاسد است که در برابر عمل صالح قرار گرفته و جزء مصادیق صدسبیل الله است که نتیجه کفر ایدئولوژیکی است و نیز غافل از اینکه جمله "فشدوالوثاق" در قرآن مربوط به قراردادهای بعد از پیروزی است (حتی از ایشتموهم فشدوالوثاق) در صورتیکه گروگانگیری در مراحل آغاز یک مبارزه است... بهر حال آقای میهندوست به نتیجه پذیرش تفکر دیالکتیکی سازمان که وحدت مارکسیسم و مذهب است اعتراف نموده اند چنانچه در قسمت دیگر دفاعیات خود میگوید: پایه مشترک ایدئولوژیها محو استثمار است ولی دارای اختلافاتی نیز هستند و قتیکه زیر بنای مشترک همه ایدئولوژیها محو استثمار باشد تکرار اصل معروف مارکسیسم است که اقتصاد زیر بنا است و مذهب روبنا است و این لازمه تعمیم دیالکتیک در صحنه تاریخ بشری است و معلوم است که وقتی محو استثمار پایه همه ایدئولوژیها و از آنجمله اسلام باشد در جامعه بی طبقه ایده آل و آرمان ایدئولوژی وجود نخواهد داشت زیرا استثمار نیست تا برای محو آن نیازی به ایدئولوژی باشد و بنا بر این جامعه بی طبقه توحیدی جز جامعه بی طبقه کمونیستی نخواهد بود

جالب توجه است که اصول دیالکتیک از نظر سازمان مجاهدین خلق آنقدر حائز اهمیت است که آنرا معیار صحت شناسایی قرارداد داده است به این عبارت کتاب شناخت توجه کنید:

شناسایی غیر دینامیک را اصطلاحاً شناسایی جامعه میگویند... این اصول (اصول دینامیک یا دیالکتیک) در حقیقت الفبای شناسایی جهان و یا کلیه شناسایی جهان است شناسایی باید با رعایت کامل این اصول شروع شود و ادامه یابد تنها در این صورت است که واقعیت پدیده‌ها را هر چه بیشتر میتوانیم بشناسیم .

اگر روش‌شناسی همه چیز در جهان اصول دیالکتیک است معلوم نیست روش‌شناسایی دیالکتیک چیست ؟ اگر قرار است حقانیت هر چیز را بکمک اصول دیالکتیک بشناسیم، حقانیت اصول دیالکتیک را با چه وسیله باید شناخت ؟ ، شاید اصول دیالکتیک از نظر بنیان گذاران سازمان مجاهدین آنقدر "حق" بوده که نیازی به استدلال نداشته است؟! میدانیم که دو رکن اصیل "عرفان" اسلامی معرفت نفس و معرفت رب است "من عرف نفسه عرف ربه" و تنها انسانی که خود و خدای خود را بشناسد میتواند خدمتگذار صدیق و جانبازی در راه تحقق آرمانهای انسانی و حاکمیت ارزشهای خدایی باشد آیا "خودشناس" و "خداشناس" بکمک اصول دیالکتیک امکان پذیر است ؟ ممکن است سازمان مجاهدین خلق کتابی در زمینه تضادهای درونی خداوند و تغییرات الهی از مراحل کمی به مراحل کیفی و نیز تا شیرمقابل خدا و جهان هستی برهم و بالاخره حرکت تکاملی ذات لایزال احدیت بنویسد تا مردم مسلمان ایران "توحید" این سازمان را بهتر بشناسد و توحید ذاتی افعالی و صفاتی خدا را از دیدگاه این اسلام شناسان عصر دیالکتیک بفهمند. از کتاب شناخت کسه بگذریم نوبت به کتاب دوم سازمان یعنی "تکامل" میرسیم در این کتاب که بعنوان دومین کتاب ایدئولوژی اسلامی تدوین شده آخرین نظریات داروین اپارین درباره منشا پیدایش جهان و آغاز حیات و خلقت انسان تکرار شده است در حقیقت کتاب تکامل فشرده و خلاصه ای از چند کتاب معروف

نظیر از کهکشان تا انسان تالیف جان ففرو حیات و طبیعت
منشا و تکامل آن تالیف اپارین و منشا انسان تالیف
نستورخ است معلوم نیست که ردیف کردن این این "فرضیه‌ها"
چه ربطی به ایدئولوژی اسلامی دارد و اگر می‌تواند مربوط
باشد در کجای این کتاب به آن پرداخته شده آیا طرح این
فرضیه های سست بنیاد بدون توجه باینکه هر یک با دهمها
فرضیه دیگر در تضاد است تنها تاثیرش استحکامات
مقدمات اندیشه‌های مارکسیستی نیست؟ معذرا برای اینکه
قضاوت ما بی دلیل نباشد از صفحات آخر کتاب چند
سطری نقل میکنیم .

حق بر حسب مکانی و زمانی معین به اشکال گوناگون در
میاید ، بعبارت دیگر ممکن است شیوه‌ای در شرایط زمانی
و مکانی خاص بعلت اینکه ما را در راه هدف به پیش میبرد
حق باشد ولی شرایط دیگر همان شیوه بعلت اینکه دیگرما
را نه فقط به سوی هدف پیش نمیبرد بلکه از پیش روی هم
باز می‌دارد شیوه‌ای باطل باشد . کتاب تکامل صفحه ۴-۹۳
همانطور که ملاحظه میکنید از نظر بنیان گزاران سازمان
مجا ه دین خلق حق و باطل نسبی است ، خوب بدهم نسبی است ،
و ما نمیدانیم با چنین ، نسبت تعمیم یافته ای چه جایی
برای اسلام بعنوان دین همیشه جاوید تاریخ باقی میماند
و براین اساس چگونه میتوان گفت شرع محمد مستمرالسی
یوم القیام باز هم به قسمتی دیگر از عبارات کتاب مزبور
توجه کنید :

راه تکامل همواره دارای موانع و سدهائی است .
موانع راه تکامل همان پدیده‌ها و سیستمهای کهنه
هستند این سیستمهای کهنه بالاخره نابود خواهد شد
..... اما باید بدانیم موانع فوق بر حسب
سرايط متفاوت فرق میکند بعلاوه این موانع در زمان

و مکان معین نیز متعددند اما از بین کلیه آنها تنها یکی اصلی است و بقیه نسبت به آن جنبه فرعی دارند بدین معنی که موجودیت موانع فرعی دقیقا بسته به موجودیت مانع اصلی است و از اینجا کد برای از بین بردن سد راه تکامل و ایجاد شرائط مناسب برای کمال مردم قبل از همه باید شد و مانع اصلی را تشخیص داده و از بین بردن آنرا برنامه اصلی خود قرار دهیم

مثلا مانع اصلی تکامل در عصر کنونی امپریالیسم و حکومت‌های دست‌نشانده آن در کشورهای عقب افتاده میباشد این سیستم کهنه که بصورت مانع اصلی درآمده است زاینده کلیه مفاسد و بدبختیهاست آنچه انسان را تا حد انسانیت سقوط داد امپریالیسم میباشد و بس
تکامل صفحه ۵ - ۹۴

براین اساس هر کهنه ای مانع راه تکامل است و هرنوعی عامل تکامل ، این طرز تفکر بطور کامل انعکاس از تز و آنتی‌تزهگلی و مارکس است که بنا برآن هیچ فکرو فرهنگ و سیستمی نمیتواند همیشه درست باشد تا وقتی نو است و درست است و وقتی نوتر بی‌آزارد آمد او کهنه دل آزاری خواهد شد در اصلی - فرعی کردن موانع هم باز خیری از کفر و شرک و نفاق نسبت امپریالیسم که بمثابه بالاترین مرحله سرمایه داری است دشمن اصلی است .
بنابر این اگر کفروشک هم مانع محسوب شوند مانع فرعی خواهند بود نه اصلی - درست است که امپریالیسم خود نوعی کفر تجسم یافته است ولی علت اصلی بودن امپریالیسم مربوط به سیستم " سرمایه داری " آن است نه کفر آن و الا اتحاد جماهیر شوروی هم یک امپریالیست ملحد است .
در قسمت دیگری از کتاب تکامل چنین میخوانیم :
خوب و بد همواره نسبت به هدف تعیین میشوند ص ۹۶

کلیه اموری که برای رسیدن به هدف نهائی انجام آنها لازم و ضروری تشخیص داده شوند مسلماً اموری واجب و ضروری خواهند بود ص ۹۷

ملاحظه میکنید که ملاک واجبات و ضروریات مذهبی چیست؟ و هدف چگونه وسیله را توجیه میکند؟ با چنین منطقی چگونه میتوان از اسلام اصیل و توحیدنا ب سخن گفت؟ آیا این چنین اسلامی از دود و آتش خون درآمده یا از اندیشه‌های مارکسیستی؟ آیا اساساً این فلسفه بافیها برای کم کردن فاصله فکری مسلمانها با مارکسیسم نیست؟ برای قابل قبول جلوه دادن اندیشه‌های مارکسیستی؟ به دنبال عبارت فوق الذکر توجه کنید:

"مثلاً برای آنکه انسان بتواند بوظائف خود در درجات عالیترو

بالاتر برسد از دبا پستی که استثما روبرو هرکشی انسان از انسان محو شود لذا نا بودی استثما روحی کاستن از درجه شدت آن بر حسب شرائط معین امری است واجب و ضروری و بنا بر این انقلابی و انسانی. هدف مارکسیسم هم فعلاً ایجاد جامعه‌ای است که در آن استثما ر محو شده باشد و در واقع جامعه‌ای که در آن طبقات از بین رفته است اما مراحل بعد از آن بدرستی معلوم نیست و البته حق هم چنین است زیرا بشر با دانش کنونی خود بیشتر از این نمیتواند پیش بینی نماید". تکامل - صفحه ۹۷

همانطوریکه ملاحظه میشود در درجات عالیترو بالاتر همان است که هدف مارکسیسم است و مراحل بعد از ما ر کسیسم هم بدرستی معلوم نیست و دانش کنونی بشر به چیزی بیشتر از آنچه ما ر کسیسم بدان رسیده نرسیده است. (شبه همین عبارتها با کمی پیچیدگی بیشتر در جزوات تبیین جهان بچشم میخورد که ما در فرصت مناسب به بررسی آنها هم خواهیم پرداخت)، این طرز بررسی مسائل تنها یک هدف میتواند داشته باشد و آن اسلامیزه کردن مارکسیسم و

(۹۷).

سوسیالیزم کردن اسلام است و این امر اگر هدف نهایی بنیان گذاران سازمان مجاهدین خلق نبوده، مسلماً نتیجه شیوه عملی آنها و هدف نهایی ادا مدهندگان راه آنها هست.

پس از کتاب تکامل، سومین کتاب ایدئولوژی سازمان را که راه انبیاء راه بشر است مورد بررسی قرار میدهیم؛ اسم این کتاب خود نمایانگر محتوای آن است. راه انبیاء همان راه بشر است؟! یعنی بشر راه مشخصی را در طی تاریخ پیموده و انبیاء هم همین راه را رفته اند، بنا بر این مسئولیت وحی زیر علامت سؤال قرار میگیرد، مگر اینکه شما معتقد باشید همه انسانها وحی میشود؟!!

در وصف این کتاب همین اندازه کافی است که سخنان اما مرا پس از استماع آن نقل کنیم که این اسلام شناس کبیر قرن فرموده بود، "اینها میخواهند بگویند معاد وجود ندارد و آنچه از تکامل برای انسان هست همان است که در همین دنیا واقع میشود"، در این زمینه صفحات ۳۳ به بعد کتاب فوق الذکر گویا است و ولی سراسر کتاب در تطبیق آیات قرآنی بر اصول ما رکسیم سپری میشود، در صفحات آخر (از ۱۸۸ به بعد) نشان میدهد که منظور از ایمان، ایمان به خدا و رسول و معنویات اسلامی نیست بلکه منظره ایفانی است که رفیق ما ثور در پیروزی بر امپریالیسم و ارتجاع داشته است و در صفحه ۱۹۷ عبارت معروف ما ثور که گفته است: "امپریالیسم و کلیه مرتجعین ببرکا غدی هستند"، در حد یک کلام قرآنی و وحی نازل ارجنها ده و آنرا ناشی از "درک عمیق حرکت و تکامل جهان!!!" دانسته است و بالاخره در آخریت صفحات کتاب (۲۳۷ به بعد) مسئله "وحی" بعنوان نمودی از یکی از قوانین دیالکتیک (جهش) معرفی میکنند و میگویند: وحی، جهش دیگری است که در جریان پرغوغای تکامل - تکامل از ماده بشکل تا انسان بر انسان اجتماعی مختار وارد میشود تا از این پس خلافت و اختیار او را در زمین تکمیل کنند و از او مسئولیت بخواهد. (یعنی وحی مربوط به همه انسانهاست که آزاد و مختار و مسئولند نه گروهی

خاص) سپس اضافه میکند: بجای جستجوی حلقه مفقوده و چون و چرا در ارواحی باید "جهش" را پذیرفت، نادیده گرفتن این مطالب در حکم پشت کردن به منطق خدشه ناپذیر دیالکتیک است.

۲۰- سازمان مجاهدین خلق متهم است که تا کنون هرگز کوچکترین اطلاعی از اسرار پنهانی جریان و تغییر موضوع ایدئولوژیک در سال ۵۴ - ۵۳ بمردم نداده است. این سازمان هرگز بمردم ایران نگفته است که در این جریان چند نفر مسلمان بجرم پایداری در موضع عقیدتی خود کشته شدند؟! چند نفر سوزانده شدند. یک گزارش عدد گذشته شدگان را بیش از صد نفر و عدد سوخته شدگان آنها را بیشتر از بیست نفر میداند، آیا پوتونیستها؟! یعنی تقی شهرام و بهرام آرا موو و ویدونا جازه رهبری سازمان در زندان، دست بچنین کاری زده اند؟! اگر اینچنین است پس به چه دلیل تحلیل‌های داخل زندان با خارج زندان تطابق کامل داشت؟ در این صورت چگونه پورتونیستها ی از راه رسیدند توانستند اعضاء بالای سازمان منجمله کادرهای همه جانبه را در داخل زندان شیراز و مشهد و حتی تهران ما رکبیت کنند؟! اگر پورتونیستها با کادر رهبری سازمان در زندان در تماس دائم نبوده اند و فرمان "مرکزیت زندان"؟! "را اجرا نمیکرده اند چرا ما در رضا نیها در تلاش برای گرفتن رضایت نامه از خانواده شریف واقفی میکوشد و رنج سفر اصفهان را تحمل میکند تا تقی شهرام از اعدام نجات یابد؟ چرا ابوالقاسم رضائی بیسرار در رضا نیها بخانواده صمدیه لباف مراجعه میکند و از آنها مطالبه رضایت نامه مینماید تا از اعدام تقی شهرام جلوگیری شود؟! برای روشن شدن اذهان عمومی سخن آقای کاظم شفیعیها را که از افراد "کادر همه جانبه" و مهره های بالای این سازمان است نقل میکنیم، نامبرده هنگامیکه در سال ۵۴ - ۵۵ از زندان مشهد به تهران منتقل میشود در داخل سلول اوین به رفیق هم سلول، خود میگوید: ما همه روحانیون طراز اول ایران را فریفته بودیم ولی، "خمینی" فریب ما را نخورد و همچنان در صداقت

ایدئولوژیک ما شک داشت و چون ممکن بود هر لحظه او به مخالفت رسمی ما برخیزد و بتوسط افراد مسلمان داخل سازمان آنرا متلاشی کند ما مجبور شدیم که زودتر خود تصمیم بگیریم و مرتجعین مذهبی را تصفیه کنیم تا سازمان از خطر مصون بماند. "نقل به مضمون است"

آیا اپورتونیستها از خارج به داخل سازمان رخنه کرده اند؟ آیا کاظم شفیعها از خارج کشور بوده؟ یا خارج سازمان یا خارج زندان؟ کاظم شفیعها جزء کسانی است که در جریبستان هواپیما ربائی شرکت داشته و همراه با موسی خیابانی و محمود شامخی و دیگران برای دیدن دوره تعلیماتی در سال ۴۸ به فلسطین رفته است!!

سازمان مجاهدین ابتداء ادعا کرد که ما رکیستها در داخل سازمان نفوذ کرده و آنرا از درون متلاشی کرده اند، این ادعا موجب تنفر شدید مردم از کمونیستها شد و این امر برای سازمان که کوشش در از بین بردن شکاف (ناشی از جنايات حزب توده) بین مردم و کمونیستها مینمود قایل تحمل نبود و لذا بعداً اعلام کردند که این عمل مربوط به اپورتونیستها بوده، نه کمونیستها و رسماً گفتند که با ما رکیستها بخاطر این جریانات مبارزه نخواهند کرد بلکه با اپورتونیستها خواهند جنگید!! مدتی بعد ما در گوشه و کنار کشورها هدمکاری ما در قانع سازمان مجاهدین خلق یا سازمان پیکار (که همان اپورتونیستهای با اصطلاح اخراجی سازمان هستند) بودیم بطوریکه حتی در انتخابات از کاندیدای واحدی حمایت میکردند و رسماً بکمک هم با انقلاب اسلامی ایران جنگ و دندان نشان دادند! اکنون باید دید کدامیک از ادعاهای فوق واقعیت دارد؟ آیا کمونیستها در داخل سازمان نفوذ کرده و کودتا نموده اند؟ اگر مسئله، مسئله کودتاست باید با انتقال قدرت بیانجامد، نه تغییر مذهب!! این چه نوع کودتای کمونیستها بوده که همه افرادی از سازمان نظیر کارهای همه جانبه و پسر آیت الله طالقانی و همسر

حنیف نژاد (پوران با زرگان) و رضا با کری و وورا با طوع و رغبت به کمونیسم کشانده است؟! اگر اینان مسلمانان صادق بودند، میبایست مانند شریف واقفی و صمدیه لباف تا آخرین لحظه زندگی مقاومت میکردند و گذشته میشدند تا اینکه اعدام ما رکسیستی کنند و سپس به کثیف ترین و جنایت آمیزترین زندگی گروهی بپردازند. گذشته از اینها ما نمیدانیم چگونه یک کودتای کمونیستی در خارج از زندان موجب ما رکسیست شدن اعضاء سازمان مجاهدین در داخل زندان شده است؟! بسیار خوب اگر این کمونیستها یا پورتونیستها بودند که کودتا کردند و چنین و چنان کردند چرا شما تعداد مقتولین و مجروحین و سوخته شدگان را برای مردم مشخص نمیکنید چرا از قاتلین آنها نام نمیبرید، چرا واقعیت جریان شهادت مرحوم دکتر شریعتی را برای مردم تشریح نمیکنید تا مردم بدانند که قاتل دکتر شریعتی کیست؟! آیا دکتر شریعتی جزء کسانی نیست که مانند شریف واقفی حاضر به تسلیم در برابر اعلام مواضع ما رکسیستی سازمان شما نشده و لذا اعدام انقلابی شده است؟! آیا پورتونیستها بی که بزرگان چون مرحوم آیت الله طالقانی و حجج اسلام مهدوی کنی و علی اکبرهاشمی رفسنجانی و غیره را تهدید با اعدام انقلابی!! کرده و پیام تهدید آمیز را توسط آقاي لاهوتی برای آنها فرستاده اند، شایسته چه احترامی هستند که شما برای حفظ آن احترام، پرده از ماجرای قتل فجیع مرحوم دکتر شریعتی برنمیدارید؟! آیا جز این است که خود شما در همه این جنایتها دست داشته و از داخل زندان رهبری میکردید؟

اگر کسانی که دست بچنین خونهای پاکی آلوده اند بسیار شما در ارتباط نبوده اند چگونه در داخل زندان شما به توجیه اعمال آنها و تا بید عملی رفتار آنها میپردازید؟ مثلاً اگر آنها دکتر شریعتی را تهدید بقتل کرده اند شما چرا در داخل زندان او را متهم بداشتن اسلام خورده بورژوازی میکردید و بعنوان مخالف با قیام مسلحانه میکوبیدید اگر آنها مرحوم آیت الله

است؟ آیا سایر اعضا که در مرکزی سازمان هم‌چنین دستورهایی داده‌اند؟ آیا نماز خواندن سایر اعضا و کار مرکزی با اعتقاد حقیقی همراه بوده است؟ وووو

در همین رابطه اجازه بدهید پرده از مسائل دیگری هم برداشته شود تا نفاق ایدئولوژیکی، مجاهدین خلق روشن‌تر شود. افشاء دستور مسعود برای خواندن نماز مصلحتی در تمام زندان و خارج آن برای سازمان مجاهدین خلق در دسر ایجا دکوردو سازمان بطور ناشیانه‌ای دست بتوجیحات دروغین زد، مثلاً در کتاب پراگما تیسم صفحه ۴۸ بدون اینکه اصل مسئله را بطور کامل تشریح کند این دستور منافقانه را با این علت دانسته که: "در آن شرایط تهدید اصلی سازمان تردید در اصول ایدئولوژیک سازمان بوده است چیزی که در روند حرکت سازمان بعد از ۵۰ با آن مواجهیم" و سپس عذرخواهی کرده است که مثلاً بعلت ترس از سوء استفاده دشمن یا تا شیرنا مطلوب روی عطر پشت جبهه یا مسائل دیگر دستور خواندن نماز مصلحتی صادر شده است ولی از آنجا که دروغ و گواحه فظه درستی ندارد!! سازمان مجاهدین خلق هم فرا موش کرده که دو ماه قبل از انتشار کتاب پراگما تیسم، کتاب قطور و پراز تناقض تحلیل بیانیه اپورتو- نیستها را منتشر کرده و در صفحه ۳۴ آن نوشته است: "هویت ایدئولوژیک اسلامی سازمان مجاهدین خلق تا سها دت رضا رضائی در خرداد ۵۲ محل هیچ شکی نبوده است" و در صفحه ۲۰۴ آن مجدداً تاکید میکند که: "هویت اسلامی سازمان مجاهدین خلق در سالهای قبل از سلطه اپورتو نیسم روز بروز به اتکاء تمام آموزشهای نشریات، مطالعات تحلیلیها و نیز مدافعات اعضایش چشمگیر تر و مشخص تر شده بطوری که هیچ محلی برای تردید در ماهیت توحیدی ایدئولوژی آن که بتواند مورد سوء استفاده

و سوء تفاهم قرار گیرد باقی نمیگذارد.

میبینید که چگونه در یک کتاب، خود برای توجیه دستور رهبری خویش، بخواندن نماز مصلحتی میگویند در آن سال (۵۰)

تهدید اصلی سازمان تردید در اصول ایدئولوژیکی سازمان بوده ولی در کتاب دیگر میگویند تا بعد از سلطه پورتونیسیم یعنی پاییز ۵۲ هیچ تردیدی در ایدئولوژی توحیدی سازمان نبوده است! یک با م و دو هوا .

ولی ای کاش مشکل در همین حد بود، آقای بهمن بلزرگان نه تنها به دستور مرکزیت سازمان نماز مصلحتی میخوانده بلکه در زندان مشهد گهگاه امام جماعت! هم میشده است آیا اینهم بدستور رهبری بوده است؟ یا مسعود رجوی از این جنایت که یک کمونیست بدستور او امام جماعت مسلمانها شود بی اطلاع بوده است؟

جالب توجه است که در کتاب فوق الذکر (تحلیل بیانیه پورتونیسیمها صفحه ۴۰) ادعا کرده است که: "تا تاریخ شهادت رضائی خرداد ۴۲ علیرغم، ضعف و نقصی که در سازمان متمسور باشد، یک نمونه حتی یک نمونه مارکسیست شدن و تغییر ایدئولوژی دادن در سازمان وجود نداشته است".

ما در ابطال این دروغپردازی به آقای بهمن بلزرگان و عباسی و احمد بنا ساز نوری و علی میهن دوست و عسکری زاده که رسماً اعلام مارکسیستی کرده بودند، ولی پنهان کاری میشد کاری نداریم ما از این سازمان با اصطلاح اسلامی درخواست میکنیم که بطور صادقانه مواضع ایدئولوژیک مشخص رضائی را برای ملت ما بازگو کند. تا مردم بدانند بین اعتقادات رضا رضائی و عمل مادرش در کوشش برای نجات تقی شهرام از اعدام رابطه مستقیمی وجود دارد، ما از این سازمان میخواهیم مردم ما بگویند تقی شهرام و بهرام آرام بدستور چه کسی در مرکزیت سازمان قرار گرفتند؟ آیا جز رضائی کسی چنین دستبوری داده است؟ آیا رضائی از موضع اعتقادی شهرام که در سال ۵۰ برای همه مشهود بوده بی اطلاع بوده است .

(بیچاره صمدیه لباف گمان میکرد که گروه اول مسلمان بوده و بعداً مارکسیست شده و در لفافه مذهب عضوگیری میکنند؟)

آیا سازمان اینک تقی شهرام را به مردم معرفی کرده است؟ آیا این سازمان بمردم گفته است که لیل از مردیان همسرکروهی شریف واقفی بوده که بدستور مرکزیت سازمان همسرش را بسد قتلگاه برده و پس از اعدام همسرش با قاتل او (تقی شهرام) همبستر شده است؟! و سپس بقول وحیدافراخته "برای رفع مشکلات جنسی بچه‌ها" بصورت فاحشه‌دوره گردگروه درآمده است؟ آیا این سازمان بمردم گفته است که تقی شهرام دردروان سازمان با چند زن و دختر از قبیل فاطمه جعفری و سیمین حریری و لیلیا زمردیان و سیمین مالچی و و و و روابط جنسی داشته است؟ آیا اساساً در داخل سازمان مجاهدین خلق هم اکنون نیز اشرفی از ضوابط اسلامی در روابط جنسی وجود دارد؟!

از اینها گذشته آیا سازمان مجاهدین مردم را از سرنوشت ستوان احمدیان که باعث فرار تقی شهرام از زندان شده بود آگاه کرده است؟ آیا او را ترور کرده اند؟ چه کسانی این افسر مسلمان و با شهادت را سربسته نیست کرده اند؟ آیا سازمان مجاهدین خلق از این مسائل با اطلاع است؟ آیا سازمان مجاهدین مردم را از سرنوشت کسانی چون حسین کرمانشاهی اصل و حسن ابراری مطلع کرده است؟ اینان به چه دلیل دستگیر شدند؟ چه کسانی در دستگیری آنها یا معرفی آنها به پلیس شاه شرکت داشتند؟ اکنون همان افراد چه موضعی در داخل سازمان مجاهدین خلق دارند؟ چرا اساساً سازمان مجاهدین خلق اعضای مسلمان و صدیق و مورد قبول خود را بمردم معرفی نمیکند؟

اگر سازمان مجاهدین یک سازمان اسلامی است و میخواهد بر اساس ضوابط اسلامی کار کند، چرا افراد خود را بمردم معرفی نمیکند تا مردم بدانند اینها کیا نند؟ چه سوابقی دارند؟ چه کارهایی انجام داده اند و انجام میدهند؟ تا معلوم شود آیا کسانی که در سرقت بانگها دست دارند عضوین سازمان هستند یا نه؟ تا معلوم شود کسانیکه در ادارات دولتی و مراکز عمومی کارشکنی میکنند عضوین سازمان هستند یا نه؟ تا معلوم شود

کسانیکه ۱۴ عدد بمب را در ساک دستی خود پنهان کرده و به ملایر میبرند، عضاین سازمان هستند یا نه؟

اگر نویسنده خواسته باشد آنچه را که در این زمینه میداند برای مردم ما باز گو کند، مثنوی هفتاد من کاغذ شود ولی تنها بطور اجمالی باین امر اشاره کنم که تقی شهرام در جریان اعلام مواضع مارکسیستی بدستور مرکزیت سازمان در زندان کارمیکرده و کریم رستگاری مجموع اعمال او را قبل از اعلام رسمی مواضع مارکسیستی به مسعود رجوی و موسی خیابانی در زندان گفته و آنها هم میداند. نسته اند، معذالک او را در رهبری سازمان در خارج زندان نگه داشته و تا بید میکرده اند پس از انقلاب هم تقی شهرام بارها با اعضاء کادر مرکزی سازمان مجاهدین تماس داشته و حتی از زندان بعنوان تلفن بماندرش برای مسعود رجوی پیغام فرستاده که هم اکنون در پرونده نامبرده منعکس است در جریان با اصطلاح اپورتونیسیم همه اعضاء بالای همه سازمان مجاهدین خلق بالاتفاق دخالت و نظارت و موافقت داشته اند حتی آقای لطف الله میثی که اینک مدعی است نه تنها از جریان مطلع بوده بلکه با کادر مارکسیست سازمان شما همکاری مستقیم داشته و در خانه میثی خیابان شیخ هادی با تفاق ناصر جوهری و سیمین صالحی و بهرام آرام به مبارزه ضد امپریالیستی !! مشغول بوده است بنا بر این مسئله اعلام مارکسیستی سازمان مجاهدین نه با تقی شهرام شروع شده و نه با وی ختم خواهد شد، بلکه میتوان ادعا کرد که این جریان در سال ۴۱-۴۰ در زندان تهران همراه با اولین تماسهای حنیف نژاد با دلفانی آغاز شده و هم اکنون نیز به وقیحانه ترین شکل ادامه دارد، متون اصلی دفاعیات کادر مرکزی این سازمان که اکنون بتوسط مجاهدین سانسور شده است بخوبی تفکر مارکسیستی رهبران اولیه را منعکس میکند شعار جامع بی طبقه توحیدی، برای نخستین بار توسط آقای تقی شهرام در هنگام تنظیم دفاعیات ناصر صادق در زندان بکار گرفته شد و هم اکنون نیز با همه ادعاهای ضد اپورتونیسیتی

سازمانتاز همان شعار را تکرار میکند، یکی از اعضاء کادر مرکزی

سا زمان در بیدادگاه شاهنشاهی در سال ۵۰ میگوید: بقول
عما دا وزگان تنها امپریالیسم و مرتجعین هستند که کمان
میکنند بین اسلام و مارکسیسم تضادی وجود دارد؟!؟!
سا زمان مجاهدین خلق متهم است که

متأسفانه دست اجل مهلت نداد مغولف این یادداشت‌های
گرا نقیصت را، به پایان برساند، روانش شا دوزخش زنده باد.